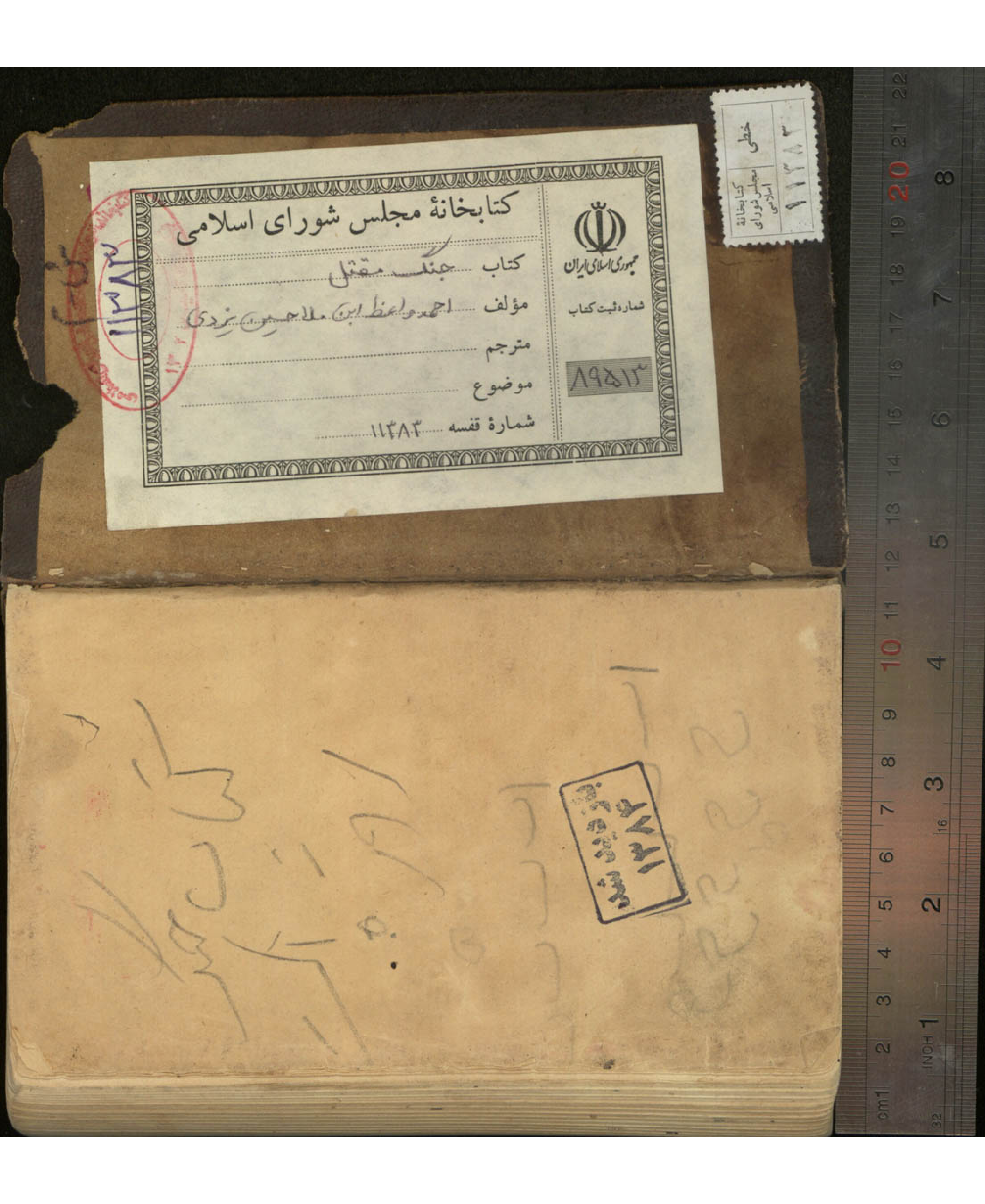
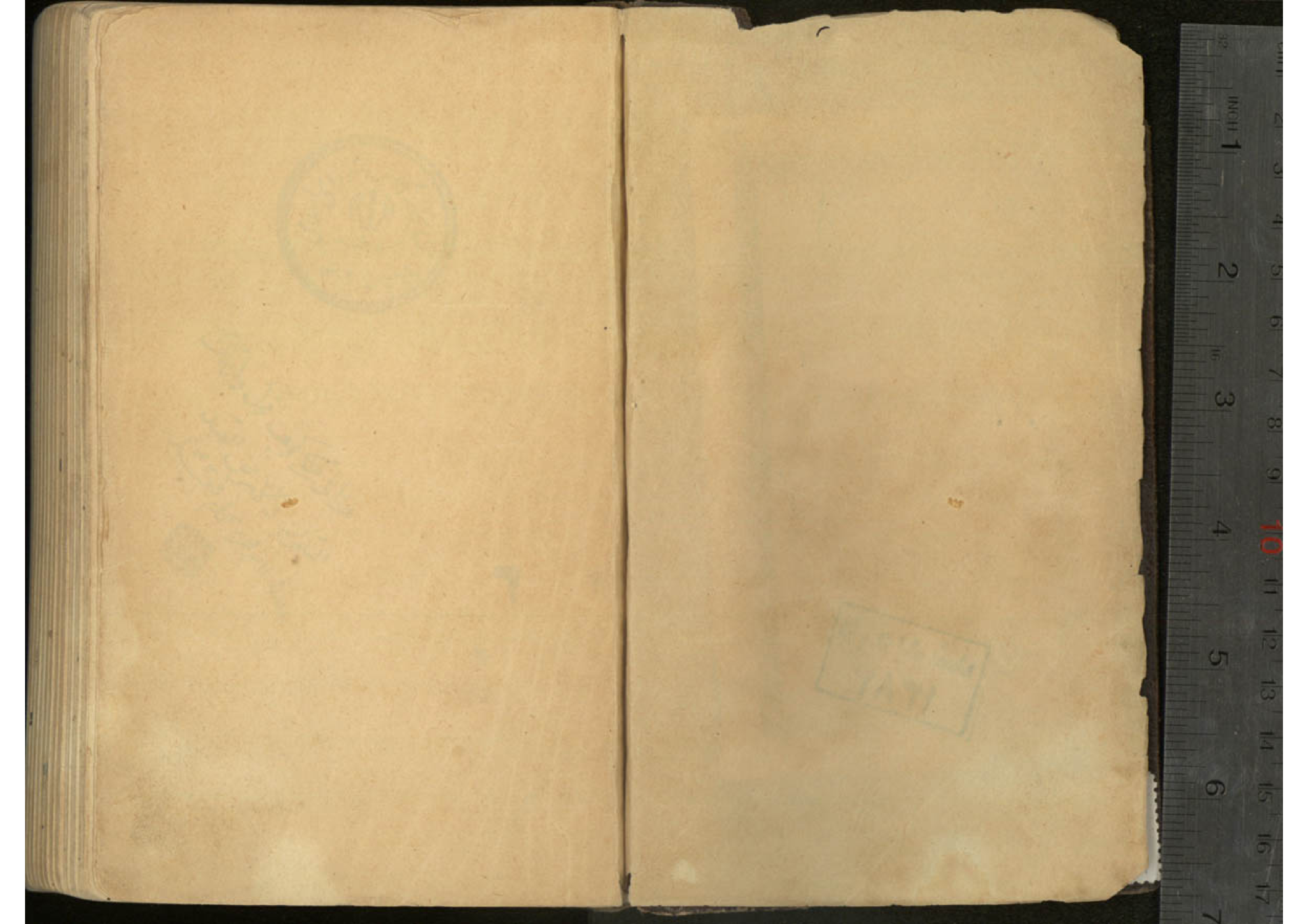
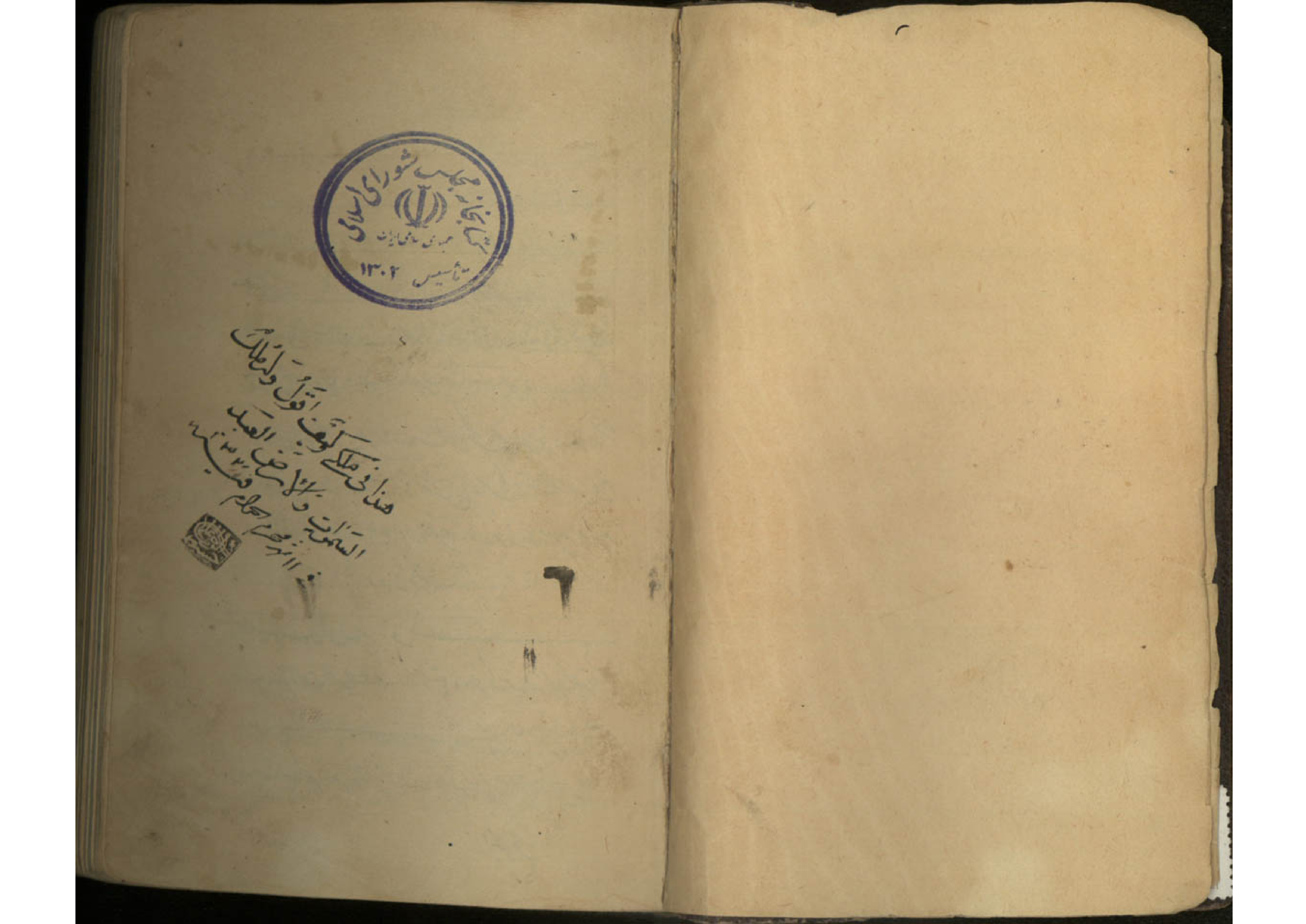

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب ... جنگ مقتل
مؤلف ... احمد واعظ ابن ملا حسین یزدی
مترجم
موضوع
شمارهٔ قفسه ... ۱۱۳۸۳
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۸۹۵۱۳
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۱۳۸۳





مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین اما بعد چنین گوید [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] حسین [illegible] که روایت [illegible] از کتب صحیحه [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] بحر الدموع و ترتیب [illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] احادیث [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و من الله المستعان

جدول اول

در بیان تولد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و معجزه که [illegible] [illegible] [illegible] رحلت [illegible]

جدول دویم

در بیان [illegible] حضرت امیر المومنین [illegible] و شهادت حضرت [illegible] در کربلا

جدول سیم

در شهادت حضرت [illegible] در [illegible]

ذکر بستن حضرت [illegible] [illegible]

ذکر بستن حضرت سید الشهداء [illegible] [illegible]

جدول چهارم

در بیان احوال حضرت [illegible] علیه السلام و [illegible]

در بهشت و [illegible] حضرت فاطمه [illegible] ذکر [illegible]

[illegible] در مصیبت امام حسین علیه السلام

جدول پنجم

در [illegible] حضرت [illegible] و [illegible] در [illegible]

و شهادت [illegible] در [illegible]

حضرت زینب خاتون در کربلا

جدول ششم

در بیان وقایع حضرت [illegible]

و وقایع امام حسین علیه الصلوة و السلام در کربلا

جدول هفتم

در بیان [illegible] حضرت سید الشهدا [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] بزرگوار در کربلا

جدول هشتم

در بیان کیفیت [illegible] در دروازه شام

[illegible] و حالات اسیران اهل بیت

اظهار [illegible] در دروازه شام

جدول نهم

در بیان [illegible] بن [illegible] بن حاتم و وقایع او در صحرای کربلا

جدول دهم

در بیان توبه نصوح و اسلام وحشی و حالات حضرت سجاد در نعت موضع است

جدول یازدهم

در بیان کیفیت ... و یحیی ... پسر ... شامی با حضرت سجاد علیه السلام است

جدول دوازدهم

در بیان رفتن حضرت امام حسین ع بمکه و احوالات ... بمکه و بسخن ... محمد الحنفیه و محمد بن عقیل ... کربلا و زمزم و آب فرات است

جدول سیزدهم

در بیان رفتن مسلم بن عقیل بکوفه و حالات مسلم بن عقیل با هانی و شهادت مسلم در کوفه است

جدول چهاردهم

در بیان وقایع ... حضرت امام موسی ... حضرت سید الشهدا ... کوفه چهار دهه ... حضرت ...

جدول پانزدهم

در بیان وقایع امام ... حضرت ... و ... در کوفه با امام حسین ... و احوالات آن حضرت

جدول شانزدهم

جدول هفدهم

در بیان حضرت ... کربلا و رسیدن حضرت سید الشهدا ... کربلا

در بیان وقایع

جدول هجدهم

در بیان وقایع ... علیهم ... در مکه و ... شماری ... علیهم ... در کربلا

جدول هیجدهم

در بیان وقایع ... حضرت امام ... شهادت حالات ... سید الشهدا ...

جدول نوزدهم

در بیان وقایع حضرت ... بن عبد الله ... در راه شام ... واله ... در کوفه ... حضرت امیر ... در کربلا

جدول بیستم

در بیان ... عالم ... در روز عاشورا ... حضرت امام حسین علیه الصلوة و السلام

جدول بیست و یکم

در بیان ... حضرت امیر ... در ... حضرت سید الشهدا ... در کربلا

جدول بیست و دوم

در بیان ... حضرت ... امام حسین ... و ... در ... حضرت ... در کربلا

جدول بیست و سیم

... در ... حضرت امام حسین علیه الصلوة و السلام در کربلا ...

جدول بیست و چهارم

در بیان وقایع ... حضرت امام ... شهادت ... سید الشهدا

جدول بیست و پنجم

در بیان ابن عبد حبیب امیر المؤمنین و کیفیت مالک بن یسر با سید الشهدا در میدان و اجابت دعای آن بزرگوار علیه السلام

جدول بیست و ششم

در بیان مشغول کردن نماز حضرت سید الشهدا و [illegible] شهادت سید الشهدا علیه السلام

جدول بیست و هفتم

در بیان حضرت سید الشهدا و حکایت کردن عبد [illegible] مختلف در وصیت امام

جدول بیست و هشتم

در بیان [illegible] حضرت سید الشهدا و [illegible] حضرت در محل کربلا

جدول بیست و نهم

در بیان [illegible] حضرت [illegible] نعش حضرت امیر [illegible] الخ

جدول سی ام

در بیان [illegible] حضرت امیر [illegible] و کیفیت [illegible]

جدول سی و یکم

در بیان حدیث [illegible] اجنه و حکایت سلمان فارسی رضی الله عنه و عیادت کردن [illegible] حضرت

جدول سی و دوم

[illegible] حدیث صفوان [illegible] آن سرور [illegible] و کیفیت حال [illegible] فاطمه صغری علیها السلام

جدول سی و سیم

در احوالات [illegible] شهادت [illegible] اولاد حضرت امام حسین علیه السلام

جدول سی و چهارم

در بیان [illegible] حضرت [illegible] سید الشهدا

جدول سی و پنجم

در بیان حدیث [illegible] شهادت [illegible] حضرت امام حسین [illegible] علیه السلام

جدول سی و ششم

در بیان کیفیت صفیه [illegible] و خواهر [illegible]

جدول سی و هفتم

در بیان [illegible] و احوال سکینه خاتون در صحرای کربلا [illegible]

جدول سی و هشتم

در بیان حدیث مرغ [illegible] و تعزیه کردن با فاطمه [illegible]

جدول سی و نهم

در بیان قتله حضرت رسول [illegible] حال در کربلا با سید الشهدا علیه السلام

جدول چهلم

در بیان [illegible] و در بیان شمر [illegible]

جدول چهل و یکم

در بیان [illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible] در خانه ضعیفه [illegible]

جدول چهل و دوم

در بیان حدیث [illegible] حضرت امیر المؤمنین

جدول چهل سیم

در کیفیت اولاد رسول [illegible] چهار وقت و شهادت او و کیفیت [illegible]

جدول چهل چهارم

در بیان حدیث [illegible] و حضرت زین العابدین علیه السلام

جدول چهل پنجم

در بیان ثواب [illegible]

جدول چهل ششم

در بیان [illegible] و [illegible] در حضور [illegible] در بیان [illegible]

جدول چهل هفتم

در گریستن پیغمبر و گریه در [illegible] حضرت امیر علیه السلام

جدول چهل هشتم

در بیان گریستن جناب پیغمبر و حالات اسیران کربلا و وقایع سرها در [illegible] در جنب دیر راهب

جدول چهل نهم

در بیان کیفیت راهب در [illegible] و اسلام او و وقایع او در [illegible] اسلام او

جدول پنجاهم

در وقایع [illegible] حضرت امیر و کیفیت [illegible]

جدول پنجاه یکم

در احوال [illegible] حضرت [illegible] در [illegible] و احوال [illegible] در دروازه شام [illegible]

جدول پنجاه دوم

در بیان کیفیت اهلبیت او و حالات سید سجاد در مجلس یزید بی بنیاد

جدول پنجاه سیم

در بیان کیفیت حضرت [illegible] و [illegible] و مجلس [illegible] فاطمه در [illegible]

جدول پنجاه

جدول پنجاه چهارم

در بیان تسبیحات [illegible] یحیی ابن زکریا

جدول پنجاه پنجم

در بیان [illegible]

جدول پنجاه ششم

در بیان کیفیت گریستن حضرت [illegible] یحیی

جدول پنجاه هفتم

در بیان [illegible] و وقایع حضرت [illegible]

جدول پنجاه هشتم

در بیان [illegible] و [illegible] و [illegible] یزید [illegible]

جدول پنجاه نهم

در بیان غزوه حنین و [illegible] و [illegible] حضرت [illegible]

جدول شصتم

در بیان تجهیز حضرت امام حسین [illegible] و [illegible] طبیب [illegible] حضرت

جدول شصت و یکم

در بیان [illegible] گریستن [illegible] و جواب [illegible]

جدول شصت و دوم

در [illegible] خواب [illegible] سکینه [illegible] در شام [illegible]

جدول شصت و سیم

[illegible] عاقبت یزید و خطبه حضرت سید سجاد علیه السلام در شام

جدول شصت و چهارم

در بیان ذکر احوال و بعضی از مصائب اهل بیت اطهار صلوات الله علیهم اجمعین

جلد اول سفینت و نجه

جلد در بیان وقایع ولادت و حالات او تا شهادت او علیه السلام

جدول اول در بیان تولد حضرت رسول و سه نفر که شبیه بودند بحضرت پیغمبر و رفتن حضرت علی اکبر

بسم الله الرحمن الرحیم یس و القرآن الحکیم انک لمن المرسلین

از حضرت باقر ع مرویست حضرت رسول ص را ده اسم است و بعضی از آنها در کلام الله مذکور است

از الجمله یاسین است از این جهت است که اهل بیت آنحضرت را آل یاسین میخوانند بعضی

گفته اند یس یعنی یا سید المرسلین یعنی ای بهترین مخلوقات تا آفرینش

مرتبه پیغمبر ص را در صبح ولادت آنحضرت بتهای عالم در بتکده های عالم بود برو در افتادند

و طاق کسری را از ایشان بلرزه در آمد و چهارده کنگره از آن ریخت و دریاچه ساوه

که پرستیدند فرو رفت و خشک شد ایوان شکسته شد و ... ساوه

که سالها بود کسی در ایران ... جاری شد از آتشکده فارس

که هزار سال بود ... خاموش نشده بود خاموش شد و در شب ولادت آنحضرت ...

از ...

از یاقوت سرخ و شعاع او را قصر از زمرد سبز بالا کنید و آنها را بقصور ولادت

نامیدند و جمیع بهشت ها را زینت کنید زیرا که در شب ولادت و بخصوص بشارت پیغمبر ص

در شب متولد گردید و نفاذ در آسمان و زمین بشارت از نور او چنانکه

شکسته نشده پس حور عین و ملائکه از آسمان فرود آمدند و بصورت ... جامه ... داخل

حجره آمنه شدند حور عین ظرفهائی از طلا و ... ابریقی از عقیق در دست داشتند

پس حور عین گفتند ای آمنه این الحضرت را ... طهارت ... و ...

بلکه حضرت رسالت نور و صفا ... پس آن حضرت ... بعطرهای بهشت

معطر بودند ناگاه صدای ... جبرئیل گفت ای آمنه ملائکه آسمان

آمده اند که بر محمد ص سلام کنند پس ... و ملائکه فوج فوج

می آمدند و میگفتند السلام علیک یا محمد ص چون شب از ... گذشت ...

امر ... چهار علم از بهشت آوردند علم اول ... بر ... نصب کردند

علم دوم ... بود بر آن نوشته بود لا اله الا الله و نیز علم ... بر ... نصب کردند

در آن علم ... نقش بود ... لا اله الا الله ... و ...

بود لا دین الا دین محمد بن عبدالله ص و علم سیم بر بام کعبه نصب کردند و بر ...

طوبی لمن آمن بالله و بمحمد رسول الله و علم چهارم بر بنی العباس افتاد و بالان
لشبه بعد لا اهیب للائقیة و لنصرة المحمدیة و حقتعم و حی نزل بالادی که بشت عجز
وعنبر نثار کنند و در روز دوم عبد المطلب الحضرت را بخود شنبه لیکن او حجره
دختری که بخود حضرت رسول ص فرمود بسم الله و بالله که بسخن در آمد و گفت السلام
علیک و رحمة الله و برکاته را از حضرت در شب ماه با سخن میگفت و صفا به طفل آ
از گریه زاری درآورد ماه الحضرت را از گریه باز میداشت دو دست عباس که شاه الحضرت را
نظر میکرد و گفت ای عم کلا با تو حاجت است از میخواهم سوال کنم فرمود بگو گفت وقتیکه
جهه روز بنبوی دیدم را بخط گفتی که ماه با تو سخن میگفت و لیکن بلغی ای ام فهان
میکفتی فرمود حلیمه دستهای مرا محکم بسته بود و میخواستم از آن گریه کنم ماه
بامن سخن میگفت گریه مکن در آنکه قطره اشک تو بر زمین بیفتد تا سبب گیاه بر زمین
نروید ای عم آیا ای کرم وقتی دیگر حلیمه دست های مرا محکم بسته بود خواستم
گریه کنم بار ماه بمن گفت گریه مکن در اک اشک تو بر زمین بیفتد جمیع سبزه های فرو
رود من چه شفقت با ماه تاب جوامرش شد چنانچه در دلایل النبوة منقول است
که عباس رضی الله عنه عرض کرد و گفت در عهد نبوی ماه را که آمدم در سخن
گفت

گفت و تو با انگشت مبارک اشاره میکردی و بهر طرف میخواستی میل مینمود
فرمود با ماه مکالمه میکردم و مرا از گریه باز میداشت و میخواست اگر ماه با حضرت
رسول ص سخن میگفت و مشغول میکرد که گریه کند همچنین جبرئیل ص منتشر میشد که ام حسین
گریه کند که گهواره الحضرت را می جنبانید و خواب میخواند پس عباس عرض کرد
از کجا میدانی میگوئی و جائیکه جبرئیل در آن بوی فرمود به قسم صاحب روضه ای
تسبیح ملائکه و قبلات ماه را می شنیدم تا عرش خدا و جائیکه طفل بودم
در شکم سه نفر بودند که شبیه رسول خدا بودند اول امام حسن ع از سر تا سینه
شبیه بالحضرت بود دوم حضرت امام حسین ع بود از پا تا سینه شبیه بالحضرت
بود سیم علی اکبر که از پا تا سر شبیه بالحضرت بود و هر وقت محروم مشتاق
لقای حضرت رسول ص می شد از میان آن جناب حضرت نظر میکرد حتی آنکه
معاویه ملعون از آن سبب که در مجلس او بعضی پرسیدند که از او لایق خلافت کیست گفتند
گفت من اولی باشم علی اکبر است که جده او شجاعت و جمع شده
در او شجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیه و فخر و بزرگی و نقش از بنی
و علی بن ابیطالب ع اولاد رسالت ... اشعار در مدح او

بود تا در روز عاشورا وقتیکه در میدان آمد حمید بن مسلم گوید که [illegible] از مردم

شنیدم که از علی اکبر [illegible] حمله کرد [illegible] بر آن قوم [illegible] نوبت جنگ

بر آن قوم نمود جمع کثیری را بجهنم فرستاد [illegible] الانوار ذکر کرده [illegible]

[illegible] از ابو مخنف [illegible] رسید [illegible] تشنگی

گفت [illegible] هزار [illegible] تا آنکه [illegible] گشت

بسیار شهید [illegible] گفت [illegible] گفت [illegible]

از شهدای کرام [illegible] گفت [illegible]

[illegible] علی اکبر رسید از عطش

[illegible] العطش قد قتلنی

وثقل الحدید اجهدنی فهل الی شربة من الماء من سبیل

یا بنی [illegible]

[illegible] یا بنی هات لسانک [illegible]

[illegible] علی اکبر [illegible]

[illegible]

داشت

داشت در روز عاشورا علی اکبر [illegible] تا آنکه [illegible] رسید

منقذ بن مرة عبدی ضربتی بر سر آن حضرت زد [illegible] لعنة الله علی

القوم الظالمین [illegible] مجلس دویم [illegible] حضرت

[illegible] و شهادت شاهزاده علی اصغر علیه السلام

در کربلا اعوذ بالله من الشیطان اللعین الرجیم

قوله تعالی فی سورة بنی اسرائیل ولا تقتلوا اولادکم

خشیة املاق نحن نرزقهم وایاکم ان قتلهم کان

خطأ کبیرا یعنی [illegible] فرزندان خود را از ترس [illegible]

[illegible] روزی [illegible] کشتن [illegible] خطای [illegible]

در زمان جاهلیت فرزندان خود را [illegible] بجهت اینکه [illegible]

[illegible] حق تعالی [illegible] این آیه را فرستاد [illegible]

قطع [illegible] از [illegible] زنان جاهلیت [illegible]

[illegible] جاهلیت [illegible]

فرزندی [illegible]

اگر کسی را فرزندی شد و دهانش نمی‌گشود او در آمده تنها نیت میکرد ذره

جمال بیند فرزندش حرام‌لقمه بود و حلال‌زاده بنفعه بر سبب این امانت

بنا بود و این عادت جاری بود تا زمانیکه این کتاب نوشته شد در این عالم

نهاد و این حالت را به حضرت و حکایت آنرا بعضی از قوه و ... گفتندی

این است از عظمی در مکه بود در غاری سگال داشت هر که را فرزند شدی بعد

از قوه و ... گفتندی با گاو شبهه یک مکان می‌برد و هرکه میکرد دوان

طفلان بآن موضع میکشت و حق با جمعی از خردی نمود اگر آن از دم

خود را نطفه بود و از آن فرزند می‌خوانی میکشند حلال‌لقمه است و اگر آنها

نمی‌خوردند حرام‌لقمه است پس چون وقت جدا جهان بنور جمال خود منور فرمود

از جانب فرزند خود را در نماز چون از در یک باب فیه انه الحضرت به حضرت است

میارک از فتنه بر آن آورده و دهان او را به دست گرفته حرکت بسی ... در باب

خروش را از مکه برانده شد حموم ابوطالب را نسبت و مبارک را گفتند

و این خبر را بر اطراف عالم منتشر کردانید اسیار از بخیلان سبب از در را

از حضرت سئوال نمود فرمود تا آن روز ممالک حلال‌لقمه و حرام‌لقمه از ...

خ می ...

چهر من آمدم ممکن حلال‌لقمه و حرام‌زاده من پیشم بسیار از آن جنم

یعنی هر که محبت مرا داشت او حلال‌لقمه است و هر کس دشمنی او حرام‌لقمه است از

عمر نقص نیست و هر فرزندی در ... در او پیدا شد در حلوا

میسر نمود از آن که علی به سبب چون علی را بشنید اگر ضد او حلال‌لقمه است و اگر

دوست حرام‌لقمه است این نکته بود است که از فتنه پیدا در او

اما مرتبه آیم و ترتیب شیخ طوسی فاطمه بنت اسد حضرت را در قماطی

پیچید و دست حضرت را نسبت انجامه را در آن فاطمه جامه محکم تر نوشت

و الحضرت را نسبت حضرت انجامه را نیز پاره نمود تا چهار مرتبه از جامه

مصری بسیار محکم بود آورد حضرت را محکم نسبت الحضرت جامه را پاره نمود

ایام دست را می‌بند برای آنکه نخواهد که ولیکن خود تضرع از بیم نینه

ششم روایت وز الیوان از جهت معلوم را شیره این بود و چهره در مکه

طفلی تر آمده خاک رنگ زنان نساء می‌ولد و بکار سرمه بچشمهای آن

می‌کشیدند چون حضرت امیر تولد فرمود از جهت اسلام کرد و از آن جامه

چشم مبارک الحضرت کشیده الحضرت با دست مبارک را از فتنه بیرون آورد

و چنانکه بچه بر روی آن مولود نو مهیا و مهوش شده و صورت و کوتاه البعیر گچ
شده و نماز بعد از کجی در کردن و صورت آن مولود نو بود تحمل را عنایا مام
از خانه قلعه ولایت در طفولیت دست حضرت را از قنداقه بیرون و دامن حضرت
امیر ع بود چه بچه شنیده‌ام که علی اصغر طفل معصوم امام مظلوم بود در وقتیکه
بر روی دست امام ع حرمله ابن کاهل اسدی تیر سه شعبه بر گلوی آن طفل
لطیف از شدت دلسوز دستهای مبارک را از قنداقه بیرون و دامن آن حال سلکت
کرده از نامیه مظلوم در پی شهادت طفل معصوم : از لب گوشت و نخواهم شیر
بیرون بکشید تیر از حلقوم بر دوست طیر المنه ائمه ع کف الهی حکم ابن نیاب حج
ترجی در حالت ظهر زاری کنند پس از ... آوازه ... رسید عله
فان لکم مرضعا فی الجنة یعنی و اگذار ... به شیر ... از ... معصوم
در بهشت روایت احتجاج الحضرت از ... وقت آمد و ... علی ... را
حفر کرد طفل را دفن نمود شاید سببش این بود که امام ع بعلم الامامت می‌دانست
در نظر است بعد از شهادت سر مبارک الحضرت تی‌ها را زده این عمر
چنانچه بسیار شهدا عظیم بود لکن بلای الطفل اعظم بود لهذا چه ترحم را

بدن او را دفن کرد در مبادا الکفران بیرون آورند الحضرت تا ببارد از قهر
غضب الهی را بجوشش در آورد و حکمت وجه دیگرش این باشد که حرم الحضرت
میرفتند چنانچه در شهدا آنرا دفن نکنند و علی ع اصغر کشته است
طاقت حرارت آفتاب را از بعد از دفن ... حمام ... چون حضرت ... سنید
در سرهای شهدا را از ... خواهند که ... خواهند که ... نهند
از راه ترحم او را دفن کرد در مبادا الکفران غفلت ... از غفلت سر
طفل را بر نیزه زنند و ... دیگر ... مبادا ... علی ع اصغر و سکینه و رباب حاضر
بود الحضرت سکینه و رباب را ... بر ... روایتی درد غیرت
شهادت علی ع اصغر سکینه و رباب از خیمه بیرون آمده و چون نعش علی ع اصغر
را دیده ... بسیار گریه کردند الحضرت از راه ترحم بجای سکینه و رباب علی ع اصغر را
دفن کرد در ... و ... نعش علی ع اصغر را نبینند لا ... و الله

الله ... العلی العظیم جدول ستیم در بیان احوال هابیل و قابیل
و شهادت هابیل و گریستن حضرت امام حسین ع در مصیبت
علی اکبر و گریستن حضرت آدم ع در قتل هابیل فرزند خود

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم قوله تعالی فی سورة المائدة و
اتل علیهم نبأ ابنی آدم بالحق اذ قربا قربانا فتقبل من احدهما
ولم یتقبل من الآخر قال لاقتلنک قال انما یتقبل الله
من المتقین یعنی چون برادران کار چنین [illegible] آدم اراده [illegible] یعنی
هابیل و قابیل خواهند [illegible] و [illegible] در اوراق او و قصه بیانش
این است که حضرت آدم ع نفر از [illegible] مقرر بود که کنند تا فضیلت ایشان
از شما ظاهر شود هر دو از آن قابیل چنین بود که قربانی کند [illegible] قبول
قربانی این بود که آتش از آسمان برآید و او را بسوزد پس هابیل شبان بود و بهترین
گوسفندی که در گله داشت برای قربانی آورد و قابیل چون زارع بود
دسته خوشه که در میان زراعتش لاغر بود دسته کرد و آورد و منظورش رضای خدا
نبود پس آتش آمد و قربانی هابیل را بسوخت و قربانی قابیل را نسوخت پس شیطان
علیه اللعنه به قابیل گفت آتش را هر قربانی [illegible] و تمکین کند او را با هر تعظیم کند تو
و سلم تعظیم کن و آتش خانه ای بکن و عبادت او را بکن که اولاد تو قربانی ترا قبول کنند
و قابیل را تکلیف نمود آتش خانه بنا نهاد و آتش پرستید پس شیطان گفت

هابیل را بکش که فرزندی از او بوجود آید و بر فرزندان تو فخر کنند و [illegible]
[illegible] قبیح شده پس قابیل در مقام قتل هابیل برآمد و بر بلندی نشست
و حضرت آدم ع عزیمت مکه معظمه نمود و قابیل بر سر راه هابیل آمد و سنگ بر سر او زد
و [illegible] چه کند پس [illegible] مدت روز
بر دوش گرفته به هر طرف می گشت بعضی گفته اند در خانه و در نواحی امر
در زمین [illegible] زاغی را دید که [illegible] چگونه هابیل را دفن کند
و بروایتی حق تعالی دو زاغ فرستاد مقرر نمود در بالای سر او مقاتله کنند یکی
از ایشان کشته شد و آن یکی به منقار و چنگال زمین را کند و جفت کرد او را
دفن نمود چون حضرت آدم از مکه برگشت هابیل را ندید از قابیل پرسید هابیل را
چه کرد جواب داد که مگر [illegible] او را گم نموده حضرت آدم ع مضطرب شد
گفت [illegible] و تحقیق حال او کنیم موافق بعضی از روایات حضرت
آدم از شهر تا [illegible] بجانب [illegible] رفت در خواب دید که هابیل را کشته است
فریاد می کند [illegible] حضرت آدم ع مضطرب از خواب بیدار شد
چه قدر [illegible] حال و خواب حضرت آدم بجانب حضرت امیر المؤمنین

در كربلا وقتيكه تشريف فرمای صفين شد نزد حضرت آدم در خواب ديد هابيل را

در خون كشته است گريه و استغاثه ميكند لكن حضرت امير در خواب ديد

نام حسين را كه در ميان دريای خون غرق شده و استغاثه ميكند چون

حضرت آدم از خواب بيدار شد جبرئيل را ديد از احوال هابيل پرسيد

جبرئيل گفت اگر از جانب خداوند تعزيت ميگفتم حضرت آدم نام حسين را

هابيل را شنيد صيحه زد و بيهوش شد [illegible] تا پانصد سال از اهل فنا

و [illegible] و متقارب [illegible] پس گفت اگر جبرئيل قبر هابيل ابن

جبرئيل را بر سر قبر هابيل آورد وقتيكه چشم حضرت آدم بر قبر هابيل افتاد

صيحه زد و بر قبر افتاد بعضی گفتند از قبر انشقاق ديد كه سر از قبر

كوفته شده فصيح و خسته [illegible] و آمد [illegible] پس عرض كرد [illegible] جمع [illegible]

ارسيد [illegible] پس فرياد [illegible] استغاثه هابيل اين

[illegible] فرياد [illegible] حضرت يعقوب [illegible]

[illegible] آهی گفتی فياليتنی يا بنيّ فی ای برج

توكوك و بای سيف قتلوك و فی ای بحر غرقوك

وبای

وبای ارض دفنوك پس جبرئيل باو رسيد و فرمود ای يعقوب

[illegible] حضرت يعقوب [illegible]

[illegible] گفتند ميدانم چه بود حالت حضرت امام

حسين در روز عاشورا وقتيكه حضرت علی اكبر رو به ميدان [illegible]

[illegible] شد با دريغ موضع [illegible] علی اكبر گريست وقتيكه

حضرت [illegible] بزرگوار آمد [illegible] در روايت ملهوف حضرت امام حسين

[illegible] نظر حضرت علی اكبر [illegible] گريست و رو به آسمان [illegible]

[illegible] آن بلند كرد و گفت اللهم اشهد على

هؤلاء القوم فقد برز اليهم غلام اشبه الناس خلقا

وخلقا ومنطقا برسولك [illegible] وقتيكه آمد در ميان [illegible]

ميكرد [illegible] القوم [illegible] اين آب فرات [illegible] شكم های [illegible]

و همه وحش و طير از او سير آيند و جمع [illegible] از او [illegible]

[illegible] آب [illegible] همه [illegible] ال [illegible]

[illegible] جواب جمع ما تقول يا بنی ای تراب

یعنی و انکار این سخنان را با بن ابی تراب و تن بزرگ او در دوم اکرام او دی

زمین را اب تکیه و تصرف باشیکه قطره [illegible] تو نخواهیم ولو بعد ازان دم

شمشیرها و خنجر و تیر و نیزه‌ها با اینکه [illegible] راضی نشویم و چنگه [illegible] علی اکبر

با نطقهای فصیح و الفاظ [illegible] طریقت باشناس و [illegible] اکر کسی [illegible] شناسنده

شناسنده و هر کس [illegible] نشناسد بگویم تا بشناسد انا علی بن الحسین بن علی ابی طالب

و [illegible] میکردند با او مقاتله نکنند زیرا از شیعه [illegible] خدا [illegible]

[illegible] عبیدی را نظر بر آن جناب اقبال [illegible] گناه جمیع [illegible] اکر دوم

و داع [illegible] از آتش [illegible] آتش [illegible] آن

ستمکیش [illegible] از خدا شرم [illegible] و از [illegible] خدا [illegible] و حرم و [illegible]

بر آن جناب میزد [illegible] بواسطه [illegible] بجا [illegible] حضرت امام حسین گریستند

گریستن شدید [illegible] و آن جناب [illegible] هر طرف رو میکرد و [illegible]

ساخت ناگاه تیری از طرف لشکر آمد و بر حلق آن جناب نشست [illegible]

بر دست [illegible] علی اکبر [illegible] گشت [illegible] ابا [illegible] عطش

قد قتلنی و [illegible] پس حضرت سیدالشهدا بگریه [illegible] فرمود

[illegible]

[illegible] دلگشا [illegible] که [illegible] زد و دلت [illegible]

[illegible] تیر و شمشیر و نیزه [illegible]

که آن جناب را ضعف عارض شد و دستهای مبارک [illegible] عقاب [illegible]

[illegible] منظم را از [illegible] بر [illegible] آن حیوان

علی اکبر را [illegible] برد [illegible] میان لشکر افتاد چون

[illegible] آن بزرگوار را بآن حالت [illegible] قطعه قطعه [illegible]

[illegible] آن جناب [illegible] عطیه [illegible]

[illegible] امام مظلوم [illegible] بسوی آن جناب روانه شد و لشکر را از دور [illegible]

[illegible] بزرگوار [illegible] که [illegible]

افتاده [illegible] گشته [illegible] شهادت [illegible] احوال

از حضرت [illegible] شهید راه خدا [illegible]

[illegible] صحیحه [illegible] امام

حسین [illegible] روایت

[illegible] حضرت [illegible] حضرت امام مظلوم [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] جسم [illegible]

چهل شبانه روز گریست امام معصوم که از فرق سر تا قدم گریست
به روایت از باب هم بشنوم و حضرت جبرئیل بگفته خداوند عرض کرد ای پدر
چه حالتست که نفوذ یافته روح از برای مصیبت مفارقت نمایه
رادم شی ابلجم حکایت فرمود و او را گفت چون بگفته این کلام استماع
فرمود داغ فاطمه را درد و حوا نیت از خیمه بیرون ای پدر ای بزرگوار مع
فرمود ای فرزند دیده صبر کن که عوض کرد ای پدر خلق جگر گون
حرامی کرد با درش آغشته و برش را بدگلی که نشسته امام حضرت لعن هم ان
انکه جبرئیل به روز گریه که وحی رسید ای آدم بخشیدم تو فرزندی حیف
که عوض نامی باشد ای حضرت دارد و زیاده ثواب از برای امام مظلوم
دقیقه که جزع او از برای علی اکبر زیادتر عوض انکه او را شیر دهند
ساعتی که زنت کم طفل صغیرش علی اصغر را در دست مبارکش
بمشیه که از برای حضرت ادم وحی رسید که اهبطا الی را
بتو میرسیم از برای ابتلای امام حسین که از شهادت علی اصغر وحی آمد
که دعوه فان له مرضعا فی الجنة یعنی واگذار او را سکینه
مرادم مرضعه ایست در بهشت الا لعنة الله علی القوم الظالمین

جدول چهارم در احوال

جدول چهارم در احوال حضرت آدم ع و حوا و بهشت و
دیدن قصر حضرت فاطمه صلوات الله علیها و گریستن
حضرت آدم ع در مصیبت حضرت امام حسین ع قال الله
تعالی فی سورة الاعراف قال یا آدم اسکن انت
وزوجک الجنة یعنی ای آدم ساکن شو تو و زوجه تو در بهشت و لا تقربا
هذه الشجرة یعنی نزدیک این درخت نشوید و آن درخت علم محمد و آل محمد است
در خداوند عالم است یا آبا علم مخصوص کردانیده بود از سایر مخلوق پس نهی
کرده است از نزدیک شدن به مخصوص محمد و آل محمد است و بعضی بر حضرت الحنطه
درخت گندم بود بنایی که از محمد ص و علی و فاطمه ع و حسن و حسین صلوات الله
علیهم بعد از انکه طعام خود را به یتیم و مسکین و اسیر بخشیدند و خود روزه بردند که
و آن درخت [illegible] در خیال بهشت [illegible] در حال [illegible] شدند
و آن درخت جمیع میوه ها و طعام ها داشت و بعضی گویند از درخت محبت بود
گویند شجره محبت [illegible] از [illegible] جواب این است [illegible]
[illegible] که الانسان حریص علی ما منع

نهی بان متعلق نمی‌شد آدم علیه السلام بجهت استیلای هوای نفس و سلطان لذت بدن از خوف رفت

زیاده محبت غذای روحانیت است و کسیکه به ترتیب جسم مشغول است از قرب و روش

روح باز ماند بجهت این حکم شد که بهشت برای تربیت و آسایش مطلبی است میوه‌های بهشت را

بخور و بشکل خوش که از بهشت با تمتع باش ولا تقربا هذه الشجرة

یعنی نزدیک این درخت مشوید فتکونا من الظالمین یعنی از جمله ستم

کاران بر نفس خود مباش زیاده محبت بی‌نهایت [illegible] که شهوت را رشته محبت

و محبت ام [illegible] تمام شد و ولا قولا [illegible] و خدا بیش از این

بهانه گفته خبر داد که بعد از آن [illegible] خواهد بود چنانچه در سوره بقره

میفرماید انی جاعل فی الارض خلیفة پس در اول حضرت آدم را

در بهشت از برای مجرد بود [illegible] و بعضی از اهل [illegible] گویند در شجره [illegible] عشق بود

بصورت گندم چنانچه که حضرت آدم علیه السلام بعد از خوردن آن [illegible] عشق رحمت

و مرتبه صفی اللهی یافت و بعضی گویند از [illegible] فاطمه زهرا صلوات الله

علیها چنانچه در تحفه المجالس روایت است که حضرت آدم و حوا در بهشت بالای [illegible]

[illegible] در عالم ملکوت [illegible] از ما خلق [illegible]

جبرئیل را

جبرئیل آمد و گفت که خداوند میفرماید ای آدم با حوا در بهشت [illegible] سیر کنید [illegible]

[illegible] پس حضرت آدم و حوا در فردوس سیر میکردند که از [illegible] قصری [illegible]

قصری دیدند [illegible] سرخ [illegible] از [illegible] سبز و سقف آن از لؤلؤ و

فرش آن از [illegible] طلا [illegible] و حوا [illegible]

و حوا از جبرئیل پرسیدند در درون این قصر چیست [illegible] جبرئیل

گفت [illegible] این [illegible] اگر چه [illegible] اینقدر میدانم [illegible]

در گوشه [illegible] از [illegible] طلوع میکند و [illegible] میگردد [illegible]

هزار بار [illegible] دیده‌ام [illegible] در این قصر [illegible]

معلوم نیست [illegible] این قصر چیست پس حضرت آدم علیه السلام [illegible]

[illegible] این قصر [illegible] رسید [illegible] در این قصر [illegible] پس جبرئیل

[illegible] در [illegible] آدم و حوا [illegible] شد [illegible]

با [illegible] سرخ [illegible] دختری در آن قصر نشسته و تاجی بر سر نهاده

و [illegible] از [illegible] و [illegible] از [illegible] سبز و [illegible] سرخ در

گوش [illegible] که [illegible] قصر [illegible] درخشنده [illegible] از حور العین [illegible]

ادرین سینه نهاهم از انکه شرم نظر به آن زمین نمی کرد از جمیع حضرت آدم و حوا
آن صورت را دیده و گمان کردند در ذات مقدس چو تو کاملست فورا بسجده افتادند
و گفتند ما بجز صنعت این صورت را نبایستان ندیده‌ایم پس جبرئیل گفت ای آدم
یا ابا محمد این صورت کیست گفت را اعلام کن گفت این صورت فاطمه زهرا
دختر پیغمبر آخر الزمان است در ریحانت تو و مادر همه را خلق کرد از آدم گفت
این تاج چیست بر سر او گفت پدر او گفت این ذات محمد مصطفی است بر سر
باشد پرسید این طوق چیست گفت این شوهر او تاج دارش [illegible] است
پرسید این دو گوشوار چیست گفت این دو فرزند او حسن و حسین شهید لوم
تا جهان [illegible] یا اکبر روزی [illegible] پس جبرئیل [illegible] اسباب تعلیم
که حضرت آدم پرسید این دو گوشواره چرا یکی سبز و یکی سرخ است آنچه
حکمت است جبرئیل گریه در آمد و گفت ای آدم بدانکه در میان ذریه تو جمعی
از کفر و نفاق بهم رسند و این دو مظلوم را بزهر جفا شهید کنند و هم
از این سبز خلق شد و یکی دیگر را به تیغ ستم پاره پاره کنند و فرو [illegible]
از خون او از حلق او سرخ گشت پس چون آدم و حوا بگریه بلند شد [illegible]
اشکها و بهشتها

و بهشتها و حورالعین نیز گریه در آمدند و آدم و حوا مشغول شدند پس
خداوند امر فرمود که ایشان را که تعزیه کنند ایشان را دیگر به ایشان امر نمود
و ایشان را التماس نمودند این مرتبه بود که آدم و حوا را تمام گریستند امر فرمود
آدم روایت در تلقین اسماء مقدسه را در نوشته پس جبرئیل
با آدم گفت بگو یا حمید بحق محمد و یا عالی بحق علی و یا فاطر بحق فاطمه
و یا محسن بحق الحسن و [illegible] بحق الحسین است قدیم الاحسان چون حضرت
آدم نام امام حسین را بر زبان جاری کرد اشکهایش از چشم جاری شد
و گفت یا جبرئیل در گفتن نام امام حسین دلم شکسته میشود اشکم جاری
جاری میشود [illegible] در اسم حسین یارب که چون
یادش کنم [illegible] جبرئیل گفت بعضی عظمت
[illegible] یعنی کشته میشود [illegible]
تو در حالتیکه لب تشنه و غریب و بیکس باشد در ماتم و معین
نیز برای او نیست ولهذا آدم [illegible]
[illegible] حتی [illegible] و بین السماء کالدخان یعنی

یعنی ای آدم اگر ببینی تو این فرزندان را در حالیکه گوسپند ... [illegible] ...

کسی و لا یاری و النه رشته ... [illegible] ... در دنیا او دنیا ...

فلم یجبه احد الا ابلیس فسجد ... یعنی ای آدم در جنس ... [illegible]

دیده است ... اینجا چون ... شمشیر تیز ... ای آدم

دیده فرزندان ... تا ... گوسفند سر ایشان از قفا جدا خواهند کرد

و ... ایشان را ... بریزانند ... دختران ایشان اسیر کرده

شهر و دیار بدیار بگردانند ... [illegible] ...

آدم و حوا ... پس آدم و حوا گریه کردند

... الا لعنة الله على القوم الظالمين جدول پنجم در بیان

احوال حضرت ابراهیم و اسمعیل و هاجر در مکه و شهادت

سبحانا هاجر در مکه تا سبحان زینب خاتون در کربلا

قال الله تعالى في سورة ابراهيم وقال ابراهيم ربنا

انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند

بیتک المحرم یعنی حضرت ابراهیم عرض کرد ... را بر ... سکن

گردانیدم

گردانیدم بعضی از فرزندان خود ... [illegible] ... خانه ...

در آن کشت و زرع نیست که در نزد خانه تو که حرام گردیده است

... با حرام ... و بعض آن ... قصه ... خانه ...

... ربنا لیقیموا الصلوة یعنی

پروردگارا هاجر و اسمعیل در اینجا ... تا بپا دارند نماز را و ...

زیرا آورده فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم یعنی بگردان بعضی از

دلهای ... شتابند بسوی ایشان وارزقهم من الثمرات لعلهم یشکرون

یعنی روزی ده ایشان را ... شکر کنند ... صحیح از حضرت صادق ع

منقول است که حضرت ابراهیم در بادیه شام ... هاجر ... اسمعیل

از هاجر متولد شد ساره را غم عظیم ... حضرت ابراهیم را

... فرزند نبود ... ابراهیم را ... هاجر را ابراهیم ...

پس حضرت ... که این واقعه ... وحی ...

... [illegible] ...

... کردانید ... پس ... اسمعیل با هاجر از ...

سالها بهر حج برکف پروردگار بکدام مکان بروم پس اکنون فرمود بسوی حرم
من و محمد امینی که آمده‌ام هر کس داخل شود ایمن باشد و اول بقعه
در روی زمین خلق کرده‌ام مکه است پس چه شد لایق را حاضر نمود و در بود
اول لولای او حضرت ابراهیم و هاجر و اسمعیل بر براق سوار شدند و روانه
مکه شدند حضرت ابراهیم بزمینی رسید که نیکو بود و در آنجا درختان
و زراعت و نخلستان بود از هر شهری می‌رسید مکه آن هنگام مسکن شد تا آنکه
بمکه رسیدند پس نشان داد خانه مکه فرمود که حضرت ابراهیم عهد کرده بود
بسیار در فرقه نباید تا آنکه کعبه را برکشید حضرت ابراهیم خواست
برگردد هاجر عرض کرد ای ابراهیم تو ما را بکه وامیگذاری در موضعی که
نه زراعت و نه مونسی باشد فرمود بان وامیگذارم که مرا امر کرده است الا
در اینجا بیادرم نشسته‌ام چه کم است حال حضرت خلیل با هاجر کجا حضرت
امام حسین با جناب زینب خاتون در روز عاشورا که حضرت حسین قدم از خیام
حرم محترم بیرون گذاشت صدای گریه شنیده بی‌کس ای زینب زنان تو
کجا هستی از آنکه از دیدار تو محروم مانم و بحسرت ... آنکه بنظاره تو
لیکن ای

لیکن ای زینب صبر کن تا برسم بموضعی که پیغمبر را پس امام مظلوم
نظر کرد زینب خواهرش بی‌پدر و گریه میکند حضرت بسیار زینب عرض
کرد ای برادر مرخص فرمائی تا وصیت مادرم حضرت فاطمه را بعمل آورم چه
وصیت کرد عرض کرد فرمود در چنین وقتی بگو تا که حلقوم او را ببوسم حضرت
بوسه زینب خواهرش گلوی امام را در او بوسید گلوی آن بزرگوار را بوسید
روایت حزن للاکبال و محرق الفواد زینب خاتون عرض کرد ای برادر
تعظیم زینب بالای زینب حضرت فرمود ای خواهر از این سؤال در گذر زینب
عرض کرد در نیکنده‌ام حضرت فرمود ای خواهر آدم صفی الله از فراق حوا
گریست بعد از خروج از بهشت حوا را المی نمود و عیالان را بعد از کشتن
ما بسر برهنه از خیمه‌ها بیرون کنند و بار بار خواهند کرد
اگر دیدی که سنگ باران کنند جرمی بر روی پاک برادرت میزنند از
جراحات بر پشت ما از لانی امیه اهل سنگ باران خواهند نمود
کفتی که مرا بی‌کسی بسیار خواهند کرد حضرت ابراهیم را
در آتش انداختند و شیر روی گلستان شد از دری امیه ابالاً با شمشیر تیز

و تیر پاره پاره کنند اگر پس در شام ای مجروس بیچون پیرون قتال درخت کرد [illegible]

سایه بان او که امید هر بر او سایه افکند تا از قتال [illegible] بار بربند [illegible]

اینیه بعد از شهادت [illegible] شبانه روز در قتلگاه گرم کربلا انداز [illegible]

وجود این همه جراحات برهنه بگذارند لکن یعقوب از فراق یوسف کور شد

باز به تخت و تاج یوسف دیده اش روشن شد و پیغمبر بالای تخت و تاج

پادشاهی دید اما علی اکبر را با صد چاک بر روی خاک گرم کربلا

اگر در جنگ احد دندان جدم را شهید کردند بر زبر چوب بر لب و دندان من

نه اگر بر فرق [illegible] ضربت از دنیا رحلت [illegible] چهار [illegible] زخم بر بدن

من [illegible] در وقت رفتن سرش در دامن بود اما سر من گاهی

بالای نیزه و گاهی بالای خاکستر و زمانی در دیار [illegible] و قبر در دروازه

شام و زمانی در بارگاه یزید [illegible] درختی بود [illegible]

بر بالای او همین که [illegible] سایه [illegible] قرار گرفت [illegible] روز

عاشورا [illegible] چهار [illegible] در قتلگاه گرم می نشستند خلاصه چنین

حضرت ابراهیم اسمعیل را در مکه کشت اسمعیل شهید نشد لطف [illegible] اش

افزون

رفت تا صفا به سعی تا بالا فراز کوه تا در این وادی اهل بیت جوابی رسید رفت تا مروه

رسید باز فراز کوه جوابی نشنید برگشت تا صفا باز [illegible] که جوابی شنید تا هفت مرتبه

جوابی نشنید اسمعیل پای خود از زمین می سائید ناگاه آب زمزم زیر قدم او جاری شد

پس هاجر [illegible] رفت چرا آب را شاهد [illegible] جمع کنون خاک ریخته

که آب جاری نشود تشنه هم طفل خود را سیراب دید اما روز عاشورا حضرت سیدالشهدا

علی اصغر را جهت آب میان میدان [illegible] عوض آب تیر بر حلقوم [illegible] آن

اگر مادر علی اصغر طفل خود را [illegible] آن طفل مظلوم را شاهد

[illegible] اما مادر علی اصغر خون از حلقوم علی اصغر جاری [illegible]

پس چون آب در مکه ظاهر شد مرغان از هر جا بر سر آب جمعیت کردند [illegible]

[illegible] آب ظاهر شد [illegible] مظلوم [illegible] شهید کردند مرغان از حال حضرت

[illegible] به اطراف و ولایات [illegible] چون [illegible]

تشنه [illegible] آب [illegible] تشنه [illegible]

شهید کردند [illegible] آن بزرگوار را [illegible] پس [illegible]

[illegible] لله [illegible] جهت او [illegible]

عجب رنج حوادثی در این ره بی ابر جمعیت کمی بیچاره ما
دیدن مر رکی مورش نایافته هم اگر به تن کنی و فسق مو حول
نیست قاصری که در شستم نرسیاف بهر خدا عمری بودم واجب کشته
الا لعنة الله علی القوم الظالمین

جدول ششم در بیان احوال حضرت [illegible] علیه السلام و قارون و سخنان ایشان و سخن حضرت سید الشهداء علیه السلام و جعفر و استغاثه حضرت ابی عبد الله علیه السلام در کربلا

قال الله تعالی فی سورة التوبة وان احد من المشرکین استجارک فأجره حتی یسمع کلام الله یعنی
هر کسی که از کفار مشرکین زنهار خواسته از تو پس زنهار ده او را تا سخن
خدا را که کلام اوست بشنود [illegible] و در حقیقت [illegible] ثم
ابلغه مأمنه پس برسان او را [illegible] اگر [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] ذلک
بانهم قوم لا یعلمون یعنی این [illegible]
بسبب آنست که ایشان گروهی اند که نمیدانند حقیقت امر [illegible]

مکو

خبر ما شاء الله نبوده هوران تفکر در آن نمایند و خداوند بندگان خود را بر سینه
چنانکه در جریدة القلوب منقول است که چون قارون تکذیب موسی را در زکات داد
[illegible] و سبب [illegible] موسی را که حضرت موسی عرض کرد پروردگارا [illegible]
[illegible] بر قارون غضب کنی پس من [illegible] حق تعالی وحی فرمود ای
کلیم آن زمین را با تو را طاعت کنند هر امر که خواهی بالای ما کن پس حضرت
موسی امر فرمود [illegible] قارون چون نظرش بر حضرت موسی افتاد
دانست که عذاب [illegible] رحم [illegible]
نمیباشد رب رحم کن موسی گفت ای فرزند الادی با من سخن مکو [illegible]
از [illegible] پس زمین امر کرد که بگیر قارون را پس زمین [illegible]
[illegible] موسی را رحم [illegible] ای فرزند الادی
با من سخن مکو [illegible] زمین فرو رفت [illegible]
رفت حق تعالی وحی فرمود ای فرزند الادی با من سخن مکو ای حضرت موسی
[illegible] حق تعالی [illegible] رحم [illegible]
قارون را [illegible]

اجابت میکردم بار دیگر رسید بابن بلا سکت پس موسی عرض کرد الهی اگر لیکن تم
در رضای تو در اجابت کهل بود البته او را اجابت میکردم پس خداوند وحی فرستاد
بعزت و جلالم اگر خیانت قارون را خواند حالا خواند یعنی اجابت او میکردم
تا جمیع ترا خواند و بسوی تو متوجه شد او را اجابت نکردم و بتو و اگر این هم بروایت
دیگر قارون موسی را هفتاد مرتبه سوگند داد که بر من مهربان شو تا قارون بزمین
فرو رفت پس حق تعالی بسوی موسی وحی نمود یا موسی هفتاد مرتبه قارون
از تو استغاثه نمود و بر او رحم نکردی بعزت و جلالم سوگند اگر یک مرتبه
مرا خواند بعد از آن که تلاجابت میکردم و بسند صحیح از حضرت صادق ع
مرویست که در بنی اسرائیل بود که [illegible] عبادت میکرد روزی مشغول عبادت بود
دید دو طفل خروسی را گرفته پرهای او را میکنند پس او بر شغل عبادت بود و ایشان را منع
از این کار نکرد خداوند بزمین امر کرد که فرو برد این بنده را پس بزمین فرو رفت و هم
چنین فرو خواهد رفت تا روز قیامت چنانکه در کتاب بحار منقول است
و چون حضرت امام حسین ع بقصر بنی مقاتل رسید خیمه دید که در انجا بپا است و
نیز عرض او را سر کن است و سپری از عقب خیمه بسته است فرمود این خیمه از کیست

عفو کند

عفو کند از حق قاطع الطریق است و از آن جمله عبیدالله حر جعفی میگویند حضرت او را
طلبید و عبیدالله با لباس ملوکانه بخدمت آنحضرت مشرف شد صیحه بر او زد و فرمود
برتو بر کوه و لباس خود را بلباس نفس و لباس صالحین را در بر کن پس عبیدالله رفت
لباس خود را تغییر داد و آمد رجعت کرد بخدمت حضرت آنحضرت فرمود ای برادر
گناه بسیار کرده ای آیا توبه کنی که گناهان تو محو شود عبیدالله عرض کرد
توبه که است فرمود یاری فرزند دختر پیغمبر خود او عرض کرد که از کوفه بیرون
نیامدم مگر آنکه ترسیدم که بکوفه بیائی و جنگ اتفاق افتد باشم در یاری تو مقاتله نمایم
و لیکن اسبی دارم در طلب هیچ چیز نرفته ام مگر آنکه او را یافته ام و هیچ کس از پی من
نتاخته مگر آنکه خلاص گشته ام و این شمشیر من است که تجربه نکرده ام مگر آنکه
او را شکسته است اینها را بتو بخشیدم حضرت فرمود حضرت روی
مبارک را از او گردانید و فرمود جان خود را از ما دریغ کردی ما را بمال تو
احتیاج نیست پس بروایت صدوق فرمود از اینجا فرار کن که نباشی و
بر ما بشنود اگر کسی بشنود صدای استغاثه ما را و یاری نکند خدا او را
بر رو در جهنم خواهد انداخت و بعضی از کتب الانوار از عمرو بن قیس روایت کرده

را گفت من و پسر عمّ در قصر بنی مقاتل خدمت حضرت رسیدیم پسر عمّ
عرض کرد یابن رسول الله این رنگ در محاسن شریفت خضاب کرده
یا سیاهی بحال خود است حضرت فرمود پیری زود اثر میکند ای عم شما را
پس حضرت فرمود بیاری آمده اید عرض کرد من پیرمرد ام و قرض
بسیار دارم و عیال بیشمار دارم و بسر بار چند از جهت من نوبت است نمی
توانم یاری نمایم پسر عمّ نیز همین جواب داد پس آنحضرت فرمود زود
گوید بجای خود صدای استغاثه ما را شنید بر نمیکرد هر کس استغاثه ما را بشنود
و اجابت نکند خدا او را برو در آتش جهنم می اندازد یا چه خواهد بود حال
آنجماعت در روز عاشورا استغاثه المظلوم را شنیده اند مگر سعد پیغمبر غالب
نام پیغمبری در هر معنی بین آل رسول صلی الله علیه یعنی ابا یاری کنند سبب
ه بار بکند فرزند پیغمبر خدا امری آنحضرت را جواب دادند و عوض جواب
در باریتر با تلف کنند و جسد شریفش را تشهیر و طعنه ها بر چه دیر خدمتند
الا لعنة الله علی القوم الظالمین مجلس هفتم در بیان استغاثه
حضرت امام حسین علیه السلام بر سر تربت جدّ خود حضرت پیغمبر و شنیدن
لبیک

لبیک و استغاثه امام علیه السلام در کربلا و بی
بلا قوله تعالی فی سورة البقرة و اذا سئلک عبادی
عنّی فانّی قریب که شأن نزول آیه از ابن عباس روایت است جمعی از
یهود گفتند یا محمّد خدا چگونه دعای ما را بشنود و حال آنکه از ما تا آسمان پانصد
سال راه است و یا پانصد سال کلفتی آسمان است و هم چنین از آسمان تا آسمان
دیگر پانصد سال راه است و کلفتی آن نیز پانصد سال است و عقاید ایشان این بود
که خداوند در عرش نشسته است خداوند ردّ ایشان فرمود و فرمود چون بندگان
من از تو نیکو پرسند از صفت من معامله من با ایشان در عاقبت بگو
به ایشان که من نزدیکم به ایشان یعنی علم من احاطه کرده است با حال ایشان
و اجابت دعای ایشان اجیب دعوة الداع اذا دعان یعنی اجابت
میکنم دعای خواننده را در حال خواندن و حاجت او را روا میکنم اگر
حکمت و مصلحت مقتضی آن باشد و با تعجیل ایشان منافی شرع
نباشد فلیستجیبوا لی یعنی پس باید بندگان اجابت کنند یعنی اجابت
ادای ایشان امری که دارم از طاعت اخبار قبول نمایند چنانکه من اجابت مینمایم

ثابت می نمایم و لیکن تمنا بی بعضی باید ایمان آورد از من بعضی باشد قدم شنید
تا اشعار ایشان جانب من محمول شود نیستم بر شیر چه شاه را ارادت باید
عذر بسته بر حق میفرماید لو عرفت سحب لکم یعنی بخواهید ملا تا شما بابت کنیم الا
در تفسیر خلاصه مرقومست که هیچ بنده مومن که یا رب یا رب حق تعالی میفرماید لبیک
هیچ بار دیگر نمی شیم گوید اجابت حضرت باری ندا آید ای بنده من الحمد خواهی
بگو آنچه میخواهی بخواه تا برسم خداوند ملائکه گوید ای فرشتگان گواه باشید
که من آمرزیدم این بنده را و بالاتر عظیم کرامت میدهم بعد الحمد فرمودم
در بهشت و دوزخ هفت آسمان و هفت زمین و بعدد فرو رفتن و برابر
آفتاب و ماه و جمیع ستارها قطرهای باران و کوهها و انواع خلق سنگ ریزه ها
و بعدد الحمد آمرزیدم در عرش و کرسی و غیره اینهم در کتب ما ثابت نقل است
در وقت ادا خلیل عبدالرحمن در آتش بود که هر قیمتی در خانه اش که بوده
هر چیز خانه دار دارالان بود و لیکن کعبه چونکه سکینه بود آتش ازو کس بود
ابدا در آتش انداخت هر چند استغاثه کرد بود و ارکان نیست جانب
نکرد پس رو به آسمان کرد جانب شد الهی ابدا در همچین گشتند آتش را حسنه

دربیان

دربیان الملک ناظری ابراهیم بن ادهم رسید چه شب در باب
بنده ملاحظه تبدیل عرض کرده پادشاه را زمینه آن که کافرست وحی شد با خبر
هر چند کافرست لا تبا جی خواهد ملا را از کرم من الارت در نقد او رسیم
آری ستاره او را کمی نگردم تو ببا کشتی نظر داری انس بن مالک آمد
دیده امام حسین را در بستر قبر که خواب نشسته و مخصوص مناجات در کتب
بجا شد و مضمون اینکس از این جا برود و تنها بگذار انس میگوید بر خود
در کتب نوشته که کسم دیدم آنحضرت را که شب بر زمین بود و بعد از آن این اشعار را
خواند یارب یارب انت مولاه فارحم عبیدا الیک ملجاه یا ذا المعالی علیک
معتمدی طوبی لعبد تکون مولاه طوبی لمن بات خائفا وجلا یشکو الی
ذی الجلال بلواه یعنی ای پروردگار هیچ بنده تو منم و تو که پروردگار منی وای
من بس کن رحم کن مر بنده را ضعیف مر بعد لوت پناه او الجبار
بلند مقام برکات اعتماد مر شاهان بنده در درگه مولای ادخو شادی
جان بنده را خالص باشد در عبودیت مولای خود و شکایت نماید بحق خود را
به درگاه تو ای خداوند جلال و ما به علة و لا سقم اکثر من حبه لمولاه

اذا خلا فی الظلام مبتهلاً اکرمه اجابه ثم لبّاه اگر بعضی شلی از اوای
او علتی و بیماری زاید از این بیماری و علتی که از بلا است در رسالهٔ محجب باری الی
حتف هر گاه شکر کند جواب کرد او بلا خدا او نداهٔ لبیک از شدهٔ مرجل سنجاب
حضرت با خبر رسید که همچنین جواب آمد لبیک عبدی و انت فی کنفی
وکلما قلت قد سمعنا یعنی لبیک ای حسین تو که شبه جد خود پناه جو
دانستم اگر او هر کفنی حرمت تشاقه ملائکتی فحبک الصوت قد علمنا
یعنی دوست دار او از آن را ملائکه پس گمان فی است تو را مناجات هر گوی
دعای عذری تحجب عنه حجب فحبک الستر قد سترناه یعنی دعای تو ای
حسین جواز میکند و هر حجب نیست در مناجات و مسلوقات پس آن
بزرگوار از استماع این شعار رحمان شده بر زبان اقبال ناگاه از
مصدر جلال این ندا در رسید سمعی بلا رغبة و لا رهب و لا تخف
انی انا الله یعنی الحسین سؤال کن از من بی حرف و ترس شنیده
شنم خدای تو سعادت بزرگواری که خداوند در مناجات جواب او لبیک
گرید ارواح آن بود در روز عاشورا هر چند نعره زد عالم غیر سپیدر اگر
کسی جواب او را

کسی جواب او را نگفت بلکه بعوض جواب او را تیرباران کنند تا کنفر
جواب آنحضرت گفت ان تا ام شباعر بعینکه صدای پدر بزرگوار را
و استغاثه او را شنید شمشیر بکوبت دارد از کثرت ضعف و تشنگی خوش
بیماری تو نیست شمشیر را از غلاف بیرون بیاورد با این حالت روانه میدان
جناب ام کلثوم الحال او دید رفت و دامن او را گرفته نزد دعیب لعله برگردید
العمه جان کا می شنیدی پدر بزرگوارم تنها مانده استغاثه میکند و اعمه ای
جواب میکند پس حضرت سید الشهدا از اسعه فرزند خود مطلع شد
فرمود او را برگرد زیرا زمان از حجت خالی نماید اهل اعظم را الحجه بگذارند
زنان بر در الجماعت جمع شده متحیر نعوذ را با اعانت آن جز خواهند
گفت او را نیابه که صدای الا الا فقد قتل الحسین بلند شد الا لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم حدول هشتم در کیفیت حمل و معنی
در دروازه شام و بیان حال آل محمد ص در دروازه
شام محنت انجام قال الله تعالی فی سورة النور و لا
ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و ما لکم

مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ یعنی میل نکنید
بسوی آنکه بیکه ظلم میکنند در خدا پس رسید شما را آتش و نیست مر شما را دوستانی
غیر از خدا و بعد از آن یاری کرده نمی‌شوید این آیه را بسبب حبیب دیدم در دروازه
شام که بجهة معویه علیه الهاویه خدا از جانب خود در فضائل شاه اولیا اخبار بی
عیب لیست بعضی را منقول است که گفت معویه در دروازه شام در مقام صحی
نشسته بودیم که شخصی از طرف بیابان پیدا شد و از اعراب بود [illegible]
معویه گفت روانه شوم کاتب این شخص و اینکه پرسم از کجا می‌آید و بجانب او رود
خود از وزرا ابوالاعور السلمی و ابن بسر معویه [illegible] و یزید و عمرو بن عاص حاضر
بودند بالاتفاق [illegible] معویه پرسید این شخص از کی می‌آئی و بکجا می‌روی
جواب داد [illegible] گفت چه جواب امیر آزادی گفت خدا او [illegible]
از همه چیز مقدم داشته معویه گفت راست میگوی خطا کردم تو بگو [illegible]
[illegible] السلام علیک یا شیخ جواب داد و علیک السلام معویه
گفت اسم تو چیست گفت حبیب و چیزی نشسته بسیار بود و با او [illegible]
دست داشت که از تیغ [illegible] بکمر بسته و تعلیمی از تیغ [illegible] برداشت

و عبائی پشمینه بدوش افکنده بود تا ریش مانند دستهای خود سفید
ظاهر شده و ابروهایش بر روی چشمهایش افتاده بود معویه گفت از کی
میائی و بکجا میروی گفت از عراق میایم و به بیت المقدس میروم معویه گفت
عراق را بچه حال گذاشتی گفت با خیر و برکت معویه گفت که میائی از کوفه
میائی گفت [illegible] کجاست گفت ای کاش میگفتی ابوتراب است ای شیخ گفت [illegible]
چیست و ابوتراب کدام است معویه گفت پسر ابوطالب علی شیخ گفت [illegible]
تو را از خاک [illegible] نور را بشکند و بر روی مادر تو لعنت کند چرا نمی
گوئی امام عادل و [illegible] کشنده [illegible] شیر [illegible]
شمشیر خدا پسر عم رسول خدا زوج بتول عذرا تاج [illegible]
گنج فقیران [illegible] آل عبا آنکه شمشیر غالب [illegible] فخر العالمین
امام الثقلین [illegible] علی بن ابی طالب معویه گفت ای شیخ
[illegible] می‌بینم [illegible] آنچه [illegible]
که گفت [illegible] خدا [illegible]
[illegible] از دنیا [illegible] اگر [illegible] آزاد [illegible]

تا روز قیامت معویه گفت ای شیخ این چیزی بود که گذشته بعد از این یاد مکن

گفت ای امیر شتر سنگ و کلوخ در راه ما که کس خواهد تا از راه برفت

گذاشته ام عمرو عاص گفت ایها الامیر شاید این هم دزد باشد تا ... معویه

ای شیخ کلابشتی گفت گریستی گفت معویه این پسر بوسفیان منم شجره کشته

و فرع علیه و سید بنی امیه شیخ گفت تو را لعنت کرده شده بر زبان پیغمبر در

بر سر ... منبر ... و الشجرة الملعونة فی القرآن شجره خبیثه و فرع خبیثه ... ظلم

بنفس خود و بر رویها ... پیغمبر در ... فرعون

بر ما پادشاه گفت تو از جمله آن کسی پس ... ظلم او در میان

بندگان پس معویه در غضب رفت بر عکس لعنت در حکومت کرده شد

دست شمشیر برد ... گفت اگر عوض ... بود تو را

میکشتم چه میگوی گفت بخدا قسم ... و ... و تو در

رفتن ... که از تو بدتر ... از جمله

بعث ... عثمان از تو بدتر بود پس معویه گفت ای شیخ در

ارز ... در خانه بود گفت کدام روز و کدام خانه گفت از ... عثمان را

کشت گفت بخدا قسم که علی عثمان را نکشت و اگر علی السلام میکشت شمشیر باد

بنزد ... و دستهای محکم بند شد بر سر عثمان و این عمل مطیع خدا و رسول

بود معویه گفت تو در صفین در ان روز حاضر بودی گفت غایب نبودم گفت غایب

چرا بودی گفت عیال و اطفال ... لشکر ... پر بودم ... کمان ای شمشیر

... ای ... میبردم معویه گفت هر کجا چیزی ... گفت ... بتر

بتو ... منم صاحب ... منم صاحب ...

تو آمد منم صاحب ... اگر ... در ...

جای ... ترا ... معویه گفت ... حاضر

بودی گفت ... گفت ... تعالی ... گفت

غایب ... بود ... معویه گفت ...

زان پیغمبر ... شیخ گفت ...

... قرار

... دیگر

... و

داده‌ای و طلاق ایشان در دست تست با وجود اینها می‌گوئی گفت
حق با کیست گفت با علی است و حال آنکه فاطمه بنت رسول الله خدا گواهی داد و ایشان را
غارت عمو بی لعنت خدا بر گرده کاملتر و ظالمان از بیت [illegible] یعنی
معاویه و حنظله بن زال نزیع [illegible] در پیش خواهند بود معویه گفت ای شیخ
از چیزی که دارد بگذر گفت تو اینم [illegible] نایم تر جای آنکه کرده که ظلم
بر امت واقع شد و [illegible] رحمت خوار شد گفت [illegible]
ابیر شدی و عمرو عاص و زیر تو معویه چون این سخن را شنیده خندیده چنانچه از
بسیاری خنده بر پشت افتاد پس گفت ای شیخ چه حاجت داری [illegible]
که آن را قطع کنیم شیخ گفت حاجت من [illegible] معویه گفت سبب [illegible]
شیخ مرا [illegible] باشد و ده هزار درهم
نفقه [illegible] و عیال خود [illegible] معیشت [illegible] شیخ گفت [illegible]
گفت [illegible] گفت [illegible] شنیدم [illegible]
از صد هزار درهم [illegible] معویه گفت اگر در شهر باشد [illegible] شیخ
گفت [illegible] در این شهر نخواهم ماند معویه گفت چرا گفت [illegible]

[illegible]

بر [illegible] ولا ترکنوا الی الذین ظلموا [illegible] که در اول [illegible]
و در [illegible] ظالم [illegible] متوجه [illegible] المقه [illegible]
از [illegible] امیر المومنین [illegible] که [illegible] در دروازه شام [illegible] معویه [illegible]
[illegible] از [illegible] اعتباری [illegible] امیر المومنین [illegible]
و در دروازه شام [illegible] علیه اللعنه [illegible] معویه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] حسین [illegible] آل محمد [illegible] در دروازه
شام [illegible] و [illegible] علم [illegible] و [illegible]
[illegible] آل [illegible] علمها [illegible]
[illegible] دار [illegible] که [illegible]
[illegible] شهر [illegible] جمعیت [illegible] علم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جمعین [illegible]
[illegible] امیر المومنین [illegible] حمیی [illegible]

خون را آورده ام برای اثبات آن را از مدینه حسین ام کلثوم خواندم که ملکیت نوشته

در صندوقی بود که فخر ملکی لقب کسی که جز شیث ارزانی ادو که ...

دگهواره او را چنین دیده دیگاش ادا او نوشته دنام او را بر سرادق عرش نوشته

چون آن معصوم این سخنان را شنید با سرانی چند از مطلع گفت سهل سکینه

بعد از سر امام برحق این رباعی را آوردند و حال آن شهر بود در رقعه نوشته

در گوش آن نهاده بود که از آن وقتی که بیاری حضرت امام حسین رفت

قضیه نشد و مرده بود بعد از آن سر حضرت عباس را آوردند که حال آن

نیز حقی بود و بعد از آن سر حضرت علی اکبر را آوردند و حال آن سر نیز

الحق بود پس سر آن را آوردند و دختر را دید که بر سر آن سیده انداخت در رقعه

از خون زردی چون انداخته بود ندای امدادی ... عشیره و امر حسین

سهل سکینه نظر کرد فصاحت علی صحبت معنی صفحه زرد رو من که ...

شنیدم چون بهوش آمدم عرض کردم جواب صفحه زردی گفت ای حبیبکی

از حضرت که سر بر حرم رسول آورد نظر بکنی یا بر آمده نظر رفت الهی نوشته

یعنی نظر نکنم نبوی از که از روی خیانت باغ انجمن به عوض کرده ...

سهم داری

سعد دار موثق شاه بروایت مناقب گفت ابن حاجی دارد فرمود سهل

بگو با کسی در سر پدر ملا داد او از میان زنان پیر دیدم که و سه ساله در پیش که

بروایت طبرالله شب برگشت و عوض کرد دیگر حاجی دارد انجا شد فرمود

بلی ارفع ابنا شیئا من الشباب فاستره به هذا بنا یعنی چیزی از جامه بما

ده با بدنهای مجروح را بپوشم سپس سکینه عمامه خود را از سر برداشته با لطف و لوم

و به هر یک از آن دو پسران تیر طعنه از جامه خود داد و دلا و جمیع اولاد قره الله

الله تعالی العظیم حل وکل نهم در بیان رسالت طرماح ابن

عدی ابن حاتم و وقایع کربلا ... بلا بیاید معتبر

روایت کرده اند در جمیع حضرت امام حسین برگشت معاویه ملعون نامه برای

آنحضرت نوشت بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست از بنده خدا امیر بنده خدا

ابن ابی سفیان به سوی حسین بن علی ابن ابیطالب و بعد بتحقیق متعجب گشت خبری از [illegible]

بنو ثبت دوا که اکنون خبری بر تو دراز بود که مخالفت کتاب خدا کرد

و سنت خدا را بتحقیق در میان اهل عالم شد اکنون تو را دنکر ... و زیر

و با ام المؤمنین عایشه ... و تو خواهم قرار ... [illegible]

شهاب فرود شدند حرارت او را آنها و بجنبانند لب ... پس مقرر گردید این
لشکری که داری رسول الله ... نامه لعین بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید مطالعه
فرمودند و طلبیدند دوات و کاغذی را و جواب نوشتند بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست
از بنده خدا پسر بنده خدا علی بن ابی طالب علیه السلام پسر عم رسول خدا و خلیفه
حضرت رسالت و ابو الحسن و حسین علیه السلام بسوی معویه ابن ابی سفیان پس از آن ... فرمودی که
قوم ترا در روز جنگ بدر کشتم عم ترا و خالی ترا و ... قریش کهتر قوم
خود را در جنگ بدر با شمشیر کشتم آن شمشیر الآن با من است و قوت
در بازوی من بود ... که از پدر ... بود ... پیغمبر صلی الله
... [illegible] ... پس ... رنگ دم بر خدا
... و این کنایه از ... انجامی که ... بود ... بر اسلام
و دین را ... پیغمبر ... شمشیر ... شمشیر ... پس نقل ...
و ... بتحقیق که فرزند ... و ... و ...
... ترا ... خواهد ... آنها ... کرده اند
و ... آنها ... خواهد بود و السلام پس نامه را ... کردند
و طلبیدند

و طلبیدند ... که ... طرماح ... طرماح ... و بلند بالا ...
سخن گوی و فصیح ... گفتن و زبان آوری در ... مانند ... از جواب عاجز ...
پس عمامه بر سر او بست ... از ... و ... او ... سوار ... روانه
دمشق شد پس فرمودند ... ابن ... معویه ... او را ... طرماح
عرض کرد سمعا و طاعة پس نامه را گرفته ... عمامه پیچید ... شتر سوار
شد و روانه شام شد تا بدمشق رسید ... معویه ... معویه ... در
دربان گفت که ... گفت ... نزد ... معویه ... گفت ...
و ... می کنند طرماح در باغ ... در باغ ...
پس ... گفتند ... اعرابی ... بیاید ...
... طرماح ... رسید گفتند ای اعرابی از کجا می آئی چه خبر از
آسمان داری گفت ... در آسمان است و ملک الموت در ... است
ابن ابی طالب علیه السلام ... پس مهیا شوید ... بلا ...
... گفتند از ... گفت ...
... گفتند ... ای ...

گفت میخواهم بروم که چگونه است قصه فاش [illegible] ماجرا [illegible] میکنند که امیر یاران

وسته شد امیر المؤمنین علی را قصد آن لعین معاویه پس کشته شد معاویه در این وقت

سخت [illegible] رسید بچه [illegible] رعب و وعید [illegible] شد [illegible]

پس طرماح گفت [illegible] از رحمت خدا [illegible] کشید [illegible] از کوه

علی ابن ابیطالب امیر [illegible] داد و [illegible] و [illegible] سخن و فصیح در آن

گفت و جواب [illegible] در [illegible] و جواب [illegible] میدید از [illegible] سخن بلاغت

والسلام پس طرماح [illegible] اعلام کرده [illegible] شد نشست [illegible] تعجب شد

شد [illegible] جمع [illegible] زمین [illegible] طلبید [illegible] برنشوند و لشکر را

جمع کند پس یزید [illegible] آمد در حالیکه در صورتش زخمی بود و چهره [illegible]

میزد [illegible] پس [illegible] یزید امر کرد [illegible] جمع شدند

دیگر [illegible] طرماح گفت میخواهی که [illegible] شوی بر امیر المؤمنین

طرماح گفت امیر المؤمنین [illegible] امیر [illegible] در این [illegible]

[illegible] آورده ام پس [illegible] در [illegible] عرض [illegible]

از [illegible] از [illegible] گفت [illegible] علیهم

کیستند

کیستند [illegible] که در زبانه جهنم می بینید که در جهنم سرنگون شده اید فلما [illegible] یزید نظر الیه

فقال المشوم بن المشوم المفرد [illegible] من هذا الاعرابی [illegible] فقال له

یا اعرابی هذا ابن ملک [illegible] یعنی یزید چون [illegible] رسید پرسید این بخت شوم

شوم زخم خورده [illegible] فراخ [illegible] کنید با [illegible] یزید

پادشاه [illegible] پس طرماح گفت خدا [illegible] نکند [illegible]

[illegible] از یزید [illegible] شنیدند به غضب در آمد و [illegible]

[illegible] پس خشم و غضب [illegible] و روی به طرماح [illegible] گفت

گفت ای اعرابی امیر المؤمنین [illegible] سلام [illegible] طرماح گفت سلام

امیر المؤمنین [illegible] یزید گفت سوال کن از آنچه میخواهی [illegible]

[illegible] طرماح گفت حاجتی دارم حاجت من این است [illegible]

تخت خلافت [illegible] از [illegible]

پس [illegible] طرماح [illegible] شد در حالیکه [illegible] بود [illegible]

[illegible] طرماح [illegible] گفت [illegible]

[illegible] طرماح [illegible]

و برایشان نظر میکنند پس طرماح در ابتدای مجلس نظر کرد و دید که یکی نشسته پرسید این

کیست در ابتدای مجلس نشسته گفتند مروان حکم پس طرماح گفت تبت یدا

مروان و لعنه [illegible] پرسید دیگری کیست گفتند بشر بن ارطاه گفت لعنه الله [illegible]

پرسید دیگری کیست گفتند ابوهریره گفت قاتله الله [illegible] الکذاب

الکذاب المفتری پرسید از دیگری کیست گفتند ابوالاعور سلمی گفت [illegible]

دنیا را خریده [illegible] برادر پرسید از دیگری کیست گفتند سرجیس رومی گفت

لعنه الله [illegible] گفتند ای اعرابی بالعجب [illegible] این امیر المؤمنین است طرماح

گفت السلام علیک ایها الملک [illegible] عمرو عاص چون این بشنید گفت ای اعرابی

ترا چه بلا [illegible] برادر [illegible] سلام نکردی طرماح گفت [illegible]

[illegible] نشنیدید [illegible] مؤمنان که خدا او را پادشاه کرده پس معاویه گفت [illegible]

ای اعرابی طرماح گفت [illegible] از [illegible] گفت [illegible]

هیشماریم [illegible] بساط تو [illegible] یعنی [illegible] معاویه گفت [illegible]

[illegible] گفت ظالم امیر [illegible] معاویه گفت [illegible] طرماح

گفت [illegible] اعظم [illegible] اعظم [illegible]

چگونه بلاد

چگونه بلاد [illegible] معاویه گفت [illegible] گفت [illegible] حال

[illegible] بغیر حق [illegible] معاویه گفت [illegible]

[illegible]

گفت [illegible] گفت [illegible] عبدالرحمن

ابی بکر [illegible] خلیفه [illegible] خدا [illegible] گفت امیر المؤمنین [illegible] حق [illegible]

گفت پس چه کنم گفت [illegible] نامه [illegible]

[illegible] این نامه [illegible] بزرگ است [illegible] بتعظیم این نامه

[illegible] احترام کن معاویه گفت [illegible] کنم [illegible] نامه [illegible]

طرماح [illegible]

[illegible] طرماح گفت ای [illegible]

[illegible] شعبه گفت ای اعرابی چگونه ابوالحسن

و اولاد [illegible] گفت الحمد لله کالبدر الطالع [illegible]

اولاد [illegible] مانند ماه [illegible] مانند ستارها [illegible]

امر کنند [illegible] کنند [illegible] این [illegible]

ای معویه در درگاه تو شغالان و روباهان هستند در هر کجا سپاهی را ببینند
چیزی که شایان زیان باشد اگر فتنه را ببینند خرابی میکنند و اگر دشمنی را ببینند
از او دور گشتند معویه گفت چگونه است که حسن و حسین را گفت که از شمشیر جوانان
ایشان به هر کار و هر جنگی و در عالم دانشمندند پس معویه خندان گشت
شد بعد از آن به نهاد او و گفت ای اعرابی شنیده ام از عرب
خواهش جامع داده طرماح گفت از پسر ابی طالب تعریف میکند
معویه گفت ای اعرابی علی چه مرتبه داشت و چه چیز دارم گفت الحمد طاهرات
داشت و زندگانی عصمت و طهارت و عزت و انصاف و حیا و عبادت و پاکی
و ایمان اما تو چه چیز داری [illegible] معویه خشمناک شد و تعریف او را
میکند گفت ای اعرابی کدام است گفت ای ترتیب بیعت حیدر بن
مرتبه ای در بین خدا صبر کرد و چهل سال مسلمان شد منافق بود و از چنین
پسری از او دهند مادر تو از و حرص بود و هر دو از جهاد و جنگ چگونه خوانند حکم
عمر و جهاد اگر خوله داد چنین ای پسر و داین پسر هند مهیب
تو داری اینها و این کفر در قلب تو داری اینها و جنگ امیر [illegible]

میباید

میدانم ای ملعون مردک تو پیر و از تو پیر فالان پس اسحاق طرماح غلغله
در این مجلس افتاد و همه از فصاحت و جرئت او تعجب شدند معویه بار دیگر
شد و رنگش سیاه شد و در کهن ملول شد بعد از آن گفت ای
اعرابی این فصاحت را از کجا آموختی گفت ای مرد در خانه علی دیدم با
فصحا و بلغا و نجبا تکلم میکنند از آن دریای علم فصاحت آموختم
راست و بخواهد سعید معویه گفت چه خیال گفت در حق ایشان لعنت
گفت کدام ایشان گفت ابی بکر و عمر و عثمان کافر و فاسق
فاجر گفت چه گفتی در حق طلحه و زبیر و ام المومنین عایشه گفت لعنت
علیک و علیهم معویه گفت پس چه گفت
راضی کنی در حق تو نیکوئی کرد معویه گفت چه کردی در حق جایزه
در زر بخشیم ای طرماح گفت من نمیخواهم
بگیرم چگونه زر ترا بگیرم پس معویه امر کرد هزار درهم از برای طرماح
آوردند و گفت ای زر را بگیر طرماح گفت از مال
امر کرد هزار درهم دیگر آوردند طرماح گفت این

و خدا قادرست توانا و من مسلمانم و بت‌پرستان از جملهٔ ایشانهای ضد است

فاسقی گرفته بودی میدهد پس معویه امر کرد تا هزار درم دیگر بیاوردند

پس معویه گفت دبیر را بنویس جواب نامهٔ امیرالمؤمنین را پس دبیر [illegible]

کاغذ را برداشت و نوشت بسم الله الرحمن الرحیم این نامه‌ایست از

معویة بن ابی سفیان بسوی علی بن ابی طالب اما بعد بدرستیکه من تو کدام

بسوی تو طایفه از لشکر شام را امیر ایشانها کرده و اخر ایشانها جدا است

و بر سر تو میآرم لشکری بسیار تا که نه در شام تنها مثل ریگهاست

با انکه مثل سیلاب بار خود را طرماح نظر بان کاغذ کرد گفت بسیار [illegible]

نمیدانم کدام یک از دروغهایت را بر شمارم یکی انکه میگوئی [illegible]

میباشم دویم انکه کاتب تو نوشته است شمارهٔ هزار هزار در [illegible]

لشکری بسیار دارم اگر تمام جن و انس جمع شوند نشوند [illegible]

آورند لکن ایشان جمع نشوند [illegible] و اگر نگفته تو نوشته تو را

رسوا کرده است ای معویه بخدا قسم علی مانند آب است [illegible] طلوع کند

بطرف [illegible] بلند صدا و بلند منقار در

یلدم

یکم جمیع لشکر را برچیند [illegible] معویه گفت کدام است طرماح گفت [illegible]

پس معویه در غضب شد لکن نگفت [illegible] نامه [illegible] طرماح

داشت [illegible] معویه بعمرو عاص گفت تمام نامه [illegible] تعریف

میکردی از انچه [illegible] تعریف کرد عمرو عاص گفت اگر قرآن در علی

و اولاد از اولاد رسول [illegible] زبان [illegible] آینه ما هم گفتیم [illegible] از انچه

در وصف علی که ما هم وصف میکردیم [illegible] گفت پس [illegible] امیر

المؤمنین [illegible] عمرو عاص گفت [illegible]

عمرو عاص گفت [illegible] بعد از ان عمرو عاص گفت

ایها الناس [illegible]

کریم [illegible]

زبانهای [illegible] عمرو عاص [illegible] معویه [illegible]

[illegible] گرفته [illegible]

[illegible]

طرماح [illegible] طرماح [illegible]

روایت میکند که گفت من در واقعه کربلا حاضر بودم و چند ضرب شمشیر و
نیزه بر من رسیده بود و از کثرت جراحات در کشته میان افتاده بودم
و بیهوش شده بودم چون بهوش آمدم دیدم سعد سعید شمر را که از فرق تا کمر اراده
ساطع بود چند سوار دیگر آمدند با خود گفتم این بدبخت آمده جسد حضرت را
پامال کنند پس این سواران داخل معرکه شدند یک نفر از ایشان نزدیک
جسد امام نشست و دست حضرت را بطرفی که دلالت کرد جلو دست حضرت را
سر منور حضرت سید الشهدا علیه السلام در دست او است و آن سر را در بدن مبارک
آن حضرت گذاشت بقدرت الهی بصورت اول برگشت چون نظر کردم دیدم
آنحضرت رسول خدا بود پس فرمود قوم که عطشان او را با لب تشنه کشتند
پس ملتفت شدم باشخاصی که همراه او بودند فرمودند ایشان آدم و نوح
و ابراهیم و اسمعیل و موسی و عیسی اند میبینند بعد از من امت با
فرزندان من چه کردند خدا در روز قیامت شفاعت ایشان را نکند
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم جدول دهم در بیان احوال
نصوح و سلام وحشی و حالات امام سجاد در موضع
شام قوله تعالی فی سورة التحریم یا ایها الذین
آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا یعنی ای
کسانی که ایمان آورده اید باز گردید از معصیت بطاعت خدا بازگشتنی خالص اینکه از گناه
گذشته نادم شوید و باز بسر آن گناه بر نگردید و توبه نصوح آنست که باز
عود نکند بسوی آن چنانکه شیر به پستان عود نکند عسی ربکم ان یکفر
عنکم سیئاتکم شاید پروردگار شما بپوشاند گناهان شما را و در آورد شما را
جنات تجری من تحتها الانهار یعنی در آورد شما را بهشتهایی که میرود
در زیر آنها از زیر اشجار یا قصور آنها جویهای آب و شیر و انگبین و بعضی
از کتب معتبر است که نصوح مردی بود بصورت زنان شبیه و در حمام
زنان دلاکی میکشید روزی در حمام دانه جواهر از زن پادشاه گم
شد امر شد که جمیع زنان در حمام همه را تفتیش کنند نصوح دید
مفتضح میشود در زنخانه پنهان شد توبه کرد که اگر دیگر بود بنصوح رسید
دانه پیدا شد پیدا شد دیگر علاوه از عمل مذکور ترک معصیت دیگر هم کرد
تا آنکه با خود گفت ترک معصیت کنم اکنون که توبه او قبول شد از خلق خلوت

کز نیم پس روانه شد در غاری منزل گرفت شب و روز مشغول عبادت
گردید و گیاه صحرا میخورد تا آنکه روزی گوسفندی ماده در آن صحرا آمد چه روز
اول که از دنبالش صاحبش پیدا نشد روزها از شیر آن میخورد و پستانش
ضایع نشد بعد از گذشتن آن گوسفند بره آورد تا آنکه رفته رفته گله شد
و کوهها حول و حوش گله گوسفند و خیمه ابدال از اطراف می آمدند و در آنجا
مسکن کردند تا شهری پیدا شد و نصوح پادشاه آن شهر شد هر هفته یک دفعه
در میان ایشان می آمد و اصلاح امور ایشان میکرد و باز مشغول عبادت خود بود روزی
غیر از آن موعد بیرون آمد شخصی را دید گوسفندی را میخواهد نصوح
گفت داخل شو امر او را خدمت شد گفت ای پادشاه چندی قبل از این
گوسفندی از من گم شده نصوح گفت این گوسفندان گوسفند تو است
و بسیار بر کت تو است همه میخواهی از من بگیر گفت مال خود را میخواهم نصوح
گوسفند را با آن گوسفند گفت هر چه در این مدت از این تو آن شده میخواهم
نصوح گفت که این گله مال تو است بگیر گفت شیر و روغن آنها را
میخواهم گفت همه اموال من از شیر و روغن آنهاست گفت پس پشم آنها را

میخواهم

میخواهم همه فرش و ملبوس من از پشم آنهاست همه را بگیر گفت آنچه
از گوشت آنها خوردی میخواهم گفت من بنده تو میشوم تا هر چه گوشت بدن
من در خدمت تو بریزد پس کمر اسباب نوکری را دانست که بهشت لباس
مهیای خدمت شد امر کرد گفت بر تو آزاد ترا من ملکی هستم ای نصوح و امتحان
ترا آمدم کنم این گوسفند از گوسفندان بهشت است که برای تو فرستاد
خداوند ترا قبول فرمود اگر حاجتی داری بخواه عرض کرد که میخواهم
اسم مرا خداوند در کتاب خود ذکر نماید از این سبب است که خداوند میفرماید آیه
یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا و از جمله کسانیکه توبه ایشان
قبول شده وحشی قاتل حمزه عم رسول خدا بود چنانچه روایت شده در کتاب
شرح اربعین که وحشی بعد از غزوه احد از کثرت خوف پنهان شده بجهة ترس
حضرت رسول گفت از گناهان ... و منع کنند
از اسلام ... خداوند فرستاد والذین لا یدعون مع الله الها
آخر ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق ولا یزنون ومن یفعل
ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب ویخلد فیه مهانا ... آیه

این است در شرک و زناکار کشنده مؤمن در دوزخ در عذاب الهی
خواهند بود چون وحشی این آیه را خواند جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد
الا من تاب و آمن و عمل عملاً صالحاً فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات
و کان الله غفوراً رحیما چون وحشی این آیه را شنید گفت این شرط دشوار است
شاید من نتوانم بجای آورد خداوند این آیه را فرستاد ان الله لا یغفر
ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء چون این آیه بوحشی
خواندند گفت این آیه در مشیت داده است باز امیدی نیست جبرئیل
این آیه را آورد قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من
رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً ای مجرمانی که بر نفسهای خود
ظلم کردید ناامید مباشید از رحمت خداوند عالم هر گناه که خدا
همه گناه را نظر رحمت تا عفوش کجا برید :: ای اهل جرم و معصیت تا
آفرید :: از کمند لطف گر باشد امید :: خانه عفوش در زنید
ای عطوف است رؤف است و رحیم :: ای غفور ای عفو ای کریم
واقف و حاضر و منان است او :: طالب لطف است رحمان است او

راه

راه رشید گر نشد پس ضلالت :: بلکه الکار صفت ای رحمت
پس وحشی با اهل بیت خود خدمت حضرت رسول آمده مسلمان
شدند و نمازها بجا آوردند در عقب سر آن بزرگوار بجای آوردند حضرت سید عالم
روزی بر منبر بالا رفتند در حق بلال و حنظله فرمودند ای چشم مبارک بر روی وحشی افتاد
بروایت قاضی نور الله حضرت فرمودند غیب وجهک عنی یا وحشی
لا اراک یعنی ای وحشی از مدینه بیرون برو تا آنکه ترا نبینم پس وحشی
از مدینه بیرون رفت به شعبات پیغمبر با آن همه حلم و بجای آورد سنت اول
عشق حمزه را نه بیند نمیدانم چه گذشت بر حضرت سید الشهدا از کربلا
شام هر وقت نظر میکرد تا آن بزرگوار اشک میریخت و در حق وحشی
و کلمات میکرد در کتاب وسیلة النجاة از نعمان بن منذر روایت
منقول است میگوید در سال بعد از شهادت حضرت امام حسین بمدینه
بزیارت قبر منور حضرت پیغمبر رفتم چون داخل مسجد شدم دیدم
[illegible]
[illegible]

را رها کردند و جنگ حضرت را کردند و راه را بر او بستند و سید را
قطع کردند و چون او را کشتند زنان را اسیر کردند و با سرهای شهدا او
بر بار کردند پس ... زنان از ... حضرت که آنکه جنگ شد ...
میگوید بعد از شکایات بسیار الخبث آنرا ... بگریه بلند ... و عرض
کرد یا ... کشته شد ... بر سر اهل ... تاج ... بود و ... وقفوا
رءوسنا علی ... ومنا ... الجاریة پس ... غش کرد ... اصحاب
در آن حضرت جمع شدند پس علما آن خفرا ... شد بنده ... تا بهوش
آمد عرض کردم ... کدام مصیبت صعب ... بود فرمودند مصیبت صعب
تر از مصیبت شام نبود عرض کردم ... که حکونه بود مصیبت شام
آن حضرت فرمودند ... فلم ...
ان ... شام ... اهل ... که آورد و آوردند
در ازمان ... در شام ... مصیبت ... نیا وجه ...
فرا احاطوا علینا ... ومنهم ... ایهم حالی علینا
ویضربونا بکعب ... و ... فی خوف الشام ... اجمعوا
علینا

علینا من اهل الطف بهر والتراب وجیع اکبر عزیز و لطفل صغیر تحقیق
بر سر لعاطه ... بودند در حالتیکه شمشیرهای خونها از غلاف کشیده بودند
و نیزه‌ها بخونها آلوده ... جمعیت بالنگاه نشسته بودند
با آنکه آلات طرب و طنبور بر سرها جمع شده بودند و خوشحالی میکردند و میزدند
و میخندیدند ... فما جمعوا ...
وعمی العباس ... زینب ام کلثوم ... اخی علینا
وابن عمی ... سکینة وفاطمة ...
... بعضی سرهای شهدا در میان سرها ... کردند بعضی سرها از نیزه‌ها
بر زمین ... الغوا علینا
... الموقدة فی سطوح الدور ...
قدرت علی اطفاء ... قد غلا یدای ...
علی وما اطفوا النار ... احترق راسی یعنی آب ...
فانها ... بر سر ما ریختند و انقدر آتش بر سر ما ریختند که عمامه
آتش گرفته بود و سرش شعله بود و ... انقدر ... نشستم ...

ولا عمود مع ...
فلکم ... [illegible]

خوارش کنیم زیرا در دستها و پاهای ما غل که چه بودند کسی از بی رحم
نکو در آتش عمامه سر ما را خوارش کنند تا آنکه زنده بس نشستن سر ما را حیث
چهار دورنا فی درب الشام من طلوع الشمس الی قرب الغروب
فی مجمع الناس یضاربهم بالطنابیر و یقولون اقتلوا خارجی الطاغیة
ولا حرمة لهم فی الاسلام من شیء یعنی ما را بر در خانهای شام گردانیدند
از طلوع آفتاب تا نزدیک غروب در جایگاه اجتماع مردمان بطنبور
میزدند میگفتند خارجیهای یاغی طاغی را بکشید در اسلام از برای
ایشان در شریعت اسلام حرمت نیست یا نجم قد انزلونا عن المطایا و سیرونا
بحبل واحد و قد درنا عند ابیات الیهود والنصاری و یقولون لهم ان اهل
بیت قد قتلوا آبائکم و انتهبوا بیوتکم فخذوا منهم غیظ
قلوبکم بالعصا فما بقی احد منهم الا وقد القوا علینا من التراب
والخشب ما آلمنا یعنی رفتی در ما را از شتر بزیر آوردند
با یک ریسمان بستند و بدر خانهای یهود و نصاری گردانیدند و با ایشان
میگفتند که ایشان از طایفه هستند که پدران شما را کشتند و دین شما را
باطل کردند

باطل کردند پس امروز تلافی نمایید و غیظ دلهای خود را بسبب ایشان
خوارش سازید ازانرو هر چیز ایشان را گفتند تا آنکه از ایشان
کل آنکه سنگ و چوب و خاک و آنچه خواستند بما انداختند بیشتر
قد اضبطونا فی سوق بیع العبید والاماء و هموا ان یبیعونا فما
جعل الله لهم یعنی بتحقیق که ما را نگاه داشتند در بازار غلام و کنیز
میفروختند و قصد فروختن ما کردند و خدا این را برای ایشان
میسر نکرد قد اسکنونا فی مسکن لا یقینا
من حر ولا برد و ما رعونا حق رعایتنا و کنا جیاعا شدید الجوع
والخوف القتل الی الصبح یعنی بتحقیق ما را در مکانی جای
داده بودند که سقف نداشت و ما را از سرما و گرما نگاه نمیداشت و ما
همه شب از تشنگی و گرسنگی و ترس از کشتن تا صبح مضطرب
بودیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم حکایت یا ناصر در بیان
حالات حضرت موسی و یحیی علیهما السلام و
بازار دمشق و سخنان ابو جعفر سید السجاد

صلوات الله وسلامه علیه قوله تعالی فی
سورة القصص ان قارون کان من قوم موسی فبغی
علیهم یعنی بدرستیکه قارون از قوم موسی بود و در روایتی عم موسی
و در روایتی خواهرزاده موسی و در روایتی خاله زاده موسی بود پس ستم کرد
بر قوم موسی و دیگر مال بسیار داشت چون حکم زکوة شد بروایت ثعلبی
حکم نازل شد که عشر یا ربع مال خود را بدهد موسی بقارون گفت
خداوند بر بندگان زکوة مال را واجب کرده و می باید زکوة دهی قارون
گفت اینکه تو میگوئی مبلغ عظیمست من او را انکار ننم و آنگاه خداوند وحی
بموسی فرستاد که قارون که یار را نخواهد داد بطریق اتمام حجت
بس مجلسی که حضرت موسی گفت ای قارون از جانب خداوند حکم
شده که من بستانم از هزار دینار یک دینار و از هزار درم یک درم
و از هزار گوسفند یک گوسفند بده گفت در این باب فکر میکنیم و جواب
میگوییم پس قارون حساب کرد و به مبلغ عظیم رسید و حشمت بر او لازم
نیست و بانضباط شد جمعی از بنی اسرائیل را طلبید و گفت ای قوم موسی
گفت

گفت فرعون مهر این چنین نخواهد ماند و شما را بستاند و مال
فقیر نوازی شما چیست گفتند تو مهتر مائی صلاح صلاح تست و ما تابع تو باشیم
گفت نخواهم او را در میان قوم رسوا کنم و دیگر کسی سخن او را نشنود
بلکه رجعی کنم زن شوهر داری را فاحشه را طلبید و همیان زر داد و گفت
و گفت فردا در میان خواص و عام بگو که موسی با من زنا کرده است
چون روز دیگر شد موسی بنی اسرائیل را موعظه میفرمود که کلام
در باب زنا رسید فرمود هر کس زنا کند باید او را بکشند و سنگسار
نمایند و خدا او را برد در آتش جهنم بسوزاند قارون گفت اگر تو
هم باشی فرمود بلی گفت بنی اسرائیل گمان بر زنا میبرند بر تو با فلان
زن فاحشه زنا کرده فرمود معاذ الله او را حاضر کنید چون حاضر
کردند موسی گفت ای زن تو را بخدا سوگند میدهم و با آنچه اینکه دریا را
شکافته و توراة فرستاده آنچه راست است بگو زن را هیبت الهی
دریافت با خود گفت چه بهتر راست و صدق گویم کذا نمیدانم حالا اگر
تهمت زنا بر پیغمبر خدا کریم دیگر بار کی توبه از این گناه قبول کنی

بار بسی قالت در بلا زار بمن و لعنه در بارگاه قیامت بکریم پس بسی بگریه را
کند در دریای رحمت الهی که معجزه از ما فاروق رسالت
کن این بار عشق در دریای لطف و کرم باشد بعضی را خواستند ببینم
بزنا کنند از تی رنگ صدیق ابراهیم موسی بن عمران و عیسی بن یحیی بن
زکریا علیهم السلام روایت است در شهر بعلبک پادشاه کافر فاجری
بود و پادشاه آن شهر همه بت پرست بودند که او مرید بود زنان در حاجت
حضرت یحیی ع میگردید و پادشاه زنا بود که اکنون پادشاه بر آن دختر
آن زن که به او نرسید و حکم او را نمیکرد و آن زن زانیه بود و خشم و غضب
بر آن پادشاه بلا بود و همه اهل [illegible] گشته بود در زمان یحیی بلاهای بسیار رفت آن
ملعونه حضرت یحیی را دید و فریفته جمال یحیی شد تا آنکه روزی آن
بزرگوار را طلبید و گفت مرا با تو حاجتی است و او را جز کسی که
نبی ولی پس اظهار کرد مطلب خود را حضرت چون این سخن را شنید
پس بلرزید و گفت معاذ الله از این عمل دارم ای بیچاره از خدا
شو و از کفر [illegible] ملعونه [illegible] آن ملعونه [illegible] شده به [illegible] نگاه کرد

باری

پس بر [illegible] پادشاه رفت گفت مرا امر عظیم روی داده اگر حاجتی
میکنی بر فرمایا و الا [illegible] بهم در حق مرا بگیر پادشاه گفت چه روی داده
زن گفت یحیی میخواهد با من زنا کند آن ملعون در غضب شده امر کرد
یحیی را بیاورند او را زنان زنند [illegible] بگو از یحیی که او را کشتند
آورده‌اند آن ملعون امر کرد او را گردن زدند و غضبش را باز نه
کشتند حضرت یحیی فرمود گناهی نکرده‌ام گفت چه گناه از آنچه گفته
ترست آن حضرت فرمود قسم با خدا که در بچه قسم این عمل
از من نیست و من بری هستم گفت پس او بیاورد حضرت یحیی بدید شهود
معنی از بعضی که الهی از جانب آن کافر مرا یاری کن در حالی امر
شد بچه شیرخوار به سخن آمد و گفت [illegible] و این ظالم
خلاص کنید و [illegible] موسی و یحیی این تهمت را شنید و صبر [illegible]
ملعون شد بچه به سخن آمد تا آنچه حال داشت سید الشهدا ع و بسکه اهل
بیت را [illegible] بودند در [illegible] آنها پادشاه را [illegible] و شنیدند به بیت
ملعون [illegible] بر آن آمد و گفت الحمد لله رب العالمین در خدا

چون نماز گشت حجاج بخشید بالا و بالا زرگوش و بر بنی ... استط
کرد ایند چون حضرت سجاد ع این کلمات را شنید فرمود با شیخ هل قرأت
القرآن عرض کرد بلی فرمود این آیه را خوانده‌ای قل لا اسئلکم علیه اجرا
الا المودة فی القربی عرض کرد بلی فرمود مائیم ذوی القربی ای شیخ آیا
خوانده‌ای انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا عرض کرد بلی فرمود این آیه را خوانده‌ای واعلموا انما
غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی عرض
کرد بلی فرمود مائیم خویشان پیغمبر پس آن مرد از گفته خود پشیمان
و ساکت شد و دست ... آنگاه گفت بالله انکم لهم ... اهل ... بیتهم
و ... استقید ... در این ذکر کرد ... حضرت فرمود بلی بالله انا
لنحن هم بغیر شک یعنی بخدا قسم که ما آل پیغمبریم بغیر شک پس آن شیخ
بگریه درآمد و عمامه خود را از سر افکند رو باسمان کرد و عرض کرد اللهم
انی ابرأ الیک من عدو آل محمد من الجن و الانس یعنی خدایا
بیزاری میجویم بسوی تو از دشمنان محمد و آل محمد از جن و انس رو
بطرف کرد

بحضرت کرد یا توبه از برای من هست فرمود بلی عرض کرد من توبه کنم چون این خبر
به یزید رسید امر کرد آن مرد را کشتند و در روایتی سبب غضب یزید بر فلان
این بود که در قصر ... شبیه ... سر ... مطهر ... بر سر
رسنی ریختند ... غضب درآمد از کتف مبارکش موها بود
انگاه غضب آن حضرت ... شده آن موها از جامه‌اش بیرون
می‌آمد و آن حضرت ... ربنا الکربلا من غضب ... او
لکی ... من ... تنیم اصبر ... کی بعد صبر ... کی رازی
میگوید در ... ورود ... شام بودم ... اهل ... شام نمودند
و ... لعنه درع ... هند ... انها ... بود
قریب ... ایشان ... شده ... سر مبارک مطهر ... را
برابر ... و نظر ... آن حضرت ... از
رجعت ... بود ... بر سر منور آن حضرت ... حضرت سجاد
این ... خطر فرمود ... مبارکش ... آن حضرت ... فان
شد و عرض کرد اللهم ... و ... معها بحق محمد و آله

اجمعین همه دعای آنحضرت تمام نشده بود که آن غرفه خراب شده آن
زنان هلاک شدند و جمع کثیری نیز در زیر آن هلاک شدند الحمد لله رب
العالمین لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حدیث دوازدهم
در بیان رفتن امام حسین ع بمکه و احوال راه مکه و
سخن گفتن بحجر الاسود و تحریر نمودن زمین مکه بر
زمین کربلا و آب زمزم بر آب فرات و کیفیت
آنها قوله تعالی فی سورة آل عمران ان اول بیت
وضع للناس للذی ببکة مبارکا و رحمة و
وهدی للعالمین شان نزول آیه شریفه آنست
در جماعت یهود با اهل اسلام خلاف کردند در باب کعبه و بیت المقدس
یهود گفتند بیت المقدس بهتر است و اهل اسلام گفتند کعبه بهتر است
این آیه نازل شد ان اول بیت وضع للناس یعنی اول خانه که بنا
شد از برای مسلمانان کعبه بود تا آنکه تحویل قبله از آنجا کردند للذی
ببکة یعنی آن خانه که در مکه است مبارکا یعنی در حالتیکه

خانه مکه

خانه مکه با برکت و با منفعت است و کثیر الخیر است و هدی للعالمین یعنی
خداوند هدایت کننده است مر عالمیان را زیرا که قبله ایشان است آنرا
فیه آیات بینات مقام ابراهیم یعنی در خانه
مبارکه نشانهای ظاهر و روشن است و آشکار است و شرف و بزرگواری
و بعضی نشانهای عجیب در آن است و مقام ابراهیم و آن سنگی است که اثر
قدم آنحضرت در آن سنگ است و من دخله کان آمنا یعنی هر
کس داخل در آن خانه شود ایمن است از قتل و غارت ولله علی الناس
حج البیت من استطاع الیه سبیلا یعنی حج بیت الحرام
در اطراف آن خانه کنند و این از برای کسی است که استطاعت داشته
رفتن به آن بلاد اسلامیه داشته باشد و سبب اینکه بود در ائمه صلوات الله علیهم
اجمعین هرگز بطواف خانه خدا میرفتند از جمله فضائل و وقتی از اوقات
حضرت امام حسین ع از مدینه طیبه عزم سفر بیت الله الحرام نمودند با جمعی
کثیر از دوستان خاص در وقتیکه نزدیک شدند تا آنکه در حوالی ابوالحجاج رسیدند
بچاه آب و کنده در آنجا پیاله شده و در میان قافله شخصی عبد المنزلج بود در

نهایت ناتوانی پس بخدمت آنحضرت آمده عرض کرد یا رسول الله با ما

سبب آزار بلیم آنحضرت بآن بیمار فرمودند درین گوشه بیابان باغی است

در آن باغ آب بسیار است و درختان باغ شو و در ظهیه همیشه داری تا دل

تا مرض تو رفع خواهد شد ای بیمار و اهل قافله دیدند در دل بیابان

بیکدفعه باغی نمودار شد همه بر گو گشتند و درختان باغ شدند و بیمار

از آن خورد و شفا یافت و بعد اهل قافله از میوه او خوردند و خوردند

و گذشتند دل باغ ناپدید شد عبرت دیدند ناگاه آهوی پیدا شد

و آنحضرت را نام آهو را طلبیدند و بیاری قافله فرمودند ای او را ذبح بکشید

و استخوانهای او را بشکنید و گوشت او را بخورید پس چنان کردند حضرت

فرمودند استخوانهای آهو را بیاورید جمع کردند فرمودند ای آهو برخیز باذن

خدا و الحی خدا آهو از جا برخواست پس فرمودند ای آهو باطل مالی

بکار بکش و بیابان فرمودند تا هر یک از شیر آهو نوشیدند بردند

و بخورید پس همه اهل قافله از شیر آهو نوشیدند و خوردند پس حضرت

فرمودند تا هر چه ظرف دارند است و منتظر تا لند بکتاب [illegible]

روانه شو

روانه شو پس امر بکتاب اطفال جعفر داده شد ازقضا در آن زمان

عرب از اهل بادیه شنیده بودی که گمراهان درین گذر قافله حضرت

حضرت آمد شخص که عمر بن شیبه بادیه نشینی که آنجا معروف

در راه خجسته حال سنجاخ اما او علامات امامت را از ... طلب کرد

حضرت چند سنگ ریزه از زمین برداشته همه را گو و در دست گرفتند

پس فرمودند ای سنگ ریزها بگوئید من کیستم تماما سنگ ریزه گفتند

تو خلیفه رسول خدا و فرزند فاطمه زهرائی و لعن الله من والاک

و عاداک ولعن عاداک پس آن اعرابی مسلمان شد و حضرت با قافله

حاج روانه شدند تا نزدیک مکه رسیدند و مردم

که اهل مکه باستقبال آمدند جمیع حضرت بمکه رسیدند و کعبه

جلال آنحضرت از در و دانه گرفت کعبه بیادر در قوله

بجهت تعظیم قدم مقدم تا آنکه این باعث اجلال حضرت و حرم و صفا بخشش

صفا و زمزم و اهل حرم کعبه نزد ایشان از بهر آنحضرت بردو

قندیلهای حرم تابید و جمیع خانهای مکه روشن کعبه و خانه

و خانه بنوعی که از نور ساطع و لامع بود داد چون قدم امام
بحرم رسید همه صفحه حجر الاسود از جای خود کنده شد بعزم
استقبال روانه شد خود را بر حضرت انداخت بزبان فصیح عرض
کرد السلام علیک یابن رسول الله پس حجر الاسود دیدار کش
شکسته و زرد شد و رجوع بجای خود عرض کرد

از این گفتگو که از آن جایگاه [illegible] حاضران گشت [illegible] بدید امحال
انحکه در مجلس تلیقی [illegible] حقیقت زبان [illegible] حلق
فرمود و این زمزم را در آن زمان جاری کرد و مخصوص کردانید که
از بنای خانه کعبه را زمانی ساخته بود و گفت [illegible] شبی چه در بنا
کرد شد خانه کعبه [illegible] از [illegible]
می بیانید و آب زمزم نیز افتخار کرد [illegible] شبی چه در خانه
خدا جاری شده ام و شفای جمیع امراض در من است از جانب
حق تعالی وحی رسید ای [illegible] درجای خود ساکت باش و

قرار کم

و قرار بگیرد زیرا که زمین کربلا محل تربت شهیدان کربلا حضرت است و مادران
این محترم است و شکاف تو در کنار زمین کربلا بمنزلت ابریست
سرشکه فرو بیند ور دریای چه قدر این نزول قرار گیرد بهشت مطهر را
واگر بزرگی بنیاد تو الباس جهنم از ازعم و وحی باب زمزم شد
شد دریای زمزم بجای خود قرار گیرد و در هر پرتو در کنار فرات
در مکان غسل زائران شهیدان راه حضرت امام حسین مظلوم
و میادین انتظار است بمنزله تنور [illegible] در دریا فرو بندان
دریا چه قدر این نزول قرار گیرد بهشت هرست و چشمه جواز جهنم
در زمزم قرار دلهم است خدا و از این جهت است که می بینید
آب زمزم تلخ است و تلخی آب زمزم بواسطه چشمه جهنم است
در زمزم که اشتباه شده بجز آنکه زیارت امام حسین ع را در کربلا
زیارت حج گردانیده و جای بد نزد امام حسین ع را ولی مقدس
خوی بخصوص حضرت کلیم فرمود فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس
طوی یعنی نعلین خود را از پا بیرون کن و با پای برهنه وادی مقدس را

و حضرت یعنی ای موسی بکن نعلین خود را در طور و طور حسین است و این
مکانیست در برتری دارد از عرش زیرا در مکان شهادتست مظلوم کربلا
و لطفیست و حجت آن از عرش نام عرش ابکار اش و باین حجت است
در حج شیعه کبار حسین شهید کعبه را کنند بگویند السلام علیک یا
اباعبدالله ای موسی علاقه زن و فرزند را از دل بیرون کن که این
مقام قربانی کردنست یعنی حسین مظلوم در قربانی و مال خود را
میدهد و از جمیع آنها خود را سبب میسازد خالصاً لوجه الله تعالی
ای موسی در حضرت مقابل آن خود را دور کن شعنه مباش بلی و آنچه
کعبه کجا و زمان کربلا کجا اگر در کعبه آب زمزم است در کربلا آب
فراتست اگر کعبه را حجر الاسود است کربلا را زیارت ... است
اگر حاجیان در کعبه سعی بین صفا و مروه است در کربلا سعی میان حرم
سید الشهدا و روضه حضرت عباس است اگر کعبه را طواف است
کربلا را خیمه گاهست اگر کعبه را منا میشود در آنجا ذبح می
کنند کربلا را قتلگاهست در روز عاشورا جوانان هاشمی را سر بریدند از
بدن جدا

همانی چه زود آن حسین بر قتلگاه میافتد کجا آنها را ذبح میکنند با اختیار
شکن حاجی نمود اگر در کعبه حاجیان احرام میپوشند در کربلا امام علیه السلام جامه احرام
پوشید و آن پیراهنی بود که از زینب خاتون طلب فرمود آن شب عاشورا
فیه احمد خاک بر سر ریختن اولاد در آنجا بود هم بهر کعبه اگر حاجیان
در کعبه لبیک میگویند در کربلا رفتی در امام بیمار شانه بر زمین کرده لبیک
لبیک فرمود سبب لبیک از خیمه بیرون آمد و حال آنکه از ضعف و تشنگی
مرض طاقت به بوسیدن شمشیر نداشت و اگر در مکه حاجیان بعد از طواف
نماز میکنند اگر در کربلا آنحضرت بعد از شهادت انگشت ... اگر در
کعبه حضرت ابراهیم علیه السلام حضرت اسماعیل را در منا قربانی کرد در کربلا حضرت
امام حسین علیه السلام علی اکبر و علی اصغر را قربانی کرد خاک بر سر آن
نبود ... و قلبش شکسته نبود اگر حضرت اسماعیل فدا
مقرر شد آن بزرگوار از زیر شمشیر و تیر مقرر شد اگر در کعبه ...
اسماعیل بهاجر رسید ... آمد در کربلا ...
علی اکبر ... رسید ... علی اکبر را شهید کرده پا برهنه از

از خیمه‌گاه بیرون آمد اگر در کعبه با جز نظر بعضی سمعیت که از کجا بود در بیمار
شد بعد از سه روز از دنیا رفت در کربلا مادرش گفت بابا ای صد
جای پاره بسته جوانش را دید و سرش را بر سر نیزه دید اگر در کعبه محمل
چه جای شد سه تن کشته در کربلا جمیع شهدا سه در راه
خدا بلکه بسیار است و لو ندانند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

اللهم العنهم جمیعاً جلد دوم مجلس سیزدهم در بیان رفتن عقیل
در کوفه نزد معویه علیه الهاویه و احوالات مسلم
ابن عقیل با معویه و شهادت مسلم در کوفه قوله
تعالی ان الله لا یحب کل خوان اثیم یعنی بدرستی که خدا

دوست نمیدارد هر کس را که بسیار خیانت کننده و گناهکار بسیار و فرو رفته
باشد در گناه چون یستخفون من الناس یعنی پنهان میکنند خیانت را
از جهت حیا و خوف و لا یستخفون من الله و هو معهم یعنی پنهان نمیدارند
از خدا و حال آنکه خدا با ایشان است بلکه پنهان ندارند از او در حالی که خدا با ایشان
در حیات الحیوة از حضرت منقول است در نظر کنید لطف و آن رنج
و بحوله

و بحوله قوم این خبر است در عالم با رکعه از رای ترک کنند و خفت
میکنند و لیکن نظر کنید بلابت که سه و آنات رد کنون اهل کوفه
چنانچه حضرت سجاد فرمودند هر بار که یاد کنون آن خواهر استسکینه
اگر کشته برادرم را پایمال کنند شمشیری در یاد شمشیر برادرم که کشته باشد
و ابر بریده و هم ان شمشیر شما برادرم چاک کجاست و لو سکینه بنت
الحسین امیرالمؤمنین علیه السلام عقیل آمد خدمت امیرالمؤمنین سلام کرد حضرت
جواب باز داد و بحضرت امام حسن فرمود که برخیز و عم خود را فرود آر
حضرت امام حسن برخاسته فرود آورد به منزل از کاب عم خود فرمود بعد حضرت
فرمود برو برای او عبا و نعلین جدید را بیاور پس حضرت امام حسن
انها را حاضر آورد و روز دیگر لباس را پوشیده بخدمت حضرت امیر
آمد حضرت فرمود امروز وقت عطای ماست بیا نزد ما هیچ ولو آنکه نیز
مناقب ابن شهر اشوب عقیل گفت ان قدر عطا کن که قرض خود
را بدهم نزد قدره روم حضرت فرمود قرض تو چه مقدار است عرض نمود
صد هزار درهم حضرت فرمود انقدر ندارم که بدهم صبر کن تا حصه

از بیت المال برایت آید بخواهم داد و گفت یعنی [illegible] که بخواهی نگو اگر از
بیت المال چیزی ضرور است بسیار است برای تو میدهم عقیل عرض کرد که
المال [illegible] است [illegible] و برادر عبیدالله [illegible] که در [illegible]
بالای دار الامارت [illegible] که [illegible] بر بالای [illegible] صندوقها
اهل بازار نهایت [illegible] حضرت فرمود که [illegible] هیچ [illegible] راضی
نیستی [illegible] این صندوقها [illegible] و آنچه [illegible] از آن
صندوقها است [illegible] عقیل عرض کرد [illegible] صندوقها [illegible]
[illegible] عرض کرد [illegible] بیت المال [illegible]
حضرت فرمود [illegible] مسلمانان [illegible]
بر [illegible] عقیل [illegible] آن حضرت در بیت المال خیانت نمیکند
نزد معویه رفت [illegible] گفت با صد هزار درهم [illegible] آمد
روایت است [illegible] معویه [illegible] گفت [illegible] حاجت [illegible]
عقیل گفت [illegible] صد هزار [illegible] درهم [illegible]
[illegible] معویه [illegible] کند [illegible]
دکنی

دکنیز [illegible] صد هزار درهم قیمت [illegible] باشد [illegible] تو آن [illegible] کنیزی [illegible]
[illegible] باشد عقیل گفت میخواهم [illegible] کنیز [illegible]
[illegible] معویه خندید و گفت
[illegible] عقیل [illegible]
[illegible] مسلم [illegible] عقیل [illegible]
[illegible] مسلم معویه گفت [illegible]
[illegible] میخواهم [illegible] مسلم [illegible]
معویه [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] رسید معویه [illegible]
[illegible]
[illegible] معویه [illegible] حضرت [illegible] گفت [illegible]
[illegible]
مسلم گفت [illegible] شمشیر [illegible] چیزی دیگر [illegible]
[illegible] معویه [illegible] این سخن خندید [illegible]

میبرد و میگفت ای غفور زحمت آن روز که با مادرت سوی ابن زیاد اسیر کردم

بیاد آر اینک سخن را بشنو گفت و مسلم اشجع شجاعان بود و امین مسلم

بود حضرت امام حسین ع او را بکوفه فرستاد از آنجا اهل کوفه بیعت مسلم

کردند و بعد بی وفائی کردند او را بسیار کشته بر روایت ابی مخنف بعضی

پناه نفر را کشت و قوت مسلم بجای بود و هر دو لب او [illegible] بکلی [illegible]

و بر بالای دار الاماره [illegible] پس محمد ابن اشعث بسیار ملعون [illegible]

بر بند [illegible] بعض نفر [illegible] عقب [illegible] لا حول و لا قوة الا

بالله العلی العظیم جدول چهارم در بیان احوال حضرت

موسی ع با دختران شعیب و ابدال در حضرت سید الشهدا

چهار دفعه اهل کوفه را و [illegible] به سیره

حضرت سید الشهدا ع قوله تعالی فلما ورد ماء مدین

یعنی چون موسی ع [illegible] آب [illegible] رسید [illegible] گروهی را که گوسفند

را آب میدادند وجد علیه امة من الناس یسقون یعنی

یافت بر سر آب گروهی بسیار از قوم مختلف [illegible] از آنجا جمع شده بودند

که گوسفندان

که گوسفندان خود را آب میدادند و وجد من دونهم امرأتین تذودان

یعنی یافت [illegible] ایشان دو زن را که باز میداشتند گوسفندان خود را از آب

تا با گوسفندان دیگر مخلوط نشوند از انجا در شفقت انبیا [illegible]

و لطف و تعطف [illegible] بر حسب حال ایشان [illegible] که گوسفندان خود را

[illegible] از انجا [illegible] که گوسفندان خود را آب میدهند [illegible]

[illegible] که گوسفندان خود را آب [illegible]

شبانی [illegible] کسی [illegible] پیر است [illegible] که گوسفندان

آب [illegible] پس حضرت موسی ع [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت موسی ع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رسید حضرت شیر را بدآورد و نزدش این است که حضرت امام حسین ع
چهار مرتبه راهی که رفته بود یکبار کوه آتش برداشت عجیب المعجزات حضرت جعفر
صادق ع مرویست روزی حضرت امیر ع در کوفه در شقایق و سکنه
راهی که از آنجا بالای خدمت حضرت آمده شکایت کردند حضرت امام
حسین ع فرمودند که دیدید بعضی راهی که در آن آب نیست پس آنجناب
بکوفت بعد از حمد و ثنای پروردگار و درود بر احمد محمد ص دست
مبارک را بدعا برداشتند در همان نفس حق تعالی باران رحمت دعا فرمودند
هنوز دعایش تمام نرسیده بود باران فرود آمد و درخت نعمت روئید از
نواحی کوفه آمدند و عرض کردند رودخانها و غدیرها را دیدیم آب از آنها
موج میزد روزی حضرت امیر ع با اصحاب بسفر بودند در زمینی
که آب و علف نبود اجلال آمد فرمودند شب توقف کنید تا حضرت از
صحرا خارج شده وقتی رسیده اصحاب تشنه شدند عدی بن
حاتم خدمت حضرت امیر ع آمده عرض کرد که لشکر در این بیابان
تشنه اند و هرگاه عرض نمائید حضرت فرمودند جلوی عدی

[illegible]

نشستند بعد از لحظه لشکر خدمت حضرت رفته شکایت از آفتاب
و عطش کردند حضرت فرمودند ای جناب حسین ع پس سید الشهداء علیه التحیه
و الثناء زمین را آب آورده در حالی که در حق بیت مبارک آنجناب بود حضرت
فرمودند تو دیدی حسین ع ظاهر کن بعضی از آنچه بما از خداوند عالم عطا شده
حضرت عصای خود را با نوک الفوف زمین زده درخت عظیمی شده که
تمام لشکر سایه افکند شاخهای آن درخت از انواع میوهها حمل
شد و از بیخ آن درخت آب جوشیده و در هر طرف لشکر جاری شد
و همه لشکر از آن آب آشامیدند و از آن میوه خوردند و در سایه آن درخت
استراحت کردند پس لحظه ای از هم جدا شدند و لشکر سوار شد
و حضرت امیر ع سوار شد و روانه شدند و از آن درخت هیچ اثر نشد
هیچ قدری را رفتند حضرت امیر ع فرمودند دیدید که عجایب معجزات
حضرت امام حسین ع دست مبارک را بطرف آن درخت دراز
کرده در حال بصیرت نباید از اثر شد ششم بروایت منتخب از
عتبة ابن قیس مرویست روزی با حضرت امیر المؤمنین ع بطرف

صفین را از اعور سلمی آب بتصرف خود در آورده بود و معاویه گفته بود اصحاب آنحضرت
را بسر آب راه ندهند پس تشنه ماندند حضرت امیر (ع) اشعث را فرستاد که گفت حضرت
جمعی از غلامان را فرمود که در آنجا [illegible] کنند برگشتند منهزم شده برگشتند
پس در آن وقت حضرت امام حسین (ع) خدمت پدر بزرگوار آمد و عرض کرد حق
فرما بروم آب بتصرف در آورم آنحضرت نور دیده خود را اذن دادند پس
حضرت امام حسین (ع) با جمعی از غلامان آمدند و با ایشان کفار مقاتله کردند و
ایشان را منهزم ساخته خیمه خود را در کنار آب زدند و غلامان در خدمت
آنحضرت بودند و رفقا آمدند آنحضرت خدمت پدر بزرگوار آمد و خبر فتح را عرض نمودند
حضرت امیر (ع) گریستند [illegible] بعضی عرض کردند چه چیز گریانید و
و حال آنکه حسین (ع) امروز فتح کرده است فرمود که ظالم آدم لعن روزی
که نور دیده ام حسین (ع) در کنار همین نهر آب با لب تشنه شهید خواهند کرد
دفعه چهارم وقتی که حر بن یزید ریاحی با هزار سوار بر سر راه آنحضرت رسیدند
از شدت گرما وقت زوال در بلاد آنحضرت صف کشیدند و سلام کردند آنحضرت
گفتند حضرت [illegible] بر لشکر حر دیدند با صحاب فرمودند آب دهید و اسبهای ایشان را
[illegible]

و اسبان ایشان را [illegible] حضرت ترحم نمود که تشنه اند و اسبان ایشان
و اسبان ایشان را سیر آب کنند رحمت [illegible] در آن وقت [illegible]
آب سید الشهدا حسین بن علی بر دشمن [illegible] رسید با وجود آنکه
[illegible] آب آنحضرت گفتند [illegible] بزرگوار ایشان [illegible]
ایشان [illegible] پس [illegible] در روز عاشورا آنحضرت [illegible]
[illegible] آب طلبیدند [illegible] بلکه جواب آنحضرت [illegible]
در وقتی که فرمودند ایها القوم [illegible] این طفل را [illegible]
[illegible] این طفل [illegible] رسید [illegible]
عوض آب حرمله ملعون تیر سه شعبه بر گلوی آن طفل زد و دفعه [illegible]
شهادت در وقتی که فرمودند اسقونی شربة من الماء قبل طلوع
[illegible] چند با آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
عالم [illegible] فَجَائَتْهُ اِحْدٰیهُمَا تَمْشِیْ عَلَی اسْتِحْیَاءٍ قَالَتْ اِنَّ
اَبِیْ یَدْعُوْكَ لِیَجْزِیَكَ اَجْرَ مَا سَقَیْتَ لَنَا [illegible]

داشتند و تعجب و حسرت خوردند عقبه بسته حرم حضرت رسیدند که خوانید تا ام حسین ع

عرض کنم که بهی کرد اجرش دهند تب فرات تا ام مهر مادرش بود بر درش شنید

و حرم محترمش را اسیر کرده شهر بشهر و دیار بدیار گردانیدند با اینهم اکتفا نکرده زهر جفا

در کام نور چشم فاطمه زهرا و جگر گوشه خیر البشر کرده از یزید ملعون العصر

الله ایته العلی العظیم جدول پانزدهم در بیان احوال ارمیا با بخت النصر و امان دادن و نامه های اهل کوفه به سید الشهداء دسیسه و احوال حضرت امام حسین ع

قوله تعالی فی سورة آل عمران وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ یعنی باید بباشند از شما گروهی که بخوانند مردم را بسوی خیر

یعنی بسوی اسلام و بسوی ... از کارهای شایسته و از آنچه ... از آنها نهی کرده

و آنها که امر بمعروف و نهی از منکر کنند ایشانند رستگاران از حضرت پیغمبر

مرویست که بهترین مردمان آنهاست که مردم را بیشتر امر بمعروف

و نهی از منکر نمایند و در نهج البلاغه از حضرت امیر ع مرویست که امر

بمعروف و نهی از منکر کنید و اگر نکنید ظالمان بر شما حاکم می شوند

واهم

واهم دعا کنید و دفع شر ایشان نشود چنانچه مجلسی از حضرت صادق ع

روایت کرده است که حق تعالی به پیغمبری از پیغمبران وحی کرد که اخراجت

قومت مسلط کرده ام بر ایشان کسی را که ایشان را بسیار بکشند پس وحی

با ارمیا در بنا کرد ای ارمیا بگو بنی اسرائیل را که کیست شهری که بر

گزیده ام آن را و در میان شهرها و غرس کردم در آن شهر درختان نیکو گشته ام

و از هر درختی آن را پاک کرده ام پس متغیر شد اهل آن شهر و بعوض

درخت نیکو درخت زبون ترین درختان بیرون آورد در آن شهر روئیده ام

ارمیا جمیع این سخن را بعلمای بنی اسرائیل گفتند معنی این را از خدا بپرسد

کن پس ارمیا هفت روز روزه گرفت و دعا کرد خداوند وحی کرد

آن شهر بیت المقدس است و آن درختان در آن شهر روئیده ام

بنی اسرائیل است در آن شهر ساکن کردانیده ام جمیع معصیت کردند

و بدل نعمت را تغییر دادند سوگند بعزت خود که مسلط کنم بر ایشان را

الهی خدا کم که ببلای عظیم در آنها را گرفتار خواهند کرد و مسلط

خواهم کرد بر ایشان بخت النصر را که اموال ایشان را بگیرد

زیرا باشد و جمیع مسلط شود بر ایشان تا بکشد و زنان ایشان را اسیر کند
و بیت المقدس را خراب کند [illegible] ارمیا این خبر را
بعلمای بنی اسرائیل رسانید گفتند ای ارمیا آخر [illegible] از فقرا و
ضعفا و مساکین چه گناه دارند در جنایت بلای بر ایشان مسلط شود پس
ارمیا هفت روز دیگر روزه داشت بعد هفت روز [illegible] هفت روز
دیگر روزه داشت از وقت وحی رسید ای ارمیا دست از این سؤال
دار اما میخواهی شفاعت کنی در امری که مقرر و حتم است با ایشان بگو گناه
ایشان اینست [illegible] گناه [illegible] پس ارمیا عرض کرد
خداوندا الهی است اگر مسلط خواهی کرد [illegible] بر دم [illegible] امان خواهم از
[illegible] بیت [illegible] حفظ [illegible] وحی رسید
برو بفلان موضع [illegible] از همه کس [illegible]
و ولادتش از همه کس [illegible] یعنی [illegible] چون ارمیا
موضع آمد پیری [illegible]
در مزبله [illegible]

خواهد

خواهد کرد که [illegible] ارمیا رسید و گفت الهی پسری آن کودک را بیرون خواهد
ارمیا گفت البته اگر خدا فرموده اینست پس آن کودک را رفتم پرسید
نام داری گفت بخت النصر ارمیا دانست که او است [illegible]
پس ارمیا گفت [illegible] شناسی گفت نه اما این قدر میدانم که صاحب [illegible] هستی
ارمیا گفت که پیغمبر بنی اسرائیلم و خدا فرموده خبر داده که تو [illegible]
اسرائیل خواهی کرد [illegible] بر ایشان مسلط شوی و زنان ایشان را اسیر
خواهی کرد اما [illegible] پس بخت النصر نامه [illegible] نوشته بارمیا داد
روزها [illegible] شد [illegible] جمع کرد [illegible]
نحو میکرد و [illegible] بنی اسرائیل [illegible] میکرد و چون جمعی [illegible]
کرد با لشکر خود متوجه بیت المقدس شد و خلق بسیار از اطراف
و نواحی که [illegible] جمع شدند خبر بارمیا رسید که بخت النصر متوجه بیت المقدس
گردیده ارمیا [illegible] لشکر خود [illegible]
پس نامه [illegible] بخت النصر رسید [illegible] گفت [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] مسلط خواهی شد و این نامه

امان است در زمین دلاوری گفت بار الها دلم سوی شهسوار البصر یک بار جهت
از میان شرافت دلالت دلاور بود جگرها مانده بی کرده از آنجمله از نامه نوشته
حضرت امام حسین نوشتند و آنحضرت را بمهمانی طلبیدند و از جمله کسانی که
نامه نوشتند شبث بن ربعی و عمرو بن حجاج بودند در نامها نوشتند
که ثمرها باغها زرد شده میوه درختها بر آمده و میوها رسیده و اگر
قدم بر سر چشم ما گذاشته تشریف فرما شوید بجانب لشکرهای تو
آماده است و مهیا و دلیلا روز عاشورا آن لشکرها که آنحضرت را شهید کردند
از آنجمله عمرو بن حجاج بود که با چهار هزار نفر سوار بر فرات رفته بودند
آن مظلوم و اصحاب آن مظلوم را از آب منع میکردند و عوض حمایت بر سبیل
طعنه میگفت سه طعنه بحضرت عرض کرد شرح گفت میدانی ای حسین آن
روزگار جنت میگفتی اگر با جماعت کالانعام بال کنید این بلا
بغفلت بیاوری جرعه گفت بلای تو درست است اگر ام گفت شکر
از تشنه باشید اقرار کنید ای دین بر من حرمت باشد و لطف گام زنان
بنعم شهید شیم که گام مظلوم و عوض شرعیه فرمایید و خواست شهادت آن
بکو

بخواند پیکار از زبان شرم گفت تیری بر دهان مبارک آنحضرت بوقت
در دهان مبارکش پر از حج که در چهارم گفت پایین از لب
سگها و خوکها میخورند بخدا قسم قطرهٔ بتو نخواهیم داد و فریاد که
آنکه جهت اتمام حجت حضرت رسول مینامیدند افسر بودند در دو المات که قرن و نقیض
از آنها نامه نوشتید و مرا طلبیدید حال اگر از گفته خود پشیمان شدید
و الحال مرا مرده میدارید بگذارید برگردم بروضه جدم عرض کرد جواب از
این نامها خبر دارم و هیچ عرض کرد و اکثر از این کفار این بزرگ
ده یا ده بیعت یزید راضی شو لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم جوابداد
شانزدهم در بیان رسیدن حضرت موسی بکربلا و رسیدن
امام بکربلا و تشبیهات حالات ایشان قوله
تعالی فلما قضی موسی الاجل و سار باهله
یعنی آن هنگام که بگذرانید موسی آن مدت خود را در قضی الاجل یعنی بوعده سال
دیگر بعد از آن نزد شعیب بود و در جهت سالکا با دختر شعیب روانه مصر شد
بجهت زیارت مادر و برادر و خواهر و اولاد خود پس صفورا دختر شعیب را از

حضرت موسی بود بر دل افکند که سالار کوه و پیش قافله میرفتند تا نظر اهل
قافله بر آن نیفتد در شب جمعه هوا سرد و تاریک بود و بوران بود
و الله اعلم که عزم تعقیب طور ایمن رسیده بود و همان زمان که سبب آن
بود که شبه صعود اهل و سال دلو زایید گرفت و بایشان محتاج شد
اگر چند موسی سعی کرد آتش مهیا نشد پس صدای آهنگ و الهی بلند
شد ای موسی از جانب صحرا مامور بدیم و آتش شعله میزند در آن آتش
در عالم هست شب فروشاند پس حضرت موسی در کار تحیر ماند
شد ناگاه دید آنس من جانب الطور نارا یعنی دید
از جانب کوه طور آتشی را قال لاهله امکثوا یعنی گفت مر قوم
خود را درنگ نمایید انی آنست نارا بدرستیکه من دیدم آتشی را
لعلی آتیکم منها بخبر شاید بیاورم شما را خبر یا جذوة
من النار لعلکم تصطلون یعنی بیاورم پاره ای آتش
تا شما گرم شوید با نفر از جانب و الله بهتر در کربلا سلام که گویند
ان حضرت موسی بود امام حضرت سید الشهدا آه خیمه زد
منجی از

منتخب لشکر ظفر اثر با کمال اکرام می رفتند تا بزمینی که بلا رسیدند ناگاه اسب حضرت
ایستاد هر چند سعی کردند که گام از گام بردارد ممکن نشد پس حضرت امام علیه السلام
فرمود از اصحاب پرسید یا قوم ای موضع من الارض یعنی کجاست این موضع
و این زمین را چه نام است عرض کردند غاضریه نام دارد فرمودند
شاید نام دیگری داشته باشد عرض کردند نینوا هم میگویند باز فرمودند
شاید نام دیگری هم داشته باشد عرض کردند شاطئ الفرات
هم میگویند فرمودند شاید نام دیگری هم داشته باشد عرض کردند کربلا هم
مینامند حضرت چون نام کربلا شنید از اسب فرود آمده و فرمودند
انا لله و انا الیه راجعون پس با اصحاب فرمودند بار بیابید و حرکت
مکنید این زمین محل بار انداز ما و موضع ریختن خون ما و جای
قبرهای ما است پس اصحاب فرود آمدند در دوم روز از ایام محرم بود
خلاصه وقتیکه حضرت موسی و عیالات در آن زمان که بلا شده از
سرما و هوا محتاج آتش شدند پس حضرت موسی قوم خود را از کنف
کوه جهت ایشان عقب آتش رفت اما حضرت سید الشهدا

با اصحاب جعفر در کربلا رفت جلال فرمود نه لشکر یزید آل عبا شهید شدند
اینها از بصره کوفه جمع از عقب آب رفتند تا بسر لب فرات رسیدند .
و لکن از آب گرفتند پیش ایشان شدند مولانا فرمایید آن آدم یا حسین در تب
بتجرید لشکر در خیمه های حرمت روانه شد خلاصه خبر استیعاب از فلما اتیها
نودی من شاطئ الواد الایمن فی البقعة المبارکة
من الشجرة ان یا موسی ایچون حضرت موسی آتش کوریب
آتش نزاکت موسی میغز رسید از کنار کوه خانه در درخت
اول بعد درجات در برکت درآمده دیوار رحمت انی انا الله رب العالمین
یعنی ای موسی بدرستیکه منم پروردگار عالمیان و ان الق عصاک
عصا که نزد ارعیت اگر از بلای موسی در کربلا رسید از بلای حضرت
سید الشهداء نیز صد رسید اول در صبح روز عاشورا از رسید
حضرت اکبر اندیم وقتی در تیر بحلقوم علی اصغر رسید درد وی
دولت امام شهید شد رسید دعه فان له مرضعا فی الجنة
اولاد بدرستیکه اولاد اید است در بهشت اگر حضرت موسی از عقب
جدا

جدا شد تاج نبوت بسر نهاد کند دیگر بعد نبوت ممتنع شد حضرت
امام حسین هم از عقب آن جدا شد با لب پای پیاده سر بزیر اما
موسی در زمانیکه هارون از آن عمر شد دست عباس و کر
بعد صحرا اینکس و جدا شده از خدا و کریم را [illegible]
موسی را نیاید و هر العیان جهت تا صغرا و طفل
در قحطی حجه موسی آدم امام حسین در شب محرم
گرسنه تشنه نبود نه شمعی و نه چراغی و نه بنائی در بیابان بیکس و تنها
غریب و مضطر و سرگردان اگر از بلای مرطوب موسی
اما از بلای در نهایت تیر لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم جدول هفدهم در بیان وفات حضرت
موسی و تشبیه حالات او با حال خامس
آل عبا ابی عبد الله علیه السلام قوله تعالی کل من
علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و
الاکرام یعنی هر چه در روی زمین است از مخلوقات تمام شوند و تنها باقی

فانت و باقی بماند صورت نیکوکار تو در صحبت جلال و کرامت است هر جای
دیگر میفرماید و لن یؤخر الله نفساً اذا جاء اجلها یعنی نمی‌فکند خدا نفس را
از نفسها چون برسد وقت رفتن و حکمت مقتضی اینست در حین عمر تا هر
رسید چیزی که نبود آید دکم تکمیلش و الله خبیر بما تعملون خدا
داناست بانچه میکنید از خیر و شر و عزرائیل مهلت ندهد احدی را مگر
بغیر از اذن حضرت ابراهیم دوم حضرت موسی سیم حضرت محمد مصطفی
چنانچه در کتاب مصابیح القلوب مسطور است در حین زمان وفات حضرت
موسی ع رسید عزرائیل برای قبض روح او موسی گفت از کجا قبض
میکنی روح مرا عرض کرد از دهان تو فرمود چگونه از دهانم قبض روح
میکنی و حال اینکه با این دهان با پروردگار مناجات کردم عرض کرد از دست
های تو فرمود با این دست توریة را نوشته کرد از پاهای تو گفت با این
پاها بطور سینا رفته ام گفت از دیدهای تو فرمود با این دیدها بقدرت الهی
نظر کردم عرض کرد از گوش تو فرمود با این گوش کلام خدا شنیده ام
پس خداوند بملک الموت فرمود قبض روح موسی بکن بجهة اینکه

کرد

شود پس حضرت موسی بعد از آن برگشت رفت بجهة آنکه روزی برسد وعده
طلبید و از بلای محنت کفن بنید و از قوم خود غایب شد روزی در بیابان بمردی
رسید در قبر حفر میکنید حضرت موسی فرمود میخواهی تو بلادر کمک کنم قبر
عرض کرد بلی پس با هم بیک دیگر قبر را کندند لحد را درست کردند مرد
عرض کرد در قبر بخواب ببینید درست کنده یا نه موسی فرمود باشد تا میروم
و ملاحظه نماید پس در قبر خوابید خدا در چه ادرهش بکوشت جا بجا نماید
در بهشت قرار عرض کرد پروردگارا روح مرا قبض کن در آن حال ملک الموت
برادر والده شد سبب رسیدن آن موسی سبب چه بود پرسید جان ملک الموت بتسلیم
کرد تا آن شنیده حضرت موسی ازو بیک یک جان بتسلیم کرد جان
میدانید آن سببی در حضرت سید الشهداء در روز عاشورا چه بود و جان
تسلیم کرد کرامت بجهة آن تیر شعبه بود بر قلب مبارک آنحضرت
جان گرفت فرمود السلام علیه و علی آله و رحمت الله ... در عزرائیل
قبض روح موسی کرد مثالی از آن آن را کرد ... و جان کرد
کرام ... و باقی ... الشت ...

برزمین افتاد منادی باین زیارت و آسمان ندا کرد الا الکه قتلت الحسین
معصوم آگاه باشید حسین کشته شد برو این جمع خبر شنید بقبض روح موسی
آمد حضرت موسی فرمود آیا بزیارت جمع آمده یا بقبض روح جمع عرض کرد
بقبض روح تو آمده ام گفت ای الهی جبرئیل او وداع عیال مهلت ده که اعیال
خود را وداع نمایم خبر رسید عرض کرد که دو ساعت مهلت داد که موسی
وداع طفل کوچک داشت دست برابر آن طفل را بخانه بنشد و گریه کرد
که خطاب رسید یا موسی برفت ملک فاتر تا فایز نشنید گریه ترا از کثرت
عرض کرد یا رب رحمت گناه من صفتی بود که الا انکه بی رحم برای
دختر کوچک گریه مینمایم در عبرات چه بسیار از بعد تو رسید یا موسی
عصای خود را بینداز چون انداخت زبان شکافته شد در قعر دریا
تا بانک خورد درین شکم او در میان این سنگ کرم ضعیفی را
شاهد معلوم کرد که سبزی در دهان داشت خطاب رسید یا موسی کسیکه
در میان دریا در میان سنگ این کرم ضعیف را فراموش نکند چگونه طفل ترا
فراموش میکند پس حضرت موسی مطمئن شد و خبر شد قبض روح

الغوا

از خود ابرے بود وداع حضرت موسی با طفل صغیره خود را و وداع سید الشهداء
در روز عاشورا با طفل کعب خود چه بود لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

جدول هفدهم در بیان کیفیت دو غلام سیاه در مکه
معظمه و دو غلام سیاه در کربلا قوله تعالی یا ایها
الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا
خیرا منهم شان نزول آیه با ثابت ابن قیس در مجلس حضرت پیغمبر صلعم

اصحاب اول نزدیک پیغمبر صلعم جای میدادند بجهت کر آنکه گوش او با کلام
حضرت علی التماس روزی بمسجد آمد در حالیکه معلوم یک رکعت از صبح را کرده بودند
او بنماز مشغول شد جمع معلوم از نماز فارغ شده در پس رجال جای خود را قرار
ثابت نیز از نماز فارغ شده نظر کرد بر آنها معلوم میکرد تا نشسته شد
تا که رسید در میانه او و پیغمبر صلعم یکی پیش بنشین بگو که گفت در ترجای
مراد اگذار بجز آن مرد گفت جمع بر ضع چون کس رسیدی بنشین ثابت
خشمگین شده مرد را کاشت جمع بسیار رسیده ثابت از خود
که بر سید کیستی انمرد گفت من فلان ثابت گفت که فلان و این ابجهه

اگر گفت در این وقت ما کدی بود در جاهلیت [illegible] و مجوز شهور بود این کلمه را شنید

خجل شد سر در پیش انداخت پس این آیه نازل شد ای اصحاب ایمان باید

استهزاء نکنند گروه از شما گروه دیگر را از شما از استهزا اشکال استهزا کنندگان

کمال بهتر باشند از حیثیت عزت و رفعت و درجه شخصی از حضرت عیسی علیه السلام پرسید

هر کدام یک از ما بهتر چنین زنند حضرت عیسی علیه السلام قبضه خاک برداشتند

و فرمودند هیچ کدام از دو قبضه خاک بر دیگری راجح نیستند و بیاموزید همه

دیگر نیز همه از خاک خلق شده اند و هیچ کدام در اصل خلقت بر دیگری

راجح نبوده [illegible] در مثنوی حضرت [illegible] شخصی گفته که ای [illegible] سخن

گفت ای [illegible] [illegible] یعنی [illegible] [illegible] و [illegible]

تو هم [illegible] قطره [illegible] [illegible] و حقیر [illegible] [illegible] خواهم شد

چه [illegible] قیامت [illegible] [illegible] نصیب شود [illegible] [illegible] سنگین تر آید

کریم و [illegible] لئیم خواهد شد [illegible] حکیم [illegible] [illegible] بود و بهای

[illegible] داشت [illegible] [illegible] [illegible] گفت اگر [illegible] سیاه [illegible]

شادم [illegible] سفید باشد [illegible] از بهای [illegible] [illegible] نظر [illegible] های

ابرا

بار یکی که از [illegible] [illegible] آید با چه خداوند عالم [illegible] فرمود ان اکرمکم

عند الله اتقیکم شان نزول این آیه روزی حضرت رسول صلعم در بازار

میگذشتند غلامی سیاهی دیدند [illegible] منبر [illegible] شنیدند [illegible] کلام [illegible] هر کس مرا

میخرد باین شرط که مرا از نماز منع نکند بخرد پس شخصی آن غلام را بهمان شرط

خرید و حضرت رسول صلعم میدیدند او را در وقت نماز حاضر آمد بنماز و با جماعت

نماز میکرد و میرفت چنین چند روزی شد و بعد آن غلام [illegible] بیمار شد حضرت

احوال او را پرسیدند مرد [illegible] عرض کرد [illegible] وفات یافته حضرت رسول

خودشان بنفس نفیس متوجه تغسیل و تکفین او شدند مهاجرین و انصار متعجب

شدند این آیه نازل شد ان اکرمکم عند الله اتقیکم

در بعضی از کتب معتبره است هر وقت [illegible] قطره [illegible] [illegible] [illegible]

نازل شده [illegible] [illegible] [illegible] رفتند [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

خلق [illegible] رکعت [illegible] سجده [illegible] [illegible] [illegible]

ادفع امتی من السجود یعنی [illegible] [illegible] سجده

برمیدارم تا بندگان خدا سیراب بشوند از باران رحمت حق پس قطعه از طعام بر
و باران گرفت آن غلام چه خدا از نفخه بگیر گشت جو از عقب او رفتم دیدم داخل
خانه محو بچه فروشی شد دق الباب کردم صاحبخانه بیرون آمد گفتم غلام می
خواهم این غلام فروشی چند غلام است بمن داد گفتم دیگر غلام داری گفت
چندین غلام تو بخواهم عیبی و نظیر نیست ولیکن یک غلام دیگر هم دارم
گفتم آنرا بیاور چون آمد دیدم همان غلام بود گفتم این غلام را چند خریده
گفت بیست دینار لکن صد دینار نمی‌ارزد پس چه هفت دینار را دادم او را خریدم
و بخانه آوردم غلام گفت مولا چه جهت خریدی دعا آنکه خدمتی از من بر نمی آید
گفتم دیروز بصحرا دیدم و بخانه آوردم غلام گفت چرا گفتم بجهة آنکه در درگاه
خداوند داری در آنجه دیدم گفتم گفت کار انقطع گفتم آنست حق آورده
گفت الحمدلله هرا عتق مولای الاصغر فکیف عتق مولای الاکبر این گفت
مولای مجازی است تا آنکه مولای حقیقی چگونه خواهد بود پس روی خاک
کشید و سر بسوی آسمان بلند کرد عرض کرد یا رب سرّ تو میدانستم از دیگری تو
پنهان بودم فاش شد ترا میخوانم اهلیت از تو سئوال میکنم مرا از این
بلی

بکن اگر این حرف بشنید نفس حق میخواهم قبض روح کن از این کلام آنگاه بگفت فی الحال
وداع عمر کرد این همه احوالات غلام بود غلام دیگر جون نام داشت و که
ابوذر غفاری بود در روز عاشورا در کربلا بخدمت حضرت امام حسین ع
مشرف شد و نقل جهاد خواست حضرت فرمودند ای غلام تو
در حق کرمعم کردی در خواهی رو تو در این سفر همراه ما بودی بطلب عافیت
ما پس مبتلا مشو بگو شما ای ما بس غلام عرض کرد از کجا روا است در راحت
را گذارم در سختی بگذارم رو من چه سیاه نسیم تباه و بویم بد است آمد ابا
ارمن چه بوار و کذا است جهاد کرده تا داخل بهشت شوم پس معطر
کند بوی مرا و نور کند روی مرا و شریف کند حسب و نسب مرا قسم
از جدا نمیشوم تا این خون سیاه من مخلوط شود بخونهای طیب پاک
اهل بیت تا به برکت آن طیب و طاهر کنند پس نقل جهاد کرد تا بدرجه
شهادت رسید و جمعی را کشت پس سر او را گرفته ایشان
در آغوش حضرت بسر جسد او تشریف آوردند چون او را
کفن کرد اللهم بیض وجهه وطیب ریحه واحشره مع

سالا بوالش رسیدند حضرت سجاد جای آن شهید آوردند و دفن کردند
یافتند در قبر مشک از ساطع بود آن غلام دیگر غلام ترک حضرت
سجاد بود از حضرت سید الشهدا اذن جهاد خواست
حضرت فرمودند روزی در زمان خریده ام بسید سجاد بخشیده ام تو
از او رخصت بگیر آن غلام خدمت مولای خود آمد عرض کرد سید رخصت جنگ
جنگ از پدر بزرگوارت خواستم فرمودند ترا بفرزندم علی بخشیدم
میخواهم مرا اذن جهاد دهی تا جان را فدای پدر بزرگوارت نمایم آنحضرت
فرمودند ترا آزاد کردم پس بار دیگر خدمت حضرت امام حسین
آمد عرض کرد که از مولای خود رخصت گرفتم حال شما هم اذن بدهید حضرت
اورا اذن میدان دادند پس آمد در خیمهای حرم محترم عرض کرد ای
مخدرات حرم رسالت شما را خدمت نمودم امید عفو دارم اگر
در خدمات تقصیری کرده ام حلال کنید اهل حرم بگریه در آمدند پس آن
غلام روانه میدان شد حضرت سجاد فرمودند دامان خیمه را بالا زنید
تا جنگ کردن او را ملاحظه نمایم پس آن غلام جنگی کرد که چشم فرشتگان خیره
دانند

کردند آن غلام را در جنة الرضوان رسانیدند پس حضرت سید الشهدا
بر بالینش آمدند و روی مبارک را بر صورتش نهادند چون آن غلام دید
که کسی صورت بر صورتش می مالد چشم گشود ایشان را بر بالین خود دید
تبسم کرد جان بجان آفرین تسلیم کرد ولا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم جدول نوزدهم در احوالات حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله در دار الهاشم و آمدن بادشاه جنیان
خدمت آنحضرت و آمدن رسول جنیان در کوفه در خدمت
حضرت امیر و آمدن زعفر جنی در کربلا در خدمت
سید الشهدا قوله تعالی قل اوحی الی انه استمع نفر
من الجن یعنی بگو ای محمد بتحقیق وحی کرده شده بمن که گوش فرا
دادند بگفته گروهی از جن فقالوا انا سمعنا قرآنا عجبا
یعنی گفتند جنیان بقوم خود شنیدیم کتابی را که شگفت
دارد کلام عجیب که کسی در شان علی قدرت او عرض و در جای دیگر میفرماید
و اذ صرفنا الیک نفرا من الجن یعنی یاد کن ای محمد وقتی

دانستیم بعضی از گروه‌ها را از رفتن بالا برای خبر از صعود به آسمان ممنوع و
مرجوم گشته‌اند که البته در عالم حادثه گردیده که هفت نفر یا نه نفر
از اشراف ایشان به تفحص و تجسس برآمدند در این قضیه حیث تا به تهامه رسیدند
در وادی نخله حضرت رسول صلی الله علیه و آله اوقات که بودند دانستند سبب منع
صعود ایشان این است پس برای خدا ایمان آوردند با حضرت رسول امر که او را گو
حکایت نماید و در سوره جن ذکر شان است پس جمعی از ایشان
به خدمت آنحضرت فرستادند حضرت رسول صلی الله علیه و آله با اصحاب فرمودند
مأمورم که شب بر قوم جن قرآن بخوانم کدام اختیار نماید این کلمه
سه بار تکرار کند عبدالله بن مسعود میگوید که غیر از من کسی در آن باب رغبت
آنحضرت نکرد پس با او رفتیم با موضع که در مکه است حضرت
خطی در دور من کشیدند و فرمودند از این خط قدم بیرون مگذار تا من
باز آیم پس جن بعضی آمدند و افتتاح قرائت کرد فرمودند من مرغان
دیدم بعد از آن کسی بودند که بر بالا می‌شدند مانند بسیار دیدم
در میان من و آنحضرت حائل شدند و صداهای عظیم ایشان

صدای

صدای پیغمبر صلی الله علیه و آله بشنیدم نزدیک رسیده بر من غالب شده و اگر خوف عدم
طاعت آن بزرگوار نبود از آنها بعد از تلاوت متفرق شدند مانند ابر سیاه
چون صبح شد رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من آمدند و فرمودند خوابیده گفتم نه حال خوف
چند بار رسید خواستم فریاد کنم دیدم با عصا آنها را از جا رفتن ایشان شدم
از آن خط بیرون نیامدم حضرت فرمودند اگر می‌آمدی بیم بود بعضی از
ایشان از استماع قرآن حیات ایشان به پیغمبر صلی الله علیه و آله خواهند بحیله
روایت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به تجارت شام میرفتند دلیری آمدند
در آن بیابان میگفتند ناگاه اژدهای عظیم از بیابان درخت بر
آمد بر ایشان حمله کرد صدای خشنی از او ظاهر شد و از
اژدها او پیدا شد ابو جهل که ملعون بود از دهشت
استخوانهای پهلوی او شکست و بیهوش شد چون بهوش آمد بعد از
گفت در این جا فرود آیند جمعی قافله محمد با تجارت شام را از
و از اکابر ایشان نو جمعی را فرود آمد حضرت رسول از عقب
ایشان رسیدند فرمودند ای ابو جهل حال اینجا فرود آمده

من شده‌ام که هم در سلاح فارسی بر تو منتظرم شمه تو شنید عزّ و جلّ خواستم تو منتظرم

اکنون پدر مادرانت پیش رو بیرون آ، از عقب بیا تیم پس عباس خوش بیش

ره حضرت فرمودند مرد که منتظرم دشت با سواران اجل مکر و حیله است پس

حضرت در پیش قافله روانه شدند پس ابو جهل هم سوار شده به جای

اژدها پدر شده برآید و چه آواز عظیمی میکند پس حضرت با یاران داخل

در شده بر شتر حضرت خواست رم کند حضرت فرمودند ای اژدها

از چه میکنی خاتم سلیمان بر تو دست است پس آن اژدها فرمودند

مارا از دها برکوه از راهی در امده و متعرض احدی از ما نشود در

بعد از آن خدا آنکه عرض کرد السلام علیک یا احمد یا محمد

فرمودند السلام علی من اتبع الهدی پس اژدها پیش آمده عرض کرد

یا رسول الله من از جانوران نیستم بلکه منم پادشاهی از پادشاهان

جن در بحرین حضرت خلیفه از جن ادهم ام از رسول

که همه را نصیحت کند فرمودند عاشق محمد یا از قرآن میخواهیم

ما از معجزه میکنید و هر دلائل محمد را درک میکنم از خدا میخواهم

دیگر ام

دشمنی حضرت عیسی با یاران مریم از خدمت او رسیدیم کنیدم

و صحبت میکرد حرامی نباید بیعت کنند همه بدبخت داخل

شوند شک میکنیم خدا رحمت مرتبه شدم میخواهم ما را از شفاعت

خوف ... حضرت فرمودند ... که اگر غایب شود

متعرض یا از راه قافله جمع این سخن را شنیدند فوراً غایب شده

همه فضائل ... در حضرت امیر المؤمنین ع بر منبر

بالای منبر خطبه میخواند ناگاه مار عظیمی پیدا شده در منبر

حضرت فرمودند ... راه دهید ... از جن انصار

آمد و ... حضرت ... که در لعبه

وقتیکه ... حضرت نیز ... طریق ... جواب فرمودند پس

انصار ... سوال کردند یا امیر المؤمنین ... رسول

فرمود ... در میان بنی عامر و طایفه دیگر جدال

واقع شده ... از ... برده‌ام ... میان آنها

اصلاح ... ایشان

میدهی ما را در جنت بپای تم در معجزه مصابیح نقیه دارم چون شب شده حضرت
نماز مغرب را کرده با اصحاب از کوفه بیرون آمدند چون بر نجف رسیدند
رسیدند خطی کشیده فرمودند یاران از این خط بیرون
مروید که بیرون آید الا که هلاک شود پس تمام در میان نشسته و
نظر میکردند دیدند منبری بهانه حضرت امیر بر منبر بالا رفتند
و خطبه خواندند که هرگز خلق اولین و آخرین مثل آن نشنیده
بودند پس از این منبر حرکت تا کلاه ای [illegible] بصبح انجامید
در همه از کلید [illegible] شده و از این جهت بود در عشر [illegible] روز
عاشورا حضرت سید الشهدا آمده عرض کرد السلام
علیک و علی جدک و ابیک حضرت اولاد آمده فرمودند
تو کیستی در برج سلام [illegible] عرض کرد [illegible] منم از جن
جنی در پادشاه جنیانم و لشکر من در این بیابانست چون
[illegible] در [illegible] لشکر جن [illegible] یاری
ایشان فرمودند [illegible] پدر [illegible] مستغنی شده

[illegible]

حال مرا از این حال فرمودی تا یار [illegible] گفتم حضرت فرمودند
[illegible] ایشان [illegible] ولی [illegible]
[illegible] عرض کردم [illegible] بصیرت [illegible]
[illegible] اگر کشته شویم شهید [illegible] حضرت فرمودند
[illegible] دلم از [illegible] دنیا [illegible] در خواب [illegible]
در امروز ملاقات [illegible] پس [illegible]
[illegible] عرض [illegible]
[illegible] فرمودند
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم [11] [illegible] در کیفیت
اهل [illegible] عالم ذر [illegible] سید الشهداء علیه السلام
در روز عاشورا که ائمة الطاهرین کرده بودند
وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ
وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ
شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَٰذَا غَافِلِينَ
یعنی یاد کن ای محمد چون فرا گرفت پروردگار تو از فرزندان آدم از پشتهای ایشان

یعنی ذریات را از اصلاب بنی آدم و از نسل ایشان قرناً بعد قرن
و نسلی بعد از نسلی در کره اول که بیرون آورد ذریات را بر هیئتهای مختلف یعنی ای
شان را بهیئت ذریت کرد تا آنکه بمنزله نسلها کشیدند ذریات را
الست بربکم یعنی آیا نیستم پروردگار شما قالوا بلی
یعنی گفتند آری تو پروردگار مایی و ماییم بندگان تو و این
در لغات بود و انواع دیگر عرفات است و بعضی گمان بردند که این
در دولت شدند بعد از خروج حضرت آدم بود از بهشت
و لکن جمهور معتبر آنند که بعد از خلقت آدم و قبل از دخول
جنت بود در صحرای عرفه و در بهشت و بعضی از اولاد آدم
نور الضحی در زیر کوه به شکل مورچه‌های خرد از صلب آدم
بیرون آورد بعد از خلقت قیامت و نطق و عقل داد ایشان را
خواست که بشنوند و فرمود الست بربکم پس اول کسی که سبقت
گرفت باجابت بود از قیامت شنیده بود در باب
لا اله الا الله در شمار بود که چهارده بند با هزار مرتبه ایشان
در ثانی

پس کسانی که پیشی گرفتند محمد بود که سبقت گرفت و عرش انعام شد پس سبقت
گرفت علی بن ابی طالب ع و کرسی انعام شد و نهار کشید بر منطقه
مرکبان بر حرم انجم بروج پس سبقت گرفت امام حسن ع و آفتاب انعام
شد پس پیشی گرفت امام حسین ع و ماه انعام شد پس پیشی گرفت حضرت
صاحب الامر و مریخ انعام شد پس بقیه ائمه سبقت گرفتند و باقی
انجم شد و زمین از انها عصمت کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها
زمین انعام شد جمیع سبقت گرفتند فرزندان شد و در باب شیخ و
عالم ... از خدا انها یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر و جمیع انبیاء در
شد از مبدء ... فیض اگرچه ... واسطه بود پیدا شد در
ایشان نایل گاه بقدر ... که ... ترک ... می کردند ... ایشان
اگر ... آنکه ... کنند جمیع خداوند ... علم ... بود که کامل
کمال ... خود ... و نعمتهای خود ... و تمام ... و لیکن ... محبت
خود ... تا آنکه ... شد ... بر او ... بلای ... معاصی
... پس ... از ... ایشان ... که ارفند و سعید

از علاج و خوشتر از کافور و نرم تر از پشم و کوه ها نیز از او در زیر عرش پس آفرید

از دریاهای آن آب زمین سفید مانند نقره صاف پاکیزه ش در میان تحت آن

آب را بر روی آن زمین ثابت کرد پس هم تحت آن [illegible] تا یک چیز

شد پس آفرید از بهر نور انبیا عکس آن تاریکی ها و کیفیت آن

تاریکی چشمه آب بسیار گرم و رنگ او سیاه تر از قیر و دود او تحت [illegible]

او به زار خوار و کرمان سمت زار آتش و حرارت او تیز تر از الماس

و [illegible] از ادرس که چاهی است در اعماق [illegible] درون

او و دار آن چشمه را که زمین بالای آنست پس [illegible] کو [illegible] آن

آب را زمین محفوظ کرد [illegible] تا یک چیز شد پس هر قسم

قطعه ها را و چیز ها دیگر را [illegible] پس سؤال کو [illegible]

یعنی

[illegible] از فرزندان او و [illegible]

صدیقه [illegible] پس از مرگ او دیدیم مرتبه [illegible]

دار [illegible]

در دل گرفته دشمنی انها را دیگر گفته که شیاطین رئیس فاسقها باشند لیکن [illegible]

کرد شیاطین را ظلمتی در سینه همه چیز های شیاطین و مهتر شیاطین زیرا که همه خطا

و گناه شیاطین زیاده شد بعد پس غالب باشد تاریکی در عالم فرد و معروف

کو [illegible] از نورها پاکیزه یعنی گفته شد نهایت به ظلمتها و تاریکیها و [illegible]

و [illegible] انها ظاهر کو [illegible] را در پرده کرده روز را

ظلمتی اتفاق [illegible] یعنی از آن گفته تاریک نورها گفته [illegible]

که [illegible] کو چشم [illegible] پس [illegible] حقیقت که ای [illegible]

در میان شما [illegible] در طرف [illegible] تاریکیها

[illegible] حق این نورها و [illegible]

[illegible] و [illegible] وحوادث [illegible]

حضرت [illegible] در [illegible] ازرای [illegible]

[illegible] جان و مال و عیال خود را [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible] علیه السلام

دوست و ولی و صاحب اختیار من و نزدیک من [illegible]

در بهشت شما را نبت داده باید اولاد و امت اسرار کنید پس آن کس که نیک گفت
محمد که بعد از آن عاشر تصنیف بود بعد از آن حضرت امام حسن علیه السلام بود که
سایر کمالات پس مادرش فاطمه زهرا و بطن او ابنها علیهم السلام و اوصیا و انبیا
در حالت ... محمد بود با تو چیزی آن جلال گشت و کیا ... کی
تکبیره و جمالات دیدار آن در شب که ... ماه ... از کار
دیده در خشم شده گفتند که خبر را سیدای ما را با ... جبرئیل
از رحمت و اگر ... با آن امر پس خلاف را ترمی کنیم که شنید
فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر گفته ... کنید ما را ...
حسین را ... اگر ... ما کند دست از او بر سیدام
و اگر لعنت کند ما از ... کشته ... گفتند از ...
رنگهای عرش و صدای گریه ... حضرت فاطمه عرش که ...
خداوند محمد حسین که راضی ... و ... اگر راضی
... از ... و ... از ... گفتیم
... رضای ... خداوند محمد ... نمی
کو

شود که برضای تو ... و مادر و ... تو ... از ...
پس خداوند ... فرموده ... حمد ... بمضمون
ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة
جبرئیل ... این کتاب ... بلوح بروح القدس امر فرمود ... را
... در ... چون ... حضرت ... کریست و فرمود ...
... در ... مهر ... پس ...
آورده ... حضرت فرمود ... حضرت
... فرمود ... حضرت ... گریست و مهر کرد پس ...
... حضرت فاطمه آورده ... اعظم ... بمضمون ... مطلع
شد ... چون بهوش آمد ... گریست و ... بلا
واحیینا واقرة عیننا و مهر کرد پس ... حضرت امام
حسن آورد ... مهر کرد ... اعظم
آورده ... مهر کرد پس روح القدس کتاب را
گرفته ... در ... شهید ...

در میان [illegible] بر کفار [illegible] بلند شده [illegible]
که به در آمده و عرض کردند [illegible] فرستاد [illegible]
[illegible] العهد نامه از آسمان [illegible] العهد نامه را گشود
دید بر پشت آن نوشته یا حسین حبیبی ما [illegible] ترا [illegible] شهادت
پس اگر میخواهی [illegible] کنیم حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم [illegible]

توصیف فرمودن حضرت امیر المؤمنین فی الجمله از
شأن خود را در رجز خواندن امام حسین ع در کربلا

قوله تعالی یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی
وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله
اتقیکم الحدیث نزول آیه چون حضرت رسول ص فتح مکه [illegible] بلال
[illegible]
جمعی در غیبت [illegible]

بالا

یا محمد [illegible]
[illegible]
[illegible] تغیر [illegible]
[illegible] محمد [illegible]
[illegible] جبرئیل نازل شد و پیغمبر را از این کیفیت خبر داد [illegible] آنحضرت
[illegible]
[illegible] این آیه نازل شد یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر
و انثی [illegible]
[illegible]
[illegible]
جعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا [illegible]
وقبیلها [illegible] وقبیله [illegible]
ان اکرمکم عند الله اتقیکم [illegible]
[illegible]

شاکی ہو کر کہا کہ دریافت نیکہ ظاہر ہوا شیعوں کا اس شہر تعریف حضرت اکرم

حسین ع کہ شبیہ تھے روز حضرت امیر ع حضرت حضرت رسول شبیہ

تھے وہ شبیہ شاہ شہیدان احتشام شبیہ امیر بزرگوار کو دیکھ جیسے ہی [illegible]

سلام کو جواب شنید اوقت حضرت رسول ا دو لاو در کی شبیہ

پرواز ہمہ بجرفت شکستہ [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]

[illegible] ؛ [illegible] دلدار دیر انچہ [illegible] حضرت امیر ع

عرض کی یا محمد اتحب ولدی هذا حضرت نے فرمایا

کیف لا احبه وهو عضو من اعضائی و حبیب قلبی

وقرة عینی حضرت امیر المومنین نے عرض کی ایّنا احب الیک

پس امام مظلوم کو یا ابتاه من کان اعلی شرفا فهو احب

الی رسول الله ؛ [illegible] ؛ [illegible]

[illegible] فرد [illegible] ملک [illegible]

[illegible] انا خیر [illegible] یا حسین [illegible] فخر [illegible]

عرض کی نعم ان شئت [illegible] تو حضرت فرمایا

مرثیہ

منم امیر

منم امیر مومنان و سید اہل ایمان منم ساقی حوض کوثر ولدا منم سید

افصح اوصیا یا اگر بزرگی کہ [illegible] از حوض کوثر سیراب

کند منم قسیم جنت و نار منم قاطع [illegible] منم مقام [illegible]

[illegible] منم [illegible] در جہنم اندازم منم [illegible]

[illegible] منم رسانید [illegible] واقعہ منم

ابن عم رسول منم زوج بتول منم والد ائمہ معصومین [illegible]

[illegible] منم شجرہ [illegible] منم [illegible]

[illegible] منم کلمہ [illegible] منم حجۃ [illegible] منم [illegible] علوم [illegible]

[illegible] منم حبل المتین منم عروة

الوثقیٰ [illegible] منم قطرہ [illegible] از بحر علوم [illegible]

[illegible] عالم [illegible] از علوم [illegible] منم

[illegible] جمیع آدمیان و جن و ملک و فلک لازم و واجب

منم [illegible] ولایت [illegible] عالم [illegible] انبیا و اوصیا گرفت

ولایت [illegible] منم [illegible]

دنیا و دین ما از شماست چنانکه هم زهرا که منم مرحمت ثقلین

قسمت شود مرا به دنیا حج و زن به توبه گناهکاران قسمت شود مرا تبار [illegible] منم

حیّ علی الصلوة منم حیّ علی الفلاح منم حیّ علی خیر العمل [illegible]

چه با حرکت بکنند مرا [illegible] ارزان [illegible] مر بگم [illegible]

درخت [illegible] نطفه [illegible] درخت نیز [illegible]

نطفه در رحم منعقد شود مرا گفته [illegible] طفلی تبدیل شود مرا [illegible]

[illegible] روح احمدی قبض بکنند مرا ساعت جمع [illegible] ماه طلوع بکند

مرا [illegible] منم [illegible] ولد آدم منم سیّد اولاد ابراهیم منم

فخر [illegible] عبد المطلب منم امام الهاشم منم قرة العین ابی طالب

منم [illegible] غالب منم امام المشارق و المغارب منم [illegible]

منم غالب کل غالب منم علی ابن ابی طالب ع پس حضرت [illegible]

فرمودند یا حسین آیا شنیدی این است چه فرمود [illegible] خداوند

مجموع الخیر [illegible] فرمود [illegible] یک فضیلت [illegible] فضیلت

[illegible] عطش [illegible] از آنچه بیان فرمود [illegible] اعظم

[illegible]

عرض کرد الحمد لله الذی فضّلنا علی کثیر من عباده

پس حضرت رسالت [illegible] فرمود یا حسین [illegible] اعظم

عرض کرد یا ابتاه ما ذکرت من فضلک فانت صادق

امین اگر ما [illegible] چند کلمه عرض کنم [illegible] عفو

کو انا الحسین بن علی بن ابی طالب ع پدرم [illegible]

و جدّم [illegible] از مادرم فاطمه [illegible] و شریف تر

[illegible] زیاده تر [illegible]

[illegible]

[illegible]

و صدای [illegible] گریه بلند کرد حضرت امیر ع [illegible]

[illegible] خدا [illegible]

[illegible] حضرت سید الشهدا [illegible]

[illegible] بیان فرمود [illegible]

در روز عاشوراء [illegible] تنها در میان میدان [illegible]

که به صفیر صوت [illegible] برسید امروز [illegible] و مرحبا [illegible]

کند دل آب [illegible] و روز [illegible] شب می [illegible] اگر [illegible] دارید و [illegible]

امروز [illegible] اعتقاد دارید [illegible] کنید آخر نه [illegible]

شیر خدا ام آخر نه [illegible] بر [illegible] می [illegible]

بر کتف [illegible] نشانید [illegible] حضرت رسالت [illegible]

که حسین منی و انا من حسین آخر نه [illegible]

وای [illegible] است [illegible] وای [illegible]

[illegible] و این [illegible] شهید [illegible]

[illegible] از [illegible] است [illegible]

[illegible] و آه [illegible] کشید و

[illegible] آراید اگر [illegible] سر [illegible]

[illegible] بر [illegible] بر [illegible]

[illegible] : [illegible] :

سر [illegible] :

[illegible]

گذشتم از سر [illegible] : [illegible]

[illegible] نید [illegible] رسید

[illegible] کباب [illegible] بلا [illegible]

سیراب [illegible] تشنه اند : بخیمه حضرت زین العابدین

غش کرده سکینه [illegible] از گریه العطش کرده : بخیمه [illegible]

[illegible] : [illegible]

شیعه [illegible] : [illegible] جفا [illegible]

[illegible] : [illegible] : [illegible]

[illegible] : [illegible] : [illegible]

[illegible] : [illegible] : [illegible]

کنید [illegible] کنید [illegible]

[illegible] در مجلس [illegible]

[illegible]

[illegible] العلی العظیم

حجت و بیست و دویم در بیان آوردن جبرئیل جامهٔ بهشت
از برای حسنین ع و سوال کردن آن دو بزرگوار بوجه
احمد مختار و رنگ خواستن حضرت سید الشهدا
در کربلا قوله تعالی و اذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا
علیها آباءنا شان نزول این آیت در مردمیست که در اعراب عریان طواف
میکردند و عورت خود را برهنه میکردند و میگفتند ما طواف خانه خدا میکنیم
زیرا که خداوند ما را امر فرموده تا جامه را در وقت که طواف میکنیم دور
چیزی میشد که آن عورت را پوشیده بود از برای عمل خیر طواف میکردند
که چیزی را بسته و بیرون می‌خواندند پس بعضی از آن امر در عورت بعضی
همه آن ظاهر میشود و آنچه ظاهر میشود مثل عمل ما چون طواف بعضی
از آن را پوشیده صحیح نمیدانم چیزی را که الله مسلمانان از آن
لذت که در آن کشند و از آن خود را باید قسم بخورند و در عورت
آن پیش میکنیم ... از این آیه معلوم شد و اذا فعلوا فاحشة چه کنند
کفار ... را تا آنکه چون کشف عورت از اطراف قالوا وجدنا
علیها

علیها آباءنا گویند ما یافتیم آبا را بر تقلید کردن پدران خود با آنکه عمل زشت
والله امرنا بها خداوند امر فرموده ما را بر این کار زشت پس ان
احتجاج باطل است زیرا که اگر از روی تقلید است که هم آن را
معصیت است و خدا فرمود قل ان الله لا یأمر بالفحشاء
اینکه خدا امر فرموده چگونه سنت الهی جاری شده بر امر
کنند به کارهای زشت اتقولون علی الله ما لا تعلمون آیا میگویید بر خدا
آنچه را که نمیدانید یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل
مسجد ای فرزندان آدم فرا گیرید جامه‌های خود را در هنگام هر نماز
نماز مستحب است بعضی جامه‌های نیکو ... نماز زینت
حضرت امام جعفر ع در وقت نماز جامه‌های نیکو می‌پوشید و میفرمود
ان الله جمیل و یحب الجمال ... است ... محل
شمع و ... بوی خوش ... چنانچه از حضرت امام محمد باقر روایت
در مکه ... در روز جمعه ... رفتن
مصلی ... در بعضی از کتب معتبره منقول ...

بود حسنین خدمت حضرت رسالت آمده عرض کردند یا جدّا عرض ما
اینست امروز روز عید است اطفال عرب همه جامه‌های نو در بر دارند ما جامه
نو نداریم از خیاط عیدی جامه نمیخواهیم در این روز در خدمت آن حضرت
جامه نو نبود لایق شان ایشان باشد حضرت رسول متفکر بودند جبرئیل نازل
چه گوئید در این یک مرتبه جبرئیل از غیب اطلاع حبیب نازل شد و دو حلّه
سفید از حلّه‌های بهشت آورد حضرت مصطفی ایشان فرمودند نور دیدگان
بپوشید از جامه‌های بهشت در عالم غیب است که دوخته‌اند چون حسنین نظر
سفید است عرض کردند یا جدّاه اطفال عرب همه جامه‌های رنگین در بر دارند
ما نیز جامه‌های الوان میخواهیم باز حضرت متفکر بود جبرئیل باز نازل
شد و فرمود یا محمد طشت و ابریق حاضر کنید جبرئیل آب میریخت و
حضرت رسول دست مبارک میمالید امام جامه حضرت امام حسن را در طشت
کرد الحمد فرمودند نور دیده چه رنگ میخواهی عرض کرد یا جدّاه رنگ
سبز را میخواهم پس آنجامه سبز شد به اعجاز آن جامه مظلوم کربلا
در طشت کرد فرمودند ای نور دیده چه رنگ را میخواهی عرض
کرد سرخ را

کرد رنگ سرخ را میخواهم پس آنجامه سرخ گردید پس ایشان در بر کرد و
جامه بر تن مبارک پوشیدند و خوشحال شدند بعضی نیز گفته‌اند که چون
بود این حرف گفتند یا جدّاه اطفال عرب همه ناقه‌ها دارند و ما ندارند
سوار میشوند ما هم ناقه میخواهیم حضرت فرمودند که بابا جان بیائید من
ناقه شما میباشم پس یکی بالای دوش راست و دیگری بالای دوش
چپ سوار کرده عرض کردند ناقه‌های اطفال عرب همه مهار دارند
این بیست میگیرند که مهار ناقه ما حضرت گیسوی مبارک یکی را به دست
امام حسن ۴ و یکی را به دست امام حسین ۴ دادند و فرمودند این مهار
ناقه شما پس باز عرض کردند یا جدّاه ناقه‌های اطفال عرب
همه غوغا میکنند چگونه ناقه صدا نمیکند حضرت رو به امام حسن
کرده سه دفعه فرمودند الهی بحق الحسن ۴ العفو پس رو به امام حسین ۴
کرده فرمودند سه دفعه الهی بحق الحسین ۴ العفو در این حال جبرئیل
نازل شده عرض کرد یا محمد ص پروردگار عالم سلام میرساند و میگوید اگر
بار دیگر العفو بگوئی آتش جهنم خاموش میشود از این جهت است

از حضرت امام جعفر صادق فرمودند

و سبب ابتلای بود در ظهر عاشورا جمیع امام مظلوم بمیدان انفرد تنها بود
مظلوم آمد چنانچه راجع گرگان رحمت میکند جمال باشکوه هر کو جای

برامن نتابید ز خدای | ز کفی برون گشت از آستین
دگر بار دست جوان آفرین | عیان گشت مانند پنجه روزگار
علی آشکارا بکف ذوالفقار | تن لشکر شام افتاد ز کف
بنوعی عجب اعجاز کو | در عالم طغیت وجود من است
وجود در عالم به بعد من است | جز یکی [illegible] پنهان است
مرد آدم به پا عهد پیمان است | منم علت غایی روزگار
برازی کند روزگار افتخار | منم آنکه بر آستانم جهان
رسالت نعمت روح الامین | منم سنی [illegible] گنهکار
زمی مرتضی گفتار آشکار | منم [illegible] داد آن [illegible]

منم خلق

منم خلقه گوش عرش برین | منم نوری از نور انگیخته منم لعل از [illegible]
نبود جز خیر البشر مادرم | [illegible] ساقی کوثر منم
آنکه فخر موجودات منم | [illegible] [illegible] المین
که بهر حسینم جان در تن است | منم از حسن و حسین ارم است
همانا شنیدی که در روز [illegible] | بر [illegible] محمد
ارادم خواستم ناقه راهوار | به دوش [illegible] کنم سوار
به دوش دگر [illegible] جان حسین | بگفتم [illegible] ای [illegible]
جهاری است در ناقه بر سوار | حیدا ناقه ما [illegible]
پیمبر چو گفت [illegible] | دو گیسوی [illegible] از جبین [illegible]
یکی را شنیدی سوی حسن | یکی را عطا کو [illegible] من
گر [illegible] ما هر [illegible] او | [illegible] [illegible]
دگر [illegible] | [illegible] [illegible]
نبود ناقه های عرب [illegible] رود | حیدا ناقه ما [illegible] رود
رها [illegible] نگشت در هر دله | [illegible] [illegible]

دگر بار گفتم بآن نامدار | که ای مایه عفو پروردگار
که عفو [illegible] ما تهی [illegible] | چرا تو فرو بسته لب
پیمبر به بالا بر آمد چو دست | لبی چون [illegible] او به بالا دو بست
بالماس گفتا [illegible] | خدا را با خواند و العفو گفت
چو بار دگر ذکر [illegible] راز گو | بالعفو گفتا [illegible] باز کرد
نه آله از گنهکار حجاب | بجبریل [illegible] جهت [illegible]
که آمد بیوی زمین آروی | به پیغمبر [illegible] گو
که گیا [illegible] گشت به [illegible] | بالعفو گفتا [illegible] و جان
بحق در فرزند خانه [illegible] | محمد [illegible] خانه [illegible]
تو ای [illegible] گشته [illegible] | الیه که خلق [illegible] هم خدای
از این ورطه گذار [illegible] | [illegible] در [illegible]
[illegible] محمد [illegible] | [illegible] همه [illegible]
تو این [illegible] خلق [illegible] | [illegible] خلق [illegible]
[illegible] | [illegible]

با حلی

باحیات قصه دراز کنم با به سبب [illegible] شد بیان [illegible] حضرت
فرمود حیات [illegible] که [illegible] الرحمن [illegible] اللذ [illegible] العظیم
العظیم [illegible] و [illegible] در بیان حدیث کساء
مباهله و حرز خوانی حضرت سید الشهداء [illegible]
قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل
البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی نیست خواهد خدا [illegible]
از شما [illegible] ای اهل بیت پیغمبر [illegible] گناه شما را [illegible]
ای اهل بیت پیغمبر [illegible] تعلق گرفته [illegible] خطیئات [illegible]
از شما دور [illegible] عصمت شما [illegible]
و از کبیره و صغیره [illegible] معصوم [illegible] زمان نزول این آیه [illegible]
عصمت [illegible] فاطمه زهرا [illegible] که [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] که [illegible] ضعف [illegible]
عرض [illegible] ضعف [illegible] فرمود [illegible]
[illegible]

به نزد او آمدم و در آن حسن مطهر پدر بزرگوارم را شناسیدم و نظر بروی آن
بزرگوار کردم که مانند ماه شب چهارده میدرخشید پس عرض کردم درود بر
فرزندم امام حسن داخل شد و گفت السلام علیک یا اماه من در جواب گفتم
فقال یا اماه انی اشم رائحة طیبة کانها رائحة جدی رسول
الله پس گفت ای مادر بدرستیکه من بوی خوشی استشمام میکنم که گویا
بوی جدم رسول خدا است گفتم بلی نزد تو جد بزرگوارت در زیر عبا
خوابیده است پس حضرت امام حسن ع نزدیک عبا رفته عرض کرد
السلام علیک یا جداه یا رسول الله میدهی که در زیر عبا آیم حضرت
فرمودند یا رسول الله و آمدم ای عزیزم داخل شو پس حضرت امام حسن ع
داخل شد در زیر عبا در آغوش جد بزرگوارش آرام گرفت پس لحظه
نگذشت که فرزندم حسین ع داخل شد گفت السلام علیک یا اماه من در
جواب گفتم و علیک السلام یا قرة عینی پس عرض کرد ای مادر بوی خوشی
میشنوم مانند بوی جدم رسول خدا گفتم بلی ای عزیزم اینک جد بزرگوارت
و برادرت در زیر عبا خوابیده اند پس فرزندم حسین ع نزدیک
عبا آمد

عبا آمد عرض کرد السلام علیک یا جداه یا رسول الله میدهی که
داخل شوم در زیر عبا حضرت فرمودند بلی و آمدم تو را داخل شو ای
فرمودند یا بنت ای دلیل داخل شو پدرم و مادرم فدایت باد
پس داخل شد در زیر عبا برادرش و الد حسنین سید اوصیا نزد
علی بن ابی طالب ع داخل شد و فرمود انی اشم رائحة
طیبة کانها رائحة ابن عمی رسول الله بدرستیکه من بوی خوشی
میشنوم مثل بوی پسر عمم رسول خدا در جواب گفتم بلی اینک
آن بزرگوار و هم دو فرزندت در زیر عبا خوابیده اند آنحضرت نزدیک
عبا رفت و گفت السلام علیک یا رسول الله آیا اذن میدهی ای
آیا داخل شوم در زیر عبا حضرت فرمودند داخل شو یا علی پس
داخل شد پس من نزدیک عبا رفتم عرض کردم یا ابتاه السلام علیک
یا رسول الله ای حضرت حبیب الله ... پس عرض کردم
یا ابتاه یا رسول الله میدهی که بیایم در زیر عبا فرمود
ای فاطمه ای نور دیده ام داخل شو پس داخل شدم

جمع این پنج تن بعد تحت زیر عبا جمع شدند بلا امر خروش از اهل زمان

ملائکه کنت الا تر از افلاک حضرت فرمودش اهل ابر شد

ترک ملک ... پس از جانب خداوند تعالی جل شانه

بملائکت ندا از برا رسید یا ملائکتی وسکان سمواتی انی

ما خلقت سماء مبنیة ولا ارضا مدحیة ولا قمرا ولا [شمسا]

مضیئة ولا فلکا یدور ولا بحرا یجری ولا فلکا یسری

الا فی محبة هؤلاء الخمسة الذین هم تحت الکساء

یعنی ای ملائکه من و ای ساکنان آسمانهای من بدرستیکه من نه خلقت آسمانها که

کشیده ام و نه زمین گسترده ام و نه ماه و نه خورشید درخشنده و نه ستاره

افلاک را در گردشنده اند و نه دریا که در جاری شوند و نه کشتی رونده

کنند بت مگر بمحبت این پنج تن بزرگوار که در زیر عبا قرار گرفته اند

پس جبرئیل عرض کرد یا رب و من تحت الکساء ندا رسید

فاطمة وابوها وبعلها وبنوها فاطمه است و پدر فاطمه و شوهر فاطمه

و پسر فاطمه اهل بیت النبوة ومعدن الرسالة ایشانند

بعزت و جلال

بعزت و جلالم که برسالت ... خداوند عالم مرا بحضرت ... فاطمه

اصل قرار دهیم و دنیا ... فرح نمینمایم چه عذر خواهند ...

در ... نفرستند و ... اوقات کرده ...

مجروح نمودند پس جبرئیل عرض کرد که ای پروردگار ...

اذن بدهی که من بزمین روم در زیر عبا بروم و با ایشان مصاحب شوم از جانب خداوند

عالم مأمور شد پس جبرئیل نازل شده به بالای سر ایشان ایستاد و عرض کرد

السلام علیک یا رسول الله خداوند عالم ترا سلام میرساند

و مخصوص میگرداند بتحیت و اکرام ... خلق نکردم ... آسمانها و زمینها و ماه و خورشید

و دریا و کشتی مگر بمحبت شما ... [illegible]

... رخصت ... شما ... در زیر این عبا باشم ... [illegible]

سید ... حضرت رسالت ... [illegible]

عرض کرد خداوند ... میفرماید انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس

اهل البیت ویطهرکم تطهیرا ... [illegible]

... حضرت فاطمه ... [illegible]

منظور و شد و دلالت در خدمت صاحب [illegible] بزرگوار برجگاهی ربابه از حلب [illegible]

اهلبیت فاطمه سلام الله علیها استند در خانه معصومه سوختند و اهلبیت او را کشتند

و لیکن در خانه خانه‌اش شده در حدیث وارد شده است در جمیع جبرئیل

در زیر عبا داخل شده حضرت فاطمه از آن سخن [illegible] نشسته بجای دیگر

نقل فرموده‌اند از جلالت و عظمت در [illegible] که [illegible] بزرگوار [illegible]

در [illegible] در عالم [illegible] حضرت فرمود الحمد لله السلام [illegible]

در جمیع [illegible] پس [illegible] بنی امیه [illegible] از شهدای حضرت

با شمشیرهای برهنه در بیابان [illegible] فاطمه [illegible] رسید

بحر سکینه کشید [illegible] گریبان [illegible] خیمه‌های آل

آتش زدند [illegible] کلاه [illegible] شهر شام

[illegible] شهر بشهر [illegible] گردانیدند [illegible] حبیب [illegible]

این شد [illegible] حضرت امیر [illegible] فضیلت [illegible]

[illegible] زیر عبا [illegible] عالم حضرت فرمودند [illegible]

[illegible] از [illegible] ذکر [illegible] در مجلسی از مجالس [illegible]

اینکه

زمانی در [illegible] نشسته [illegible] ملائکه نازل [illegible] رحمت

و احاطه میکنند در اطراف ایشان ملائکه و استغفار میکنند برای ایشان تا آنکه

متفرق شوند چنانچه حضرت امیر [illegible] شنیده فرمودند [illegible] استغفار [illegible]

شده [illegible] بر [illegible] فرمودند [illegible] الکلام [illegible]

[illegible] ذکر مصیبت [illegible] در مجلسی از مجالس [illegible]

آنکه اگر در آن مجلس [illegible] مهموم [illegible] شده [illegible] غم

[illegible] حاجت [illegible] آنکه حاجت او را روا کنند

لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حدیث [illegible] فصل چهارم

در بیان انداختن حضرت ابراهیم را در آتش

و تشبیهات حال او با حضرت سید الشهداء قوله

تعالی قالوا حرقوه وانصروا آلهتکم ان کنتم فاعلین

[illegible] آنکه حضرت ابراهیم بتهای نمرود را شکست [illegible] بستند

او را [illegible] عقوبت آتش [illegible]

[illegible] ابراهیم اگر [illegible]

خود را در جای دیگر نشیمن ساختند قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي
الْجَحِيمِ کشیدند و مرحله خود را در بنا کنند بلکه بر حضرت ابراهیم [illegible]
آتش در آن بر زنند و از اطراف و بمنجنیق اندازند و در آتش نمرود [illegible]
مجلسی حضرت صادق ع فرموده که رسول حضرت ابراهیم [illegible]
نمرود است و اصحاب او که بکشتن حضرت ابراهیم راضی شدند همه حرام
زاده بودند و فرمود [illegible] همه حلال زاده بودند [illegible]
[illegible] را بگذارد و ساعت را جمع کن و حکم بقتلش [illegible]
زیرا که راضی بکشتن پیغمبر و امام نشود مگر ولد زنا [illegible]
حبس کرد حضرت ابراهیم را و جمع نمود [illegible] از آتش و فرود [illegible]
و فقیر جمع کردند همه [illegible] بعضی با چهار پای و بعضی [illegible]
تا چهار ماه همه جمع کردند بودی [illegible] همه [illegible] کشیدند
آتش و حضرت ابراهیم را [illegible] شد [illegible]
همه [illegible] آتش بجوی بود [illegible] از حرارت [illegible]
آتش از [illegible] اگر مرغی [illegible] هیچ مرغی

در اطراف آتش پرواز نمی کرد پس حضرت ابراهیم را از ان
پرون [illegible] مجلسی از [illegible] و طپانچه بر روی ابراهیم
[illegible] که [illegible] ابراهیم [illegible] در [illegible]
از آسمان [illegible] طپانچه [illegible] نفر [illegible]
خروش [illegible] ابراهیم [illegible] طپانچه [illegible]
ابراهیم [illegible] طپانچه [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] طپانچه [illegible] ابراهیم
سکینه [illegible] حضرت ابراهیم
از [illegible] بر [illegible] شیطان [illegible] بر [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible]
گفت اگرچه [illegible]
[illegible] آب [illegible] حضرت ابراهیم [illegible]

تشنه‌ام آبم دهید گفتند که در روز رستاخیز امام مظلوم مکرر باواز بلند فرمود

که چه بسیار تشنه‌ام امروز جگرم سوخت کاسه آب دهید تا در گرمی

محشر برهید هیچ کس آن بزرگوار را جواب نگفت چه جای آب پس

حضرت ابراهیم را به تعلیم شیطان در منجنیق نهادند خواستند در آتش

اندازند فریاد و فغان از ملائکه و حمله عرش بلند شد که پرسان اگر

ابراهیم را سر بگیر در آتش [illegible] ملائکه گریستند تا چه بود حال

ملائکه وقتی که جناب سید الشهدا با تن پاره پاره از زین بر خاک

بر روی ریگ گرم کربلا افتاد پس ملائکه عرض کردند خداوندا این یکی

از اولاد آدم [illegible] [illegible] [illegible] تو است [illegible]

الان میخواهند اورا بکشند [illegible] اورا یاری کنیم خطاب

[illegible] اورا یاری کنید پس ملک البحار

[illegible] [illegible] یکی [illegible] ملک [illegible]

تا اورا یاری کنیم [illegible] ملک الجبال بر کوه‌ها [illegible]

[illegible] که مرکز [illegible] عرض کرد [illegible] که [illegible]

یکدیگر بهم اینقدر را فرمودند که از برای صاحب [illegible] تا [illegible]

چنانچه وقتی که حضرت امام مظلوم از پشت زین بر زمین افتاد روایت است که چنین کرد

ارکان [illegible] الکعبه [illegible] و عرض کرد یا حجة الله علی خلقه

[illegible] [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] در دست داشت حضرت [illegible] [illegible] [illegible]

در [illegible] آه وقتی که ابراهیم را در منجنیق [illegible] جبرئیل

نازل شد و نعره زد که [illegible] الله هیچ حاجت داری روایت

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تسلیم [illegible] روایت [illegible] عرض کرد یا الله یا واحد یا احد

یا صمد یا من لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا

احد نجنی من النار [illegible] [illegible] [illegible] عرض کرد

[illegible] صبراً علی قضائك لا معبود سواك

یا غیاث المستغیثین [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] لا اله الا الله محمد رسول الله

لاحول ولا قوة الا بالله فوضت امری الی

الله خدا حی گو با ابراهیم که این آتش را درست کن که خس آتش را بر تو

برد و سلامت میکنم و حضرت ابراهیم آن آتش را درست گو پس گفتیم

یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم الا ابراهیم

از منجنیق جدا شده در آتش افتاد آتش از ابراهیم آمد در دست گو [illegible]

حسین یک آتش در دست داشت وقتی که آن بزرگوار را تشنه لب

بعد از شهادت بطعم آتش بجبل ابن سلیم الکفت المظلم سوخته که

آتش را بر تن امام بدست لعنه ملعون علیه عالم متمکن

کو همه ابراهیم در پایت آتش برکی و در تن زخم و یکی

روایت روضة الصفا عالمه یاری ابراهیم که آتش بر زمین

سینه و جبین صفحه فاخر از طبقهای بهشت آمده بود

ابراهیم دشمنیه در اطراف جای نشسته و جشمه آب

خرم گل اطهار و باجبین منعت صحیت تنه و ملک ایستاد

مأمور صبح و شام طبقهای لطیف بهشت میآمد الا مظلوم در آتش

از هو رمیجب نشسته امام مظلوم با همه زخم و زردی رنگ کربلا

افتاده اگرچه جهای درختان و دیده جایی سایه بانی کشیده بود و در اطراف

نهرهای آب جاری بود و هر وقت با اطراف خود نگاه میکرد

جبرئیل لشکر که با او صحبت میداشت و ملک طرف [illegible]

طبقهای بهشت را همراه او آمده بود در حالت سر با تمام [illegible]

کشیده امام از عطش امام حسین که در روز عاشورا حسین نظر میکرد

با اطراف خود یک طرف بدنهای صدپاره جوانان هاشمی را همه با شهادت

عباس و اکبر قاسم و یاران و برادران و خویشان و یک طرف لشکر

خونخوار [illegible] اب جملات الاربع دیده نامه العطش زنان

و کودکان از خیمهای حرم گفته بود و از یک طرف عقبه امام

خون باشد لقد قطعوا ایدی کویا

و از یک طرف لشکر عدوان با شمشیرها خون ریزند از اطراف آتش

و هر گاه نظر به بلای کو تشنه خانه زنبور سوراخ سوراخ

نمود لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم حلد و لبلیت

از جوهر

پنجم در بیان وقایع ناقه صالح و تشبیهات او با حضرت سید الشهداء علیه السلام در کربلا

قال الله تعالی والی ثمود اخاهم صالحا قال یا
قوم اعبدوا الله حضرت هست نکته و جهدهای درین
قوم دعوت کرد اجابت ننمودند تا بالاخره رسید که گفتند
هر چیز تو بگوییم اول آنکه تو هر چیز خواهیم سؤال کنیم
تو از خدای خود در حالیکه ناظر هستیم از کلام تو آنچه خواسته باشیم
دویم آنکه اگر خواسته باشیم از عملهای تو سؤال کنیم اگر جواب
ما گفته خدا از شما تو بروی سیر هم چو آنکه از تو ملول شده ایم و تو
نیز از ما ملول و دلتنگ شده ای پس حضرت صالح آنچه گفتند کرد
که در جواب بود گفتند یا صالح از خدای خود سؤال کن که از این
کوه بیرون آورد ناقه سرخ رنگ که ده ماهه آبستن باشد و از پهلو
تا پهلوی دیگرش یک میل باشد پس حضرت صالح مشغول
که وزن آنکه گفتند و دعای عظیم کرد که ظاهر شد و تمام بهمان

صفحه تمام

بهمان صفت مانند ظاهر شد و بعد از آن بچه اش از عقب او
از کوه بیرون آمد در زبان ... ال گفتند یا صالح چه رقم
کوه خدای تو ... از آن ناقه بیرون آید صالح
سؤال کرد در ساعت فرزند از ناقه متولد شد و شروع بچریدن
نمود و ... از حضرت امیر روزی حضرت امیر از کوفه
انگه ... رسید خدا وعده ... بیاورد و از من سؤال ... بپرس
معلوم ... رسول ... پس حضرت دولت در زیر ... محکم
می کنند ... می آوردند ... و این خبر بعمر رسید
با دیگر گفت اگر تو صاحب ... شدی ... عهد رسید ... علی
در ... این خبر بحضرت امیر رسید ... شده
در ... بیست روز دیگر ... چهار ... نشسته بودند اعرابی
آمد و گفت ... پیغمبر است ... گفته اعرابی گفت
... گفت با اعرابی گفت ... صاحب
... سرخ ... چشم ... بلند ... اعرابی

بعمر گفت چگونه مصالحه کنم گفت ای عمر شاهد طلب کن ابوبکر گفت ای زنی

دعوی شاهد داری عمر گفت بهشتی منی بلالی بر رسول خدا گواه بگیرم

با تمام انکه شاهد رسول خدا انکار کنند دیگر هر تو خلیفه و وصی رسول

نیستی پس حضرت سلمان دست عمر را بگرفت خدمت حضرت امیر

آورد عمر سلام کرد حضرت جواب فرمودند عمر گفت یا علی شخص وصی

رسول خدا توئی فرمود بلی صاحب ترا صحبت عمر گفت [illegible] رسول خدا استاد نقض

شد ابلای من قبول کنم حال از تو مطالبه میکنم حضرت فرمودند

لا تو [illegible] بیعت تو همه مسلمانان شده اند عمر گفت چرا این سخن را

خود بر فرمای حضرت از خدمت عقیق گوید بیا همه مسلمانان شده اند

پس حضرت امیر به امام حسن فرمودند با سلمان و عمر بروید [illegible]

موضع [illegible] کنید با صالح جواب [illegible] بگوئید امیر المؤمنین

ابن ابی طالب تو را سلام رسانیده و گفته [illegible] نفر شده [illegible]

پس حبیب [illegible] الحنفیه [illegible] در انطور امام حسن [illegible] صالح

جواب آمد لبیک یا ابن رسول الله پس امام حسن فرمود [illegible] آزادی

سلام [illegible] طلبیدند جواب [illegible] سمعا و طاعة پس زبان [illegible]

شده [illegible] پرورده حضرت امام حسن [illegible] گرفته [illegible]

و آوردند فرمودند پس عمر را پیش کشید [illegible] پس آنچه [illegible]

پرورده آمد [illegible] الله حضرت رسالت [illegible]

[illegible] از نهار [illegible] قطار [illegible] غلامی [illegible] عبد الرسول

عمر حضرت چیزی نوشته به امام حسن داده بود ابن عباس

[illegible] امام حسن رفتیم [illegible] آنحضرت [illegible] رسیدند فرمودند

السلام [illegible] الاتقیاء و انا ابن وصی رسول الله

[illegible] ولدی [illegible] جواب شنیدم کسی گفت لبیک

یا سبط رسول الله و البتول و ابن سید الاوصیاء سمعا

و طاعة ناگاه غلامی ظاهر شد [illegible] و [illegible] ظاهر شد

تا صد نفر [illegible] ظاهر شد [illegible] قطار [illegible] غلامی [illegible] آزادی

خلق بسیاری حاضر بودند [illegible] صدای [illegible] بصورت [illegible]

می گفتند امروز محقق شد [illegible] عمر ابوبکر [illegible]

ولیکن چون ناقه صالح ظاهر شد حضرت صالح فرمود که در میان قوم
و ناقه نوبت قرار دهید چون نوبت ناقه شد آب تمام بخورد و صبح
شیر دهد همه ... شیر ایشان این یک آیه خدا بود حضرت
صالح در باب این فرمود در ... نیست ... ب
در میان ... و ناقه قرار دهند ... آیه دیگر
مظلوم بود ... مکرر ... ایها الناس
میکنم ... در میان سه چیز اینکه کلام خدا را ... بکنید
سنت ... بکنید ... اینکه در
... مظلوم در میان ... آیه ...
فی ثلث خصال اول که لله ... تعالی ...
... اینکه لله ...
... بعلم ... اینکه تمام ...
... اگر ...
... در ... مظلوم ...

این بو

این بود ... هم خواهش کرد تشبعق ماان شهر بتم
ماءٌ عذبٌ فاذکرونی او سمعتم بعذاب ...
فانکونی ... قوم صالح ... سوال ...
طغیان ... گفت ... ناقه ... را بهم ناقه
را پی کند پس نه نفر آمدند بر سر راه ناقه ... که ... آنگاه
که صبح ... ملعون ...
تیری ... ناقه ... پس ملعون دیگر
... ناقه ... قوم صالح
با آن ... راضی نشدند ناقه را ... کشتند صبح
گفت ... ملعون ... گفت ...
... روز ... پس ... وقتی که
...
حصین ابن ...
نشست ... وقتی که ناقه ... قوم صالح

جمعیت کنند هر یک پاره‌ای برداشته و ناقه را گرفتند و احدی از ایشان نماند مگر
آنکه ضربتی باو نزند بغیر شمر در روز عاشورا که جناب سید الشهداء
بر زمین افتاد لشکر اشقیا چهار فرقه شدند و هر فرقه کاری کردند پس
قوم صالح گوشت ناقه را در میان خود قسمت کردند و هیچ کس چیزی نماند مگر آنکه
گوشت آن ناقه را خوردند بغیر شمر روز عاشورا بعد از شهادت آن حضرت
مال و اسباب و خیمه‌گاه آنحضرت را غارت کردند و در میان خود قسمت کردند حتی
از فاطمه دختر سید الشهداء مرویست که چون لشکر کفار اسلام در میان خیام بخیمه
غارت می‌کردند گوشواره در گوش من بود ملعونی خواست ببرد آن لعین در آن
حال گریه میکرد گفتم ای دشمن خدا در میان چرا گریه میکنی گفت چگونه گریه نکنم
حال آنکه دختر رسول خدا را غارت می‌نمایم گفتم اگر میدانی چرا دختر رسول خدا را
پس چرا متعرض من میشوی گفت اگر من متعرض تو نشوم دیگری متعرض
تو خواهد شد پس هر چه در خیام بود بغارت بردند حتی معجر از سر کشیدند
القصه چون طفل ناقه این حال را دید بسوی کوه دوید و سه ناله کشید
در ناله اول گفت یا رب مادرم را کشتند و بر کوچک من رحم نکردند و در ناله

با

یتیم گفت زینب بی پناه و بیکسان بر من غریب بیکس رحم کن و در ناله سیم گفت
یا رب آن قوم مظلوم را بگیر که طفل امام علیه السلام تشنه و دست بسته بر سر نعش
پدر نشسته می‌گفت ای پدر بزرگوار بر من رحم کن پس پدر بزرگوار کنیزان و زنان
برهنه و گرام کافر سنگدل حمله میکرد یتیم که چرا طفل ناقه که بر کوه گریست
استغاثه نمود بسوی آسمان بالا رفت و بکر گریست و حلالیت نمود که طفل امام را
بعد از گریه و ناله‌های بسیار و دلهای پر درد روانه کردند پس صالح فرمود تا سه روز دیگر
عذاب بر شما نازل میشود و از میان ایشان بیرون رفت و فرمودند که غافل مباشید ای اصحاب
در شب و روز بیمار مضطرب بودند آنچه نگفته بودند پس از آنکه عذاب بیاید یا صالح
ما ایمان بیاوریم پس چون آن شب در آن غار آمدند در کمین نشستند که چون
صالح بیرون آید او را بکشند خداوند ملکی را امر فرمود که سنگی بزرگ
فرود آورد و در آن نقب ایشان را بکشت و صالح از میان ایشان بمکان دیگر رفت
پس چون روز سیم شد جبرئیل صیحه‌ای زد که همه ایشان هلاک شدند
در یک لحظه جگرهای ایشان پاره پاره شد جبرئیل سه
مرتبه صیحه زد لعنة الله بر قوم صالح ... در صبح ...

در روز عاشورا در میان زمین و آسمان گفت قتل الامام وابن الامام یعنی
کشتند امام پسر امام ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم جل و [illegible]
[illegible] غسل جهت حضرت امیر [illegible] کیفیت
مالک بن یسر با حضرت امام حسین ع در میدان جنگ
دعا آن بزرگوار فی قوله تعالی ولمن خاف مقام ربه
جنتان تفسیر [illegible] رسیده از [illegible] در تفسیر این آیه
[illegible] که ترک معصیت کند و جای او در بهشت [illegible] و بعضی گویند
کسی که بترسد از آنکه خدا [illegible] حافظ اعمال اوست [illegible] معصیت نکند
او را دو بهشت است یکی جنت عدن و دیگر جنت النعیم و بعضی گویند [illegible]
[illegible] و بعضی گویند یکی از یاقوت سرخ و یکی از زبرجد سبز
و خاک [illegible] عنبر و [illegible] آن دیگر باغ
از باغهای بهشت که هر یکی صد ساله راه باشد و در آن باغ [illegible] و حوریان
باشند فیهما فاکهة و نخل و رمان و در آن دو باغ
میوه های بسیار و خرما و انار باشد و هر یکی از این میوه طعم دیگر بهم رسانند

دیگر میوه

و هر کس میوه را بچیند در موضع او میوه دیگر روید و هر خوشه انگوری
[illegible] باشد چنانچه در سوره واقعه میفرماید وفاکهة کثیرة
لا مقطوعة و لا ممنوعة یعنی میوه بسیار از هر درختی [illegible] نه کم شود و نه
فانی گردد یعنی در هیچ زمانی انقطاع نیابد بخلاف میوه های دنیا که در [illegible]
حفظ آنها [illegible] و از خوردن منع میکنند و میوه های بهشت [illegible]
مگر از برای محمد ص و ائمه هدی [illegible] چنانچه شیخ مفید از انس بن مالک
روایت میکند که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر شتر خود سوار بود
[illegible] و از شتر فرود آمد و فرمود [illegible]
در [illegible] که علی را در آن موضع [illegible]
[illegible]
حضرت امیر [illegible] که رسول خدا [illegible] آن بزرگوار [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] آن بزرگوار [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] جواب [illegible]
موضعی است که [illegible] پیغمبر [illegible]

بر پیغمبری از پیغمبران که در آن گذشته‌اند و تو از همه انبیا بهتر
نیستی میگویم دویم از برای آنست که ایشان را آفریده نه پیغمبران آل که برسول
حضرت رسالت دست مبارک را دراز کرده انگشتان را ... در میان
دو عم گرفت فرمود که چون از سه کاین هر یکیست از هم جدا نمیشوند برای تو
پس می گویم عرض کردم یا رسول الله علی با تو چگونه است فرمود علی با من چنانست
عرض کردم کیفیت این را فرمود که خدای عالم قطره‌ای خلق کرد و در زیر عرش
قبل از آنکه آدم را خلق کند بدو هزار سال و آن آب را در میان دریای
علم در میان لؤلؤ بیضا قرار داد چون آدم را خلق کرد آن آب را از لؤلؤ
بیرون آورد و در صلب آدم جای داد بعد از آن در صلب شیث نقل کرد و همچنین
از صلبی به صلبی نقل میفرمود تا به عبد المطلب رسید پس آنرا دو نصف کرد نصفی
در صلب پدر من و نصف را در صلب عم تو ابو طالب پس من از این
نصفم و علی از نصف دیگر پس علی برادر منست در دنیا و آخرت
و این آیه را تلاوت نمود وهو الذی خلق من الماء بشرا
فجعله نسبا وصهرا وکان ربک قدیرا

...

خدای تعالی مرا با علی خلق کرد و از نور واحد و ما هر دو از یک نوریم
اما در کتاب روضة الفضائل از ابن عباس مرویست که روزی
حضرت رسالت در مسجد نشسته بود جمعی از مهاجر و انصار در خدمت آن
بزرگوار بودند جبرئیل نازل شد و گفت که حبیب من خدای اکبر ترا
سلام میرساند و میفرماید ... که در مقابل ... در دنیا ... جبرئیل
که پس آن بزرگوار ... در مقابل ... نشسته بود باز
جبرئیل حاضر شد و طبقی از طبق آورد و پیش آن بزرگوار گذاشت و عرض
کرد بخورید چون از خوردن فارغ شدند ابریقی و طشتی آورد و عرض
کرد یا رسول الله خداوند ... میفرماید که ... بر روی
فرمودند ... پس ابریق را گرفته بر دست آن بزرگوار آب ریخت
حضرت امیر عرض کرد ... آب ... بر دست تو
فرمودند ... امر شد ... آب
ریخت و قطره از آن آب در طشت نریخت حضرت فرمودند
ملائکه ... آب ... می ریختند

خونبار آن آب می‌نوشیدند سموات بزرگواری در این عمده فرزند و تیر بر سر
داشت در نحو خداوند یاد دارد بود درزند روز نو کفنم و هم بمبارک مصباح عمدة الحج
ابن ملجم ملعون الذی شمشیره در قسمتها پس نمود زیبا از ایوان خانه ملعون چنید
فرق شکافته شد اما فرق حضرت امیر ع ایم فرق حضرت عباس
در وقتیکه بند شد از اسب افتاده بود بروایت منتخب جمیع ارباب
الخصوص مهر تخت که ناگاه تیری لعین و پیکان آن از وی خون در آب
رنگین و بروایت کتاب بیکاله و در سینه آنجناب خورد پس ملعونی
دیگر عمودی بر فرق عباس نهاد و در درجه شهادت گشت و بر زمین افتاد
سیم فرق قاسم ابن الحسن ع که بخته حمید ابن مسلم میگوید چون در لشکر
عمر سعد بودم در قاسم مثل ماه شب چهارده متوجه لشکر عمر سعد شد
پس عمر سعد ازدی گفت بخدا قسم بهر دم من او را بکشم اما اسب
میگذارم گفتم سبحان الله چه میخواهی از او بخدا قسم اگر شمشیر بر روی
بکشد من دست بر ندارم ازو گویم را الغرار او را بهر نهایت طائفه
هم او را گرفته اند و عموی خود ملا شنیده بسیار جنب و ضربتی بر

سر آن مظلوم

سر آن مظلوم زد که فرقش دو نیم گشت و از اسب در غلطید چهارم
فرق علی اکبر بود که بر فرق مبارک آن امام مظلوم بود بروایت سید ابن طاوس
چون بر زمین کربلا قرار گرفته بود ملعونی از قبیله کنده او را مالک
بن یسیر می گفتند ضربتی بر آن امام زد که از آن زیر پرچم سنان چنانچه لات
گفت شمشیرش به فرق مبارک آنحضرت فرو آمد که عمامه آنحضرت
پر از خون شد حضرت فرمود بلکه دست نخوری و نیاشامی با ظالمان
محشور شوی بروایت منتخب بعد از وقایع کربلا ملعون را که بر زمین جنگ گفت
این برنس و این عمامه از جمله است خمیر الهی بسا لشکر از آن پسر کرده و در آن
دیدیک شکست الحسین و ای بر تو حسین علیه السلام کشتی و برنس و عمامه
او را برو کلار او را بخدا قسم که هرگز تو صاحب بخواهم کرد
ملعون خودت سیلی بر آن ضعیفه زد که کنار رفت که دست آن ملعون الزنا
بسیار خوار و سیمار دست آن بالها رفته از ملالحج کوفه
بعد شکسته قطع شد الحمد لله الذی لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

جدول بیست هفتم در بیان مشتق کردن حضرت امام

ماه را بدو مرتبه آثار قیامت ظاهر شدن و فی

الجمله از شهادت سید الشهداء قوله تعالی اقتربت

الساعة وانشق القمر وان یروا آیة ویقولوا سحر

مستمر شان نزول آیه بروایت تفسیر خلاصه گفته اند ابو جهل با جهودی

از جهود که نبوت حضرت پیغمبر رسیده و امشب نیز چهاردهم ماه بود

ابو جهل عرض کرد یا محمد اگر در دعوی خود راستی ماه را دو نیم

کن بفرمان حضرت محمد چه آیه معجزه ابو جهل بعضی گفت اعجاز او از سحر است

قمر نیز در جیب درست ... لیکن ...

همین ... سحر ... واین از او سوال کنیم ... سحر بیاورد یا نی

عیانه ... تا ماه ... که سحر در جهان تاثیر ... و ...

در جهان تصرف نیست ... از ... عاجز ... نقش ... ابو جهل

عرض کرد آنحضرت ماه را ... اشاره ... دعا ... نیم ... شد

باره ... ماه را ... نیمه ... حق ... لطف

دیگر ... ابو جهل عرض کرد اولا ... اشاره کرد ...

بهم کرده

بهم پیوسته شدند هیچ در ایمان او ... ابو جهل گفت محمد چشم ما را سحر

بست و لیکن این ماه را باشق نمود از جماعت ... که از آفاق

می آیند بپرسیم که چنین دیدند یا نه چون از ایشان پرسیدند گفتند ...

شب ماه را به دو نیم دیدیم با وجود آن معجزه ایمان نیاورد ...

که از ... قریش ... انها ... و گفتند ... سحر

پس حق ... این آیه ... اقتربت الساعة وانشق

القمر نوشته ... قیامت ... شکافته شدن ماه دیگر ...

یسئلون عن الساعة ایان مرسیها ... که کفار

قریش از وقوع قیامت از حضرت رسول سوال کردند حضرت رسول

... از حق تعالی سوال می کرد حق تعالی فرمود یا محمد تو را از ...

قیامت ... سوال ... و تو مبعوث ...

تعلیم ... مرتبه ... اول ...

امیر را ... بعث با ابوبکر ... آوردند ...

که ... حضرت ... آوردند ...

خالدی بانان ... ثم از خانه بیرون آمده به مسجد در آمد جنب حضرت

فاطمه نوبنیا ... متوجه حضرت رسیده ... و فرمود

ای گروه غدار ... ثم ... که حق ... که پدرم را ...

بخلق ... که اگر ... از ... کیوان را ... نمیکنم

و ... پدرم را ... درگاه رب الارباب فریاد آوردم

که دریای غضب الهی را بجوش آورم ... از سینه ... کشیدم

که زمین ... داخل ... ارم ...

که ... صالح از ... کلام ... میگویم دیدم ... مسجد

انقلاب ... در آمد ... نور ... غضب

الهی را ... که ... الخلایق ...

... بیرون ... تمام ... نزول

عذاب الهی ... فاطمه ... گشت ... جمع ۱۹

ماه رجب ... که ... حضرت امیر ...

که ... الکتاب ... حضرت ... الله

وما علینا ...

و بالله و علی ملة رسول الله فدت ... الکعبة زبان بازنده

... برج ... ستونها بر هم بلرزید درهای مسجد بر هم ... باد

های سیاه و زرد ... که گردش در آمدند ... چنین ...

... آسمان ... در ... که ... شهید

... پسر عم ... خدا ... افضل ... اشقیا ...

... صالح بن ... پهلوی ... شهید

... آن را ... حیدر کرار گویند

غیر فاطمه از ... : ... تیز ... شاهی ... صالح

اگر غلط کنم عرش بر زمین ... بکار الله ... خوانند از

... آه ... مضطرب ... گوشه ...

... و اخاه و ... واهل

بیتا لیت السماء اطبقت علی الارض و ... الجبال

فذکرت علی السهل ... اهل بیت

کاش آسمانها بر زمین ... صحرا ... شدند

بروایت کار الدنیا ... بعد سه کوه فرمود اتقتلُ الرجلَ ان یقول ربی الله
وانتم تنظرون یعنی شما ... [illegible] ... نظر می کنید این
سه بار ... شروع کرد ... از ... خواندند ...
... پس ... فرمود ... حکم
اما فیکم مسلم یعنی ای ... مسلمان نیست چون
... گفتند ... [illegible] ...
نعوذ بالله ... پس همه ... الله اکبر ... [illegible]
بلرزه درآمد و آسمان تاریک شد و ... ستارها ظاهر شد
و هفت قطره خون از آسمان بارید ... در آسمان ... الحسین
و ملائکه از ... نازل شدند ... بدریاها ... صیحه
کردند یا اهل البحار البسوا ثوب الحرب فان ...
الملوک مذبوح ... دریاها ... شدند ...
بهر شکلی فرزند فاطمه را کشتند بروایت ... [illegible]
... ظلم کشیدند ... [illegible]

سه سال بر تمامه عید فطر و عید اضحی بروایت ملهوف جمع کمال
گفتند عذاب الهی نازل شده و ... باشندی در ... خلق
بسیار از تشنگی ... هلاک شدند بروایت ... [illegible]
گفتند ... [illegible] ... در ... قوم ...
... [illegible] ... پس خبر ... وحی ...
شدند ... انتقام خدا ... لعنة الله علی القوم
الظالمین حین ... هشتم در بیان وفات
حضرت سلیمان ع حکایت کردن ... و احکام
مختصر وصیت امام ع قوله تعالی فلما قضینا علیه الموت
ما دلهم علی موته الا دابة الارض تأکل منسأته
یعنی پس ... قضا کردیم بر سلیمان مرگ ... [illegible]
عصا ... [illegible]
زبان ... اصطلاح ... [illegible]
عصا ... فلما خر تبینت الجن ان لو کانوا یعلمون

الغیب ما لبثوا فی العذاب المهین یعنی پس چون بیفتاد
بر افتاد سلیمان دانستند دیوان و اگر میدانستند اینها علم غیب را درنگ
در این عذاب نمی کردند بدانکه در کتب معتبره روایت شده
که روزی سلیمان با جمیع خواص فرمود که حق تعالی ملکی بی نظیر بخشیده
و سلطنت داده است که لا ینبغی لاحد من بعدی و مسخر کرده است از انس و جن
و دیو و پری و وحوش و طیور و مرغان را و آنچه هست بر سطح
زمین را لیکن با وجود این همه نعمتها یک ساعت هم تنها در عمر
از ایام خود نداشته ام بکر و شادی بکنم امشب میخواهم تنها در قصر
خود شوم و بالای قصر برآیم بسوی ممالک خود نظر کنم کسی را
رخصت نیست که نزد من آید تا برین امر دانسته شوند عیش و شادی کنم
مرا نگذارند (؟) گفته که اتفاقاً همین روز دیگر عصای خود را
در دست گرفته در بلندترین قصر خود بالا رفت و بر عصای
خود تکیه فرمود و نظر میکرد بسوی ملک خود شاد بود ناگهان
خداوند بار عظمت فرمود در اثنای نظرش نگاه (؟) خوش آمد

افتاد از آنکه قصر بسته و هیچ جا راه نداشت فرمود که تو چگونه داخل قصر
که امروز میخواهم تنها باشم بی رخصت که داخل شدی جواب
داد که خداوند این قصر مرا داخل این قصر کرده است و بی رخصت داخل
شدم گفت که خداوند قصر کیست که تو کیستی عرض کرد که ملک
الموت فرمود که برای چه آمدی عرض کرد که بقبض روح تو فرمود که دنیا
با آنچه مامورم عذر نیست زیرا که امروز میخواستم روز شادی من باشد
خداوند نخواست که شادی بی غم بقای او باشد پس همچنانکه
بر عصا تکیه کرده بود قبض روح او نمود همچنان تا یکسال ایستاده
حضرت سلیمان ایستاده نظر می کرد پس ... فتنه شد
کلاب ... اصل ... یکسال ... بعضی گفتند که
جای ... دست و پا ... بعضی بر عصا
تکیه کرده است ... در رحمت نیفتند ...
گفتند ... ارضه ...
بعضی ... حضرت سلیمان ... بعضی ...

حضرت امیر ع قائل شده اند بربوبیت و الوهیت وقتی در حضرت امیر ع با جمعی

یاسر و بسیاری از اصحاب از نهر آب عبور نموده و جماعتی شده بود چون کنار فرات رسیدند نصیر

بکام کرار رانید که ما عبور فرات نمی دانیم لاجرم نه از فرات بگذریم

حضرت امیر ع چون از کلام نصیر این کس مطلع شد به نیت [illegible] معجزه

در لب آب فرات جمجمه [illegible] ع [illegible] پیغمبر ص آنجا رسید و معجزه [illegible]

از نصیریه ادعا به عبور فرات دلالت [illegible] نصیر [illegible] فرات رسید

امیر مومنان آواز برکشید و جمجمه سلاطین از بعث صد هزار جمجمه آواز شنید

در [illegible] جمیع مطلب را سؤال کرده تفصیل [illegible] گفتند جمجمه نام

در فرات [illegible] کرام جمجمه را معبود است نصیر [illegible] دید

آمد [illegible] معجزه جمجمه [illegible] نصیر بار دیگر بر لب آب

فرات آمد جمجمه [illegible] آواز داد [illegible] از آب [illegible]

گفته [illegible] مطلب را گفتند جمجمه [illegible] است

کرام [illegible] سلاطین نصیر گشته بعرض [illegible] حضرت [illegible]

معجزه جمجمه [illegible] سلاطین نصیر بر لب آب [illegible] آواز [illegible]

ادرا

ادرا طبیعه جواب داد که [illegible] رسید نصیر معبر فرات را طبیعه جمجمه گفت که

مرد دیوانه ای از عجایب [illegible] نه کسیکه تمام [illegible] علی را [illegible]

معبر فرات نمیدانند چرا این قدر و [illegible] این بزرگوار [illegible]

از نصیریه [illegible] که [illegible] است که در این دریا مقام دارم و در [illegible]

در حضرت آن حضرت [illegible] نصیر [illegible] اورا [illegible] از [illegible]

بر تبه معروف و [illegible] امام [illegible] بربوبیت الهی قائل شد و عرض کرد

[illegible] در [illegible] حضرت از این معنی [illegible] و اورا [illegible]

نصیر قبول نکرد ناچار اورا [illegible] التماس کردند حضرت دعا کرد نصیر

زنده شد باز اورا [illegible] مرتبه [illegible] تا [illegible]

افزود باز حضرت اورا کشتند تا [illegible] مرتبه [illegible] از آنجاست که طایفه

آن حضرت را خدا [illegible] جمعی [illegible] سلیمان قائل شده اند و لیکن [illegible]

[illegible] سلیمان بعضی [illegible] و [illegible] این [illegible]

[illegible] احتمال [illegible] این است که در حال [illegible] اورا [illegible]

[illegible] حرکت [illegible] چنانچه [illegible]

کرده‌اند وقتی طفلی از حضرت صادق التحیة حضرت باقر علیه السلام در کنار خانه
نشسته بودند هر کس نعل ... هیبت شمع که شیر ... دست بر ... که از
... در پای جان در نهایت ناز ... هر کس دست بر او کرد ...
... لب تشنه ... جگرهای تشنگان از ... مظلوم کربلا ...
... از شهیدان ... اطهر علیه السلام ... تشنگی جان دادند ...
... در سه روز ... شب ... در بیابان ... گرم کربلا ...
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم جدول بیست و نهم در
بیان آمدن جبرئیل در حضور حضرت پیغمبر ص و آمدن جبرئیل
در کربلا قال الله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم یا
ایها المدثر قم فانذر منقول است که حضرت رسول فرمودند
فترت وحی در آن وقت ... می‌رفتم ناگاه آوازی شنیدم که یا محمد
انک رسول الله از جانب چپ و پیش رو ... نظر کردم کسی را
ندیدم بالا نگریستم ... ملک ... آمد ... دیدم
... آسمان بر کرسی نشسته ... عظیم ...

پس وحی

پس وحی بر من نازل شد ... جامه بر سر کشیدم ...
در این اندیشه بودم که از جانب حضرت عزت وحی آمد که یا ایها المدثر
قم فانذر یعنی ای جامه بر سر کشیده برخیز از جای خود و بترسان امت را
... در خدمت آن حضرت می‌آمد و می‌نشست ...
از ابن عباس مرویست که روزی حضرت رسول نشسته و جبرئیل در
طرف راست آن بزرگوار نشسته بود ... علی بن ابی طالب ... پیدا شد
... نظر ... بر حضرت امیر افتاد ...
ابی طالب ... حضرت رسول فرمودند ... آسمانها
... جبرئیل عرض کرد ... پیغمبر ...
... اهل آسمانها معرفت ... از اهل زمین در
... نگفت مگر آنکه ما با او ... آنکه ما
با او ... مگر آنکه ما با او ... یا محمد اگر
... حضرت عیسی ... زکریا ... پادشاهی
سلیمان ... نظر کنی بسوی علی ...

شاید سبب این بوده که حضرت امیر مؤمنان در کوفه بالای منبر فرمودند از من سؤال
کنید پیش از آنکه مرا نیابید در زمین سؤال کنید از راههای آسمان زیرا
من داناترم از شما پس مردی از میان مردم برخاست و عرض کرد یا علی
درین ساعت جبرئیل در کجاست آن حضرت بسوی آسمان نظر کرد
بجانب مشرق و مغرب تفحص کرده بعد فرمودند که جبرئیل بالای عرش است
و از میان مردم پرواز نمود مردم صدا بلند کرده گفتند شهادت میدهیم
که تو وصی رسول خدا هستی و بسیاری از کتب معتبره مذکور است
روزی جبرئیل در خدمت حضرت رسول نشسته بود حضرت امیر
داخل شد پس جبرئیل بجهت تعظیم و تکریم آن حضرت از جای برخاست
حضرت رسول فرمودند سبب این همه تعظیم و تکریم از برای چیست عرض
کرد بواسطه آنکه حق تعلیم بمن دارد فرمودند چه تعلیم عرض کرد یا رسول الله
چون من خلق شدم خطاب از حق تعالی بمن رسید که من انا و من انت
من متحیر ماندم نمیدانستم گفتم انا انا و انت انت یعنی من منم
و تو تویی باز همان خطاب رسید و همان جواب عرض کردم تا چند

دفعه

دفعه تا سه دفعه و هر دفعه میسوختم پر و بالم میریخت در کنار دریا در حضرت افتادم
نزد رسید تا حضرت ستاره گفتی قابل نشدی تا آنکه روزی جوانی سوار دیدم
در نهایت عظمت و جلال با او گفتم خداوند فرمود خبر از من کسی نیست از
روی عظمت و بزرگی و هیبت بیشتر پر و بالم افتاد و سوخت سی هزار سال
تا آنکه بعد از آن روزی مرا طلبید و دست بر بالم کشید و تمام پر و بالم
سالم شد و فرمود آنچه خداوند سؤال کند که من انا و من
انت جواب بگو انت الخالق و انا المخلوق انت الرب
و انا المربوب و انت الحی و انا المیت و انت الباقی
و انا الفانی و انت العزیز الجلیل و انا عبدک الضعیف
الذلیل پس یکمرتبه این کلمه تعلیم فرمود در هفتاد هزار سال قبل
روی ... حضرت رسول فرمودند که آن جوان ... عرض کرد
ستاره هست در کره فلک در هر سی هزار سال یک مرتبه طلوع می کند
و من سی هزار بار او را دیده ام پس جبرئیل عرض کرد با علم و حکمت
تا ... قرب ... سجده ... بیاد ...

رسید در رحمت ما بنا را تو در رحمت بعلمت اطر توبه بعد از تعلیم آن نور حض
کعهم اسم کلامی سزاوار جهت را رسید ولد حق علت خاص کدوم
خبر اما در عوض تعلیم او حکیم را رسید تا خانه نشین کار این خانه و علم قرار داد کدوم
و از این جهت است که پیوسته حبشی در این خانه و علم رمی کند و از بلای
حضرت فاطمه ع دست آتش می کند و کنهار از جمال حسین ع بود فقد گویا
جهت این بزرگوار نخواهد که انّ فی الجنّة نهراً من لبنٍ لعلیٍ
وحسنٍ وحسینٍ فکلّ من کان محبّاً لهم یدخل
الجنّة من غیر حزنٍ و از این جهت بود حبشی در روز عاشورا
در میان قتلگاه با سر و پای برهنه نعره میزد و فریاد و آنچه داد می گفت
چنانچه در کار بیست که حبشی بصورت شخصی در میان قتلگاه
شد و فریادی کرد چون ارواحی می کرد نه از صیحه او تنگ
چگونه صیحه زنم و حال آنکه رحمت خدا است که گاهی نظر بسوی آسمان
میکند و گاهی برادران میکند و می ترسم از آنحضرت بغیر بینه
وجی و رویت ۴ الک شد بعضی میگفتند این چه بود که
بعضی نگفتند

بعضی گفتند این چهار بود که کهیم شنیم از آنکه پسر معاویه حسن بن علی
بن ابی طالب ع پس خروج کرد بر ابن زیاد و بعد بعضی از ایشان مقتل
مذکور است حج زینب خواتین آن حال ع و بر نجیبه که هر زبانی ام ای
و عرض کرد ایعزیزه بکلو سبب جهت که بیل در زلزال است تو
حجت خدای ع و از همه کار الکاری نفرات حسنیم در کجاست و چه
حالت است فرمود چادر بر سر کن و بندهای او را محکم ببند و مستعد
سیری باش که پدرم را کشتند زینب خواتین فرمود می بینم او را
قتلگاه خون آلود با ناله و آه در گریه و زاری است آن ایکت و گریه شد
از صحبت فرمود ای عمه این کهوار جناب پدرم حسین است
در گریه میکند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حتی که بی وسی
میبایست هر حیوان بر صاحب خود سخن گفتن است
حضرت امیر مؤمنان ع با الخصوص سخن گفتن در حج
در کربلا قال الله تعالى اولم یروا انّا خلقنا لهم
ممّا عملت ایدینا انعاماً فهم لها مالکون نعم الخ

نمی پسندند [illegible] فرا دام بالمره اینکه گفته شد نهایت غیرت [illegible]

واسطه شرکا دیدار یعنی بلکه منفعت دیگر نیز بعد [illegible] فرمود لهم انعاما

حیوانات پس ایشان مالکند آنها را [illegible] و [illegible] کلام معنی کلام

[illegible] است [illegible] چرا این [illegible] به دست خود ساخته ام [illegible]

دیگری یاری [illegible] حاصل معنی آنکه بسیاری از [illegible] این چهار

پایان [illegible] ایشان [illegible] و گاو و حمار [illegible] ایشانرا

بتصرف خود در آورده اند وذللناها لهم یعنی

رام گردانیدیم آنها را برای ایشان فمنها رکوبهم [illegible] بعضی

از آنها مرکب ایشانست [illegible] بر آنها سوار [illegible] مثل اسب و

شتر [illegible] و حمار ومنها یأکلون [illegible] از آنها غذای

ایشان مثل گوسفند و گاو و شتر [illegible] خلاصه آنکه خداوند از آنها

نعمت می [illegible] و از طرف [illegible] بیت [illegible]

خود [illegible] الله [illegible] از [illegible] نکند [illegible]

[illegible]

دامن

دامن [illegible] مهیا [illegible] چهارم [illegible] واقع [illegible] پنج

[illegible] تسبیح خدا میکنند [illegible]

عرض کند [illegible] حضرت [illegible]

از [illegible] و چهار [illegible]

[illegible] این [illegible]

[illegible] این [illegible] خصم [illegible] ظلم [illegible]

[illegible] آمده [illegible]

[illegible] از حضرت صادق [illegible]

[illegible] خدا [illegible]

[illegible] از اینها [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] حضرت امام حسن

[illegible] خدا روانه [illegible] حضرت امیر [illegible]

[illegible] گفته [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] پس حضرت امیر [illegible]

حضرت رسول روایت شده تا آنکه در حرم امیر بحضرت رسول رسیدند
حضرت فاطمه با علی با بچه سبب از جای خود حرکت کرد و عرض
کرد سخنی چند را از حضرت شنیدم تا بر [illegible] و تعلیم حضرت فاطمه علیها
لا راضی نیستی مرا از [illegible] ثانی از [illegible] دیگر آنکه لعنه
از پیغمبری بیت حضرت امیر علیه السلام حرکت [illegible] تا به
گفته که حضرت امیر علیه السلام [illegible] بند پس [illegible] حضرت کرد
و تسبیح کنند بقدر [illegible] و [illegible] بحضیر [illegible]
و آنکه خاک بر روی [illegible] حضرت [illegible] یک [illegible] رسید
اسا لحضرت سر خود را بلند کرد [illegible]
کشی بحضرت رسید و عرض کرد [illegible] در اینجا [illegible]
تو بهتر میدانی از [illegible] حضرت فرمودند [illegible]
بروی حصیر [illegible] روایت شده [illegible] تم الحصیر [illegible]
محکم کرد که [illegible] از [illegible]
دهان [illegible] ان [illegible] رسانید [illegible] بسیار

کرامی است که بپروردگار عالمیان سپردم بر درب مجلس حضرت پیغمبر رفتم
خیر و سلام کردم [illegible] و سلام [illegible]
[illegible] از [illegible] و سلام کردم [illegible] رسیده [illegible]
از پیغمبر [illegible] از [illegible] و از پیغمبر [illegible]
نمانده [illegible] نشستم [illegible]
نوشته عهد نامه بر فرق مبارک آوردم و ادعا می کنندم

حضرت فرمودند مردی [illegible] یعقوب نام که [illegible] پیغمبر بود [illegible]
گریه بجهت [illegible] شکافت [illegible] از [illegible] فرمودند
الحزن بسیار اضطراب که چون یوسف در چاه افکنده [illegible]
در خبر منقول است که روزی حضرت رسول [illegible]
[illegible] ناگاه [illegible] آمده [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] و [illegible]
فرمودند این [illegible] قیمت [illegible]

بجهاد رفتند برابر سوراخ نشستند پس حضرت از آنجا بیرون آمده شتر عرض
کرد السلام علیک یا نبی الرحمة حضرت جواب سلام او را داده گفته شتر
عرض کرد یا رسول الله مرا جمعی کافری بقوم شهر از خانه بیرون آورده بچرا می
بردند و در این جا صحرا که مرا گرفتند ذبح کنند محمد صلی الله علیه و آله
که گفت از عقب ما در بیابان رسول خدا خواهد بود عرض کرد
یا رسول الله مرا آرزوی تو چنین حاجت است ای آنکه بعد از تو زنده شوم
و بگذارند در رقابت مرکب سواری تو شوم حضرت دعا کرد
و حضرت فاطمه آمین گفتند و چون آنحضرت از دنیا رحلت فرمودند
شتر از علف خوردن باز ایستاد اعضایش آمد او را به ببیند چون چشمش
بحضرت فاطمه افتاد عرض کرد السلام علیک یا بنت نبی الرحمة
حضرت فاطمه جواب سلام او را فرمود شتر عرض کرد چون بعد از پیغمبر
آب و علف نخوردم خود حضرت فاطمه نزدیک شتر آمده دید آب از چشم
جاری است سه روز بعد در روز دیگر گرفت شتر جان بسلامت تسلیم نمود
پیغمبر صلی الله علیه و آله بود بدر بیت المقدس بعد از شهادت حضرت امام حسین

بابا

بابا کی ... و زین وار کوی رو بخیمه گاه کرد و گفت الظلیمة
الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها بیرون دوید و از ظلم
بنی امیه گشتند پسر دختر رسول خدا را بیان حضرت علیا مخدره
زینب خاتون صدای این حدیث شنیدند فرمودند نزد سکینه بیرون
آمد دید برخیز او استقبال کن سکینه از خیمه بیرون آمد نظر
الی الفرس عاریاً و السرج خالیاً و پدر را سوار ندید دانست
از پدرش خالی است پس نعره از سر برکشید فریاد برآورد وا محمداه
وا علیاه وا حسیناه پس تمام زنان از خیمه بیرون دویدند و طپانچه
بر صورت میزدند و دور ذوالجناح گرفتند پس طفل کوچکی از
خیمه گاه بیرون آمد دور ذوالجناح می گردید و می گفت هل سقی
ابی ام قتل عطشانا یعنی پدرم را آب دادند یا تشنه شهید شد
کردند پس ذوالجناح سر خود را بر زمین زد تا هلاک گشت
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم جلد یکم در بیان فی
الجملة در وصف حضرت امیر المومنین علیه السلام

رکوع انگشتر بسائل بخشیدن آن جناب و کیفیت آن انگشتر
جناب خامس آل عبا قال الله تعالی انما ولیکم الله و
رسوله و الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة
و هم راکعون نزول این آیه در شأن [illegible] در حق حضرت [illegible]
پناه امیر [illegible] نازل شده و [illegible] زکوة را در حالت رکوع
[illegible] شأن نزول این آیه چنانکه روایت است در فضیلت [illegible] از جابر
بن عبد الله انصاری روایت کرده که گفت روزی با حضرت رسول خدا نشسته بودیم
در وقت [illegible] داخل مسجد شد پیر اعرابی با حالت پریشانی و جامهای پاره
داد از [illegible] فقر ظاهر بود چون [illegible] سلام کرد گفت اتیتک
والعذراء تبکی برنة : وقد ذهلت ام الصبی عن
الطفل : واخت وبنتان وام کبیرة : وقد
کدت من فقری اخالط فی عقلی : وقد مسنی
فقر وفاقة : ولیس لنا شیء یمر ولا یحلی
وما المنتهی الا الیک مفرنا : واین فرار الخلق الا الی الرسل
[illegible]

یعنی آمدم بسوی تو در حالتی که دختر من گریه میکند و بتحقیق مادر کودک
از طفل خود غافل شده بود و مرا خواهر و دو دختر و مادر پیری است
و کار من بحال رسیده که از شدت فقر و پریشانی نزدیک است که دیوانه شوم و خلل در
عقل من بهم رسد و بهر حال و ذلت به چیزی مبتلا گردیده و چیزی نیست که با ما باشد
و شیرین [illegible] بهم رسد [illegible] مگر آنکه پناه بتو آریم و کجا است
گریزگاه خلق مگر بسوی رسول خدا [illegible] چون این شنید بسیار گریست
و فرمود [illegible] خدا [illegible] و غلامان [illegible]
غرفهای بهشت [illegible] غرفهای [illegible]
باشد هر کس بسائل فقیر چیزی دهد [illegible]
که [illegible] در [illegible] مشغول [illegible]
اعرابی [illegible]
بلند کرد در حال نماز [illegible] اعرابی آمد [illegible] گرفت [illegible]
[illegible] انگشتر [illegible]
[illegible] ملک شام [illegible] خراج

سیصد شتر نعش و چهارصد شتر طلا بود پس عمر آورده شد و می گفت انا
مولی الخنثیة ؛ ترکت فیهم السمرة ؛ هل ظهر و هل
اتی ؛ فافترقوا واعترفوا الجبرة ؛ والطواسین بعدها
والحوامیم والزمرة ؛ انا مولی لهؤلاء وعلی لمن
کفر یعنی حجت است مرا آیم به این بزرگوار و در سوره‌ها از قرآن
در باب ایشان نازل شده است ایشان نه بر طه و هل اتی که در شأنه
نازل شده حجت است و سوره‌های طواسین و حوامیم و زمر در باب
ایشان فرو آمده حجت است مرا بر ایشان [illegible] سمن [illegible]
در باب ایشان کافر شود با شیعه سه انگشتر بود صاحب زمان که
خدا محبت بگرداند انگشت حضرت امیر [illegible] انگشتر سلیمان
[illegible] انگشت حضرت سید الشهدا امام انگشتری که در
روز عاشورا همان انگشتر در دست [illegible] بعد از آنکه کشته
شد [illegible] بزرگوار [illegible]
یا ابتا العطش قتلنی ونعش الحسین اجهدنی حضرت [illegible]

بابی

یا بنی هات لسانک فی فمی [illegible] با محمد [illegible] در دهان [illegible]
زبان خشکیده خود را در دهان پدر بزرگوار نهاد و دید دهان آنحضرت از زبان او خشکتر
است حضرت [illegible] در دهان [illegible] حضرت انگشتر خود را
در دهان [illegible] گذاشت [illegible] از دست حضرت [illegible]
[illegible] انگشتر بود [illegible] بحدل بن سلیم [illegible] انگشت آنحضرت
قطع نمود [illegible] لعنت الله [illegible] بحدل [illegible] سلیم [illegible] گفت
[illegible] در روز عاشورا در لشکر [illegible] دیدم [illegible]
برهنه میکنند پس [illegible] ایشان [illegible] چیزی از لباس آنحضرت غارت [illegible]
[illegible] نعش او رسیدم [illegible] همه لباسهای او را غارت کرده [illegible]
و چیزی بجز انگشتر [illegible] در انگشت آنحضرت بود
[illegible]
[illegible] آه آه [illegible] انگشت آنحضرت را قطع کردم

لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم [illegible]
[illegible]

خیمگاه امام ع قال الله تعالی قال الذی عنده
علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد
الیک طرفک یعنی چون حضرت سلیمان بلقیس را طلبید گفت کیست که
تخت او بیاورد وقت شد آصف بن برخیا بود گفت من میآورم تخت
بلقیس را پیش از آنکه باز گردد بسوی تو چشم تو یعنی در یک بهم زدن
روایتست که عبدالله بن سلام گفت از حضرت رسول خدا پرسیدم
بود تخت بلقیس از شهر صنعا آورد فرمود آنکس نبود مگر علی ابن ابی
طالب ع دیگر از آیات الهی است تخت بلقیس از شهر سبا نزد
سلیمان آورد حضرت صادق ع ناطق فرمود ... قرآن
یا قرآن خوانده عرض کرد بلی فرمود این آیه را خوانده قال الذی
عنده علم من الکتاب عرض کرد بلی فرمود ای ... خوانده ام فرمود
یا مرا ... آنچه قدر از علم کتاب بود آن عرض کرد
چه فرمود قطرة من الماء فی البحر الاخضر
یعنی بقدر قطره در نسبت ... دریاهای اخضر پس چه قدر است این علم
عرض کرد

عرض کرد که این علم قدر کمیست فرمود چه بسیار است این علم در حق آن نسبت و لیکن
ای ... بر آنچه خواندی از کتاب خدا ... شهیدا
بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب عرض کرد خوانده ام فرمود جمیع
علم کتاب ... است و او عالم ... است و لیکن بعض الامامیه ... کله
عندنا علم الکتاب ... جمیع علم کتاب ... است
و آنکه ... بر وضوح پیوسته ز حضرت امیر ع در بهر ... می
... جلوه می کرد ... سینه
لهذا ملقب شده بمظهر العجائب و مظهر الغرائب ...
قصه ... حسن الکبار ...
روزی حضرت امیر ع در ... شنبه
... صلاح می نمود
... حضرت ... سلیمان
عرض کرد ...
حضرت ... حکایت

و تشنه از چشمه سلسبیل که زلال از چشمه تسنیم تازه‌تر [illegible] سلمان گفت
یا علی قصه نهایت غریب فرمودی فراموش کرده‌ام گفتم در آن روز در میان
آب نشسته بودی و از ترس شیر جزع می کردی پس به [illegible] کار چه
گفتم دعا کردی سواری ظاهر شد در زره و [illegible] و شمشیر حمایل کرده
بود رسید و آن شیر [illegible] کرد و [illegible] از چشمه تسنیم [illegible] آب
با حضرت امیر دو دفعه قبل از حضرت رسالت رسید دفعه اول
در حالت حیرت سلمان در دشت ارژنه [illegible] در وقتیکه حضرت
سلمان در [illegible] وفات که حضرت امیر از مدینه بمدائن
تشریف بردند سلمان را غسل و کفن [illegible] و [illegible]
یا علی سلمان در [illegible] وفات که از مدینه رفتی او را غسل
دادی و [illegible] یا علی از کربلا [illegible] [illegible] [illegible]
بدن پاره پاره [illegible] [illegible] سه روز [illegible] [illegible]
کفن در میان خاک و [illegible] [illegible] سلمان قصه شنیده
حیران شده نشانه دیگر طلبید حضرت دست [illegible] [illegible] آنچه

فرمود

فرمود [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] آنکه سلمان بگو [illegible] خدمت حضرت
رسالت رفته عرض کرد [illegible] [illegible] در الجنه وصف [illegible] خوانده
بعضی وقت [illegible] گذشته [illegible] مطلع شده ملازمت می کرد
جز [illegible] گفته رو بغربت گذاشتم تا رسیدیم به دشت ارژنه آنجا [illegible]
[illegible] دشت [illegible] [illegible] در چشمه آب رفتم غسل کنم
ناگاه شیری ظاهر شد [illegible] ملاحظه [illegible] گفتم
دعا کردم ناگاه سواری ظاهر شد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] اظهار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حضرت امیر قصه [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] عجیب از این [illegible] عجیب‌تر [illegible] معراج رفتم [illegible]
المنتهی رسیدیم و از سدرة المنتهی گذشته بجای رسیدیم

چون شنیدند از ایشان این حرف فرمودند که به تنهایی بسر می‌بردند زنها پیش من جمع آمدند
بر پشم شما آنچه در بیابان جمع و حمل کرده عالم که کشته بود همه ستایش
فرمود ایشان ازان حضرت صلعم با جماعت یک از پیغمبران صحابه اولاد
ایشان در میان مبتلا شدند و عجب که ایشان همیشه در
معراج فرمود با جمعی ... با هر پیغمبری از پیغمبران در بهشت
تو در بازار شکار شغل مرغی ایشان رویا آمد ما قرار رسی
پیغمبری بود که روایت ایشان در خرابه در کوه در عاشورا در بلا
در بیابان مشرف معجز ایشان دگر فتار شدند در یک از شهر پیغمبر
ذاکر می‌گفتند منظر یا رسول الله حالنا ومن اهله
العز الكرام بجالق من رسول الله نظر کرده شده حال
به باب داد ایشان که در تنگنای محنت ملاحظه
هذا نادي ... وهذا نادي العز
من عظم مالك ... می‌گفتند بر دیگر راست بر او
و قضیه ... گفت در یاد سیاست نوا باز

تم تم

عمر سعد گفت عوض فرمایید خیام ایشان را نیز یکی از لشکریان
گفت این نبود آنچه نجیب ایشان کفن بنجا این بیرون خرم سیم سلامت کنی
زبان سلام فرزند پس ایشان شقی امر کرد تا بالاج اموال ایشان
کرده پیش آمدم و جا جمع سبب خیام محترم را رها شد تا آنچه اسباب
بود غارت کردند حتی مقنعه چادر ایشان را که بود و بیرون کشیدند
گوش ایشان را کشیدند و گوش ایشان را دریدند پس عبرت ایشان را که
در کسی از زنان فرا نکند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم جدول

سی و ششم در بیان حدیث یصفون الکحل و حد لواط
و آتش بر او زدن و کیفیت فاطمه صغری قوله تعالی
ولوطا اذ قال لقومه یعنی مر قوم لوط را ...
مؤتفکات ... دیگر گفت بار کبیر که ... سبب ... و نظم
أئنكم لتأتون الفاحشة یعنی ... بخلقت
ما سبقكم بها من احد من العالمين یعنی
... که ... أئنكم لتأتون

الرجال بنزد ایشان میآیند بطریق مباشرت و تقطعون السبیل
یعنی و میبرید سبیل را یعنی راه گذران یعنی بسبب بخوریهای ایشان راه آمد و شد ایشان
گشته با با غریبان ایشان را از روی اکراه لواطه میکنید و ایشان را
امر بلوطت میکنید و تأتون فی نادیکم المنکر یعنی و
می‌آیند در مجلس خود بعضی زشت به هم و یک دیگر لوط
در جواب او نمی‌بینند مگر آن قالوا ائتنا بعذاب الله
ان کنتم صادقین یعنی بگفتند بلوط از روی استهزا بیار
عذاب خدا را اگر راستی از ست گوی در آنکه این فعلهای ما قبیح است
و سبب آن عذاب نازل خواهد شد و چه رابطه شده مرا است
با یک ضربت شمشیر او را بکشند یا دیواری بروی او خراب
کنند یا او را بآتش بسوزانند چنانچه در قصص ابن سالم از عمار
یاسر مرویست که روزی حضرت امیر در مسجد کوفه نشسته بود
معروض او شد اصحاب که مکث میکنند بعضی عرض کرد یا علی
جز از شیعیان تو ام و مرتکب گناهی شده ام میخواهم مرا از آن

سازی تا وقتیکه از دنیا بیرون روم از گناه پاک باشم ابن کنید که از آن گناه
سؤال کرد عرض کرد یا علی با اطفال لواطه می‌کنم حضرت فرمود که از
یکی از عقوبات سه‌گانه میخواهی یک ضربت ذوالفقار یا دیواری
بالای تو خراب کنند یا بآتش ترا بسوزانند هرکس این عمل را
بکند جزای او یکی از این سه چیزست عرض کرد که ایمان هیچ‌کدام باشد
بسوزانند تا آتش آخرت نباشد باز حضرت سه بار فرمود که
فردا ازین جمع کسی را این عمل بسوزانیم و باید فرمود بقبر رود و صحبت
کن امشب بر جمعیت و در خفیه هرکسی در آن شب با دیگری گاه او
داشت امشب او را صحبت کرد و ما جمع شد برادر آمد جمع تقسیم کرد
شب در مسجد حضرت امیر بسر برد چون صبح شد حضرت امیر
از نماز فارغ شده به علی السلام فرمود تا در کوفه ندا در آید تا
جمع جمع شده حکم آن بزرگوار را مشاهده کنند و جماعتی
می‌گفتند یا امیر نسوزانید مگر سه او را از شیعیان و دوستان او است اگر
او را بسوزانید تا مشتری طول میخواهد لیکن اصحاب حضرت امیر می

شنیدند عمار میگوید بحضرت صلوات الله آن نعره و ناله رستخیز

بالای او ریختند و قدری کبریت با آتش بصورت او الحاق فرمودند

که ها ساله آتش بزن و بعضی از اکابر شیعیان و رجال تمام مجلس آهی بخواهی ارض

و اکراه از کشتن تمام آتش استحمال خواهد ساخت پس صفوان

آتش افروخت تمام بدنها سوخت صلوات جامه سعیدی پوشیده

مطلقاً آتش بآنش رسیده و موی او را در او از کجا نبود پس

حضرت فرمودند الله اکبر شیعیان ما از ما هستند و قیمت گشتن بهشت

و دوزخ و رسول خدا در جنت با کلیه شهداست و آتش شیعیان حر را

امیر علیه الرضی شده و در ارتحال ابن زیاد کربلا بواسطه صحبتی بود و در

آتش پس رای که بجا آورد در خیام فرزندان ملعونش حسین بود آتش زدند

چنانچه در منتخب روایت از فاطمه صغری دختر سید الشهدا است که

بزرگوار بر در خیمه ایستاده نظر میکردم به پدر مادر و اصحاب آن

بزرگوار همه مشغول کارزار بودند و جمله شهید شدند بر روی زمین افتاده

است سر برهنه آنها [illegible] در تفکر بودم که از این شبیه کاخه خواهد

البته

رسید او را هلاک کشته یا اسیر میکنند ناگاه خیمه‌ها را آتش گرفته در آن

اثنا نظرم افتاد بر سیاهی در زمان ... تعجب بعضی پیاده بعضی به

بعضی بپای می‌گویند و سلسله‌ها بهم بعضی با اهل صیحه میخوانند و می‌گفتند

وا جداه و اعلیاه و ابتاه و اقلة ناصراه و جمیع اطفال را دیدم آهو سراسیمه

سر برهنه و عضدها بلرزه در آمده و بطرف دشت صحرا نظر می

کنم عمه‌ام ام کلثوم را بیابم و به او پناه بردم و از خوف بلند سوار

میان اطفال آمده گفتم ناگاه نظرم افتاد به قنات و از عقب

آمده نگاه بکنم ایشان از حیله زنها بکشند نیزه [illegible] را بکتف

آمده و برد در قنات و خیام کشتند که در خیمه در سوار از کرسیم گشته

در جنب برادرم جاری شده و دفعه از سرم ربود و تنها در خیمه

برهنه پوش شده چون بهوش آمدم عمه‌ام زینب خواهرم

شنیدم در روز غم گیست و میگوید بیا برویم به بینم او را

خواهرم در گلوله بارش چه شد که گفتم یا عمه اهل

لکن چه خرقه پشته بهار است بر عین النظر به تنها خرقه

هست که قوم یونس سر خود را از ما بخورم حمد آلام فرموده حرمتی دارد کی

بسم الله الرحمن ولا قوة الا بالله العلی العظیم جدول سی چهارم

در بیان احوالات حضرت یونس ع در شکم ماهی و تشبیهات او با حضرت امام حسین ع

قال الله تعالی وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ یعنی به درستیکه یونس
از پیغمبران مرسل بود هر چند قوم خود را به اسلام میخواند لای عرضه پس
خود بر ایشان نفرین کند در میان ایشان دو نفر مؤمن بود یکی عابد بود
و دیگری عالم این عابد می‌گفت نفرین بکن و آن عالم می‌گفت نفرین
مکن زیرا که خداوند عالم و ... از رسول تو گمی کند و میخواهد خلق الهی
را پس حضرت یونس ع سخن عابد شنید نفرین کرد وحی آمد در فلان
وقت در فلان هفته فلان روز عذاب نازل خواهد شد پس قوم چون
عذاب نازل شد قوم اجماع کردند گریستند دعا کردند تضرع و زاری بر ایشان
رحم کرد عذاب را از ایشان گردانید قوم طلب یونس کردند آن ... و
ایشان ندیدند حضرت یونس ع غضبناک شد بکنار دریا رفت اذ

ابق

ابق الی الفلک المشحون یعنی با کشتی بسیار که گریخت از قوم خود سوار
کشتی پر بار شده از متاع مردم فساهم فکان من المدحضین
یعنی قرعه زده بود با اهل کشتی و نهنگ ماهی بر سر راه کشتی ایستاد پس که
از مقربان و قرعه بنام او بیرون آمد هر ... المستقیم و ... شده
ماهی ... ولی ... مرض عارض شده بود و از ذکر خدا باز نمی‌ماند
و استغاثه بسبب ... از کلمه معالجه بیماری ایشان ... و معالجه
مقرر فرموده چنانچه از ... بیماری ... و معالجه
مقرر ... است ... در عالم ... بسبب ... بنا ...
دل ... بسته پس ... در شکم ماهی جای ... چنین ...
در عالم ... خطاب ... رسید ... رضی الله
ر ... در بطن ... و ...
... خواهید ... ماهی ... خطاب
رسید ... دیگر ... در شکم ... و
بعضی از ... ظلمات ثلاث ... ۳ بطن ماهی ... اگر

حضرت یونس ع در ظلمات ثلاث گرفتار بود حضرت امام حسین ع نیز بظلمات
ثلاث گرفتار بود اول ظلمت گرد و غبار رسید دویم ظلمت دود فوج
سیم ظلمت عطش چنانچه جبرئیل بحضرت لعین ضرب و لعن حتی که حضرت از العطش
ببیند و پای اسب آن که ... بین انظر تشنه شوم از عطش حایل می
شود میان او و آسمان شبه دود ... انظر رحمت خداوند یونس
قرار گرفت خطاب آمد ای سید در ای ماهی یونس پیغمبر است
گرفته است طعمه او بر تو حرام است ما او را روزی تو مقرر نموده ایم
نمیدانم ... در ... خطاب رسید ... زینب ... رسید ... ند
حسین را پاره پاره نکنید حسین فرزند پیغمبر است پس یونس ... توجه
تسبیح ... او ... تسبیح ... نشسته ای عرض کرد ای یونس
خداوند عز ... تو ... کنیم ... ما ... ای ... گو
از ... که ... روز
طعام نخورده ... بر ... رنج ... یونس
در آن ... تسبیح ... که ... یونس السلام ... بلا

ماهی

ماهی ... در ... صدای تسبیح ... شنیده ... آمده با
... ناله ... بنی امیه ... از امت پیغمبر ... بستنه
صدای استغاثه ... شنیدند ... رحم ... بر ... بستنه
و تیرباران ... یونس ... عظیم رسید صدای عظیم شنیده
شد ... ای عرض کرد صدای تسبیح ... بسته
در آن دریا گوش می کرد تا رسید بر ... وا ... فرو می
... صدای تسبیح یونس شنید ... رسید این صدای
تسبیح ... گفت خداوند عالم ... حبیبش ... این صدای
تسبیح ... التماس کرد ... از ... رسول
... خداوند ... مهلت ده ... مهلت رفت
از یونس پرسید ... گفت ... عصیان کرده یونس ... قارون
گفت چه شد موسی بن عمران یونس گفت ... از دنیا رفته است
پرسید چه شد هارون گفت او نیز ... پرسید چه شد ... م ...
... یونس گفت ... از ... باقی

نمانده بود قارون گفت ای کلاب عون پس خداوند عالم ای موسی بر آل عمران

پسندید و بجز بسی ازان کرد بر یک ملک در مرتبت او بود که عذاب این بلا تا یوم

قیامت بر دارد او [illegible] اگر قارون گفت یا شنبه ای یونس که

کافر بود ذات حضرت یونس را شنیده ای حق تعالی منیر ام از ذکر

شهادت حضرت سید الشهدا و اصحاب و انصار و اسیری عورات آن

حضرت [illegible] چه قدر ای خواهند کرد کافر بر قوت حضرت

موسی ای حق تعالی خداوند را در رحم کرد و عذاب را از او دفع کرد پس

خوشا حال کسی در مصیبت امام حسین گریان شود چنانچه

حضرت صادق در سجده مخصوص می کرد وارحم تلک العیون

التی جرت دموعها رحمة لنا [illegible] خداوند منیر فنبذناه

بالعراء وهو سقیم پس [illegible] یونس را از بطن ماهی در صحرا

کرد [illegible] مانند طفلی که از مادر متولد شود

نازک بود وانبتنا علیه شجرة من یقطین [illegible]

از [illegible] که [illegible] و این حکایت یونس از بطن ماهی

درروز

در روز عاشورا بود [illegible] که شکم [illegible] طیبه [illegible]

بلای یونس درخت کدو [illegible] خداوند عالم در سایه [illegible]

[illegible] سایه [illegible] پس خداوند [illegible] یونس

در رفع عطش او [illegible] حضرت سید الشهدا [illegible]

[illegible] بنابر [illegible] اعدا [illegible]

[illegible] که [illegible] در حاصل درخت کدو [illegible]

بود [illegible] درخت [illegible] در میان نباتات درخت کدو [illegible]

[illegible] و مگس [illegible] نمی نشیند حق خداوند عالم بود

[illegible] بسیار نازک است و در [illegible] نشستن مگس [illegible] می بینند

پس بحکمت خود درخت کدو را [illegible] که مگس بر او نشیند [illegible]

[illegible] خداوند عالم در حضرت یونس از

[illegible] حضرت

سید الشهدا [illegible] بنی امیه [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

وَأَنَا السِّبْطُ الَّذِي مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ قَتَلُونِي وَجُرْدُ
الْخَيْلِ بَعْدَ الْقَتْلِ عَمْدًا سَحَقُونِي بروایت مجلسی در بیان
در زیر درخت کهن [illegible] شجره طوبی [illegible] و حضرت امام حسین ع
در زیر [illegible] می گفت الهی [illegible]
[illegible] جدول سی و پنجم
در بیان حدیث درخت طوبی و معجزات بعد حضرت
رسول ص و کیفیت اسب تاختن بنی امیه بر بدن
شهدا ع قوله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم طه
ما انزلنا علیک القرآن لتشقی بعضی [illegible]
[illegible] درخت [illegible] از حضرت [illegible] در درخت
طوبی در جنت در بهشت [illegible] حضرت امیر ع [illegible] و انرا
مخصوص آنحضرت [illegible] است [illegible] سبزهات [illegible]
و حله‌ها از سندس و استبرق [illegible]
سبز [illegible]

الشجرات

الشجرت [illegible] سبز [illegible] از سندس و استبرق [illegible]
[illegible] درخت [illegible] درخت [illegible] آنها [illegible]
[illegible] درخت [illegible]
[illegible] شاخ [illegible]
[illegible] وفاکهة
کثیرة لا مقطوعة ولا ممنوعة و از بیخ آن درخت نهری
[illegible] بهشت عدن [illegible] و بهشت عدن [illegible]
[illegible]
[illegible] اهل اسلام [illegible]
[illegible] خل
[illegible]
[illegible]
[illegible] و معجزات [illegible]
[illegible] اوّل [illegible]
[illegible]

بودی که کم کسی بود چون آن بزرگوار در حال حجب عایشه شنیده از زر
جمال آن بزرگوار رویت نیافت دویم آنکه آنحضرت صاحب لحیه بود
که هیچ از راهی میگذشت بعد از سه روز بوی عطر آنجناب از آنجا
مشام میرسید و بعد از سه روز از عرق آنحضرت عنبر که بود
حضرت ... از لب ... عنبر که ... از عرق آنحضرت ... بیرون
جمع می کردند و هیچ عطری خوشبوتر نبود سیوم آنکه هر کس با آنحضرت
راه میرفت بقد هر کسیکه آنحضرت بلندتر مینمودند چهارم آنکه
در اوقات ابر بر سر آنحضرت سایه می افکند پنجم آنکه چنانچه
از پیش میدید از عقب نیز میدید ششم آنکه ... اگر
آنجناب ... هفتم آنکه آنحضرت بهر چیز ... سایه
نبود ... هشتم آنکه ... سخن میفرمود ... نهم آنکه
در ... آنحضرت می شنید که مانند ... میشنید دهم آنکه
در ... آنحضرت در ... یازدهم آنکه مهر نبوت
بر پشت مبارکش نقش گرفته بود ... غالب ... میکرد

الواح

دوازدهم آنکه ... از مادر ... هرگز محتلم
نشد سیزدهم آنکه از آنحضرت چه ... هرگز ...
بود ... چهاردهم آنکه ...
آنحضرت ... هرگز ... پانزدهم آنکه هیچ
کس با او معاونت نمینمود شانزدهم آنکه خلق ...
با آنحضرت ... هفدهم آنکه هر جا ... و نبات ...
قطعی ... آنحضرت ... و ... آنحضرت ...
اگر بر ... آنحضرت ... هجدهم
هر گاه ... آنجناب ...
بیستم آنکه ... آنحضرت ...
آن ... آنحضرت ... بیست و یکم
در ... آنحضرت ... بیست و دوم ...
... آنحضرت ...
... آنحضرت ...

آن بزرگوار در جناب علیه سکینه و [illegible] آنکه خداوند روا نداشت

[illegible] جلالت آن بزرگوار زینب [illegible] عکس آن بزرگوار [illegible]

[illegible] و [illegible] اولادها [illegible] و قدم [illegible] پیغمبر ص گذارند [illegible]

وای بر بنی امیه و بر ابن زیاد [illegible] حسین ع

کشتند [illegible] تباه [illegible] اگر چه [illegible]

[illegible] و لیکن این [illegible] آنکه گفتم

اگر حسین [illegible] عمر [illegible]

بروایت [illegible] اجابت

۸۲ [illegible] حضرت امام حسین ع [illegible] ابن زیاد

[illegible] اجابت [illegible] چنانچه از فاطمه [illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

روانه [illegible] آنکه [illegible] الظالمین [illegible] از این [illegible]

بروایت

نقلست فضه گفت [illegible] با جناب زینب خاتون [illegible] خیمه [illegible]

[illegible] زینب [illegible]

[illegible] فضه [illegible]

[illegible] رحمت خدا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] سکینه [illegible]

رسید [illegible] جناب امام حسین ع [illegible] سکینه

[illegible] آن بزرگوار [illegible]

[illegible] اگر چه [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] چنانچه حضرت [illegible] در روز عاشورا [illegible] بزرگوار

بی‌اندازه مبتلا بود در خیمه بیرون نمی‌آمد بی صبری می‌نمود در حضرت کردم
حسین ع و اصحاب علیهم الرضوان [illegible] تشنه آب گاهی بطرف راست
گاهی بطرف چپ میرفتند تا آنکه عاقبة الامر بلا شهید گردیدند
بنوعی که از عین ضلالت [illegible] که هیچ [illegible] ابتلا با طریق گشته
ولقد اتوا الخیل بعد ذلک لا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم حدیث سی و ششم در بیان
ابتلا و تشنگیهات حضرت امام حسین ع با
حضرت رسول ص قوله تعالی و وصینا الانسان
بوالدیه احسانا حملته امه کرها و وضعته
کرها و حمله و فصاله ثلثون شهرا برخی از
حق سبحانه در کتاب محکم [illegible] وصیت کرده [illegible]
به [illegible] به پدر و مادر [illegible]
اول [illegible] و کراهت [illegible]
کراهت اول و از [illegible] تا [illegible]
[illegible]

طلب تشنه است و این آیه در باطن بجهت حضرت سید الشهدا نازل شده
بواسطه آنکه حضرت رسول ص فاطمه را خبر داده بود که این
فرزند تو با لب تشنه کشته خواهد شد پس حامله شد
معصومه با کربلا و وضع حمل بغم کربلا فرزند است دیگر حضرت فاطمه
فرمودند در هیچ یکماه از حمل حسین ع آنقدر حرارت در بدن
خود ندیدم [illegible] بار خواند
و آب دهان مبارک خود را در دهان او گذاشته [illegible] میدیدم
حرارت از [illegible] رفع شده هیچ [illegible]
در بدن و جا [illegible]
حرکت و اضطراب و رنجی یافتم که خواهش آب و طعام نداشتم
هیچ ماه [illegible] خیر و برکت در منزل خود یافتم [illegible]
شد رحمت [illegible] خدا [illegible]
در شبها محتاج بچراغ نبودم [illegible] صدای تسبیح از رحم
خود میشنیدم چون [illegible] تمام شد در شب جمعه سیوم ماه

شب ولادت وضع حمل فاطمه شد پس خداوند برضوان خازن بهشت
فرمود بهشت را زینت ده و خوشبو نماید و وحی نمود بحور العین
که زینتها پیراسته و وحی نمود بملائکه که صفها آراسته
به تسبیح خدا مشغول شوند پس وحی بجبرئیل و میکائیل و اسرافیل
نمود که هر یک با الف قبیل ملک و هر قبیلی هزار هزار ملک بوده
باشند و همه بر اسبهای نیکو سوار شوند و قباها از در و یاقوت
در بر پوشیده و حربهها از نور در دست گرفته و بایشان بجهة
تهنیت و مبارکباد رحمت حق بایشان نازل شوند پس بعبا در حدیث است
از حیوانات بهشت در هر وقت که حوران بجای خود نظر کنند بجنبه
نیکو ... نظر میکنند ... از ... بیفشاند کنند
و ... قصر ... غرفه ... انواع جواهرات
و مرجان ... قصرهایست اعلا از قصرهای دیگر در بهشت
و هر وقت ... قصر ... بهشت الخلد
در بهشت ... پس خداوند وحی فرمود ...

ام فرمود

در هوا آورد و از دنیا رفت پس آن حضرت صبح جمعه پس پیاده فرود آمد و بحضرت
آنحضرت رسیده گفتند مرحبا بک یا بضعة احمد چونست
حال تو ... آنحضرت ... هیچکس نیست از
بلا ... حضرت فاطمه از ...
بجهه ... چه حال ... دیگر ...
بی ... و ابو ... ابن زیاد ... علیها ... خاتون
و ... فرمود ... قصر ... دیگران
... ابن زیاد ...
برسید ... قصر ... نشسته ...
... از دیگران گفت که این زینب دختر بزرگ امیر المؤمنین است ...
... گفت ... حسین الحمد لله الذی فضحکم و
قتلکم و کذب احدوثتکم ... خدا ... گفت
... فرمود الحمد لله الذی
اکرمنا بنبیه و طهرنا من الرجس انما یفتضح

الفاسق و یکذب الفاجر و هو غیرنا یعنی حرمتکم عند الله
بزرگتر است، ملائکه به پیغمبر خود گفتند که ایشان از حبس و شک
بیرون آید که رسوایی شود برای شما در روح عیسی که ید مکر را جبر داد ما شنیدیم
خبر باشد از پسر مرجانه مادر ابن زیاد است سیّئه ایشان و لذا الناس چون
این سخن را شنیدند در غضب شده و امر کرد غلام خود را ابن زیاد
نصیب آورد عمر بن حریث حاضر بود گفت ایها الامیر این زن از جمله
زنان داغ دیده است و از زنان بنی تغلب معقول نیست این و لذا الرای
از هتک زینب در این کتاب الحاصل حضرت فاطمه در ملک که در وجه چیزی
از برای عبادت فرش نهاده که ناگاه حوریه از حوریان بهشت فرود آمده
با فرش بهشتی در منزل حضرت فاطمه گسترده و عبا بالای آنها
نشست چون وقت وضع حمل آن حضرت شد و امام مظلوم ظاهر شد
تولد فرمود لعبا قابله آنجا بود که قابله زنانی بودند روایت مجلسی
صفیه دختر عبد المطلب بود گفت چون حضرت سید الشهدا در شب جمعه
سیم ماه شعبان متولد شده سر به سجده گذاشت و نوری از صورت آن حضرت
ظاهر شد

ظاهر شد به نحوی که در و دیوار حجره روشن شد و پس از ساعتی در وقتی که آن حضرت
از خانه زینب بیرون آمد کسی که بلا قرار گرفت الله بسجده فرمود که شنیدم
در وقت ولادت از نور جمالش در و دیوار حجره منور شده شنیدم که
بنظر بیاورید که یک مرتبه دیگر از مسئله طهر آن حضرت در ولادت
دیر یافت شد صفیه رو به حضرت رسول فرمودند ای عمه
بیاور فرزندم را گفتم هنوز او را پاک نکرده‌ام فرمود خدا او را
پاک کرده و طاهر و مطهر گردانیده چون او را خدمت آن بزرگوار آوردم
گرفت سه دفعه فرمود خدا لعنت کند گروهی را که تو را می‌کشند
پس زبان حوالی در دهان حسین گذاشت آن حضرت می‌مکید تا دو روز
ولادت غذای آن حضرت زبان مبارک پیغمبر بود و بعد از آن
غذای آن بزرگوار در مقام شهادت زبان شیخ پیغمبر بود
کلینی از علی بن موسی الرضا منقول است که حضرت امام حسین
از هیچ زنی شیر نخورد بلکه انگشت زبان پیغمبر در دهان گرفت و می
مکید پس گوشت و خون آن مظلوم از گوشت و خون پیغمبر روییده شد ولی

جهته بود که این بزرگوار شباهت بسیار بودی در همه امور بحضرت پیغمبر (ص) و
اول از شباهت آنکه حضرت رسول (ص) فرموده‌اند ما اوذی نبی
مثل ما اوذیت دویم حضرت رسالت در مکه در کوه حرا السلام
فرمود انا رسول الله ابو جهل بی دین ملعون سنگی بجانب آنحضرت انداخته
بر آنحضرت زدند همچنین در روز عاشورا امام مظلوم فرمود انا ابن رسول الله
حیف ملعونی زخم بر سرش زدند و از زین در غلطید سیم در غزوه احد
سنگی بر پیشانی حضرت رسالت (ص) زدند و خون بر صورت مبارکش جاری شد
و همچنین در روز عاشورا در شب قرابت ملعونی سنگی بر پیشانی امام
مظلوم زد و خون جاری شد چهارم در همان غزوه احد ملعونی سنگی
بر لبهای مبارک حضرت رسالت (ص) زد و دندان آنحضرت را شهید کرد
و همچنین در روز عاشورا ملعونی سنگی بر لبهای مبارک امام مظلوم زد پنجم
در مکه آنقدر اذیت به پیغمبر (ص) کردند که ناعلاج هجرت نمود و بمدینه آمد
و همچنان در مکه امام حسین (ع) را نگذاشتند بنشیند تا اینکه فرار کرده بکربلا
آمد در روز [illegible] و اینست [illegible] حضرت رسالت (ص)

ازخلال

از خلال برهنه امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حضرت پیغمبر آورده بودند
امام (ع) قبیله‌ای که در کربلا آمد لب بر لبش نهادند و شهیدش کردند
[illegible] شهر به شهر و کوچه بکوچه گردانیدند ششم
آنکه جسد مطهر پیغمبر (ص) تا سه روز دفن نکردند و مشغول خلافت
بازی بودند کار خود ساختند همچنین جسد مطهر امام (ع) تا سه روز
دفن نکردند بکفن و دفن او اهل بیت آنحضرت جسد مطهر پیغمبر را غسل
و کفن کردند جسد امام را که گذاشتند بانتظار محرم لکن امام مظلوم
برهنه بود و بی سر پاره پاره اعضا افتاده بود هفتم بروایتی
آنکه حضرت رسول (ص) را در قبر گذاشتند آنکه شمشیر بی غلاف بر سرش
حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمود همچنین جسد مطهر حضرت امام حسین (ع)
فرمود شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی
[illegible] ولا قوة الا بالله العلی العظیم جل و
مجلس هفتم در کیفیت صفیه دختر حی ابن اخطب
و خواهر عمرو بن عبدود و خواهر حسن و خواهر شهید

زینب خاتون در حکایه قوله تعالی ولا تلمزوا انفسکم

یعنی طعنه مزنید و عیب مکنید نفس‌های خود را زیرا که همه به
منزله یک نفسید پس هرکه دیگری را عیب کند گویا خود را عیب کرده است سبب
نزول این آیه از ابن عباس روایت کرده‌اند صفیه دختر حی ابن اخطب
نزد رسول آمد و شکایت کرد که زنان مرا عیب میکنند و میگویند یهودیه
بنت یهودیه به حضرت فرمودند چرا نگفتی که پدرم هارون است
و عمم موسی و شوهرم محمد سید انبیاست خداوند این آیه را فرستاد
و همین صفیه بود که در حین حضرت امیر(ع) فتح خیبر نمود او را به بلال
سپرد در خدمت حضرت رسالت(ص) برسد پس بلال صفیه را
از پیش کشتگان اقوام او گذرانید که زنان به جهت چشم
صفیه بر کشتگان خود گریبان را پاره کردند و او بستنه فی‌الحال
کراهیت معنی از بلال در خدمت حضرت رسالت(ص) آوردند حضرت
از بلال گله کرد و دیده به سبب اشتغال نمودند بلال عرض کرد در [illegible]
را که چشمش بر کشتگان خود افتاد حضرت بلال را عتاب فرمودند

دیگر رحم از مرحمت تو پوشیده در آن زمان از پیش کشتگان خود
می‌کرد اند با [illegible] پدر کشته بود آورده‌اند که صفیه دختر
حی ابن اخطب را خواهر عمرو بن عبدود بر سر نعش بود
آمد و عمرو زره داشت که در میان عرب مشهور بود و تیکه جمع
امیر(ع) او را نکشت او را به بازوها که کافر بود عمرو و تعرض
لباس او نشد نه زره او را به پدر نیاورد و لعنه عمر حظ
سئوال کرد علی(ع) چرا زره عمرو را به پدر نیاوردی حضرت
فرمود که وقتی عمرو را ضربت زدم پناه به من آورد از آنکه
عورت او را مکشوف نمایم پس حیا کردم که او را برهنه
نمایم لاجرم خواهر عمرو چون دید که برادرش را کشته و در کمال اضطراب
بر سر نعش برادر آمد و دید لباس از تن او به در نکرده
گردید [illegible] گفت شخص کریمی او را کشته
پس گفت کشنده او که بوده گفتند علی ابن ابی طالب چون
دانست که [illegible] بوده [illegible] [illegible] اکسی

دیگر تیری به حلقوم بود تا زینب دیدم برادر گریه بسیار کرد حالت اسیرا
کشته دیگر برادر گریه نخواهم کرد زیرا که گشت شهادت اسیرا بسیار است
نبود تا زینب نخواهم دید کفن کرد هم کشته سر ... جنبه اینکه
اسیرا بهره بکشد سوم صفیه خواهر عزیز بود که چون عمر بسیار در
لعنه شهید کشتند حضرت زینب بر سر نعش او آمد و نوای
مبارکش را بر روی نعش عزیز انگشته و لب عبا بر ماتم عزیز
بار ... اگر سرش میکشید پاهایش برهنه بود و اگر پاهایش را
میکشید سرش در آفتاب بود پس ردای ... بر سر حضرت کشیده
و پاهایش را با ... پوشانید پس ای رحمة للعالمین
راضی نشده اند که نعش در آفتاب باشد تا چه حالت است
در کربلا وقتیکه سه روز و شب به قرار است حسین علیه السلام
در آفتاب گرم افتاده بود پس فاطمه و صفیه و لواحقه شده
جمع حضرت زینب دختر خواهرا و عمه خود را دیده است آینه ...
امیر ... قرار داده که با عمه ام ساکنه ام را با پاره ای نعش ...

به بینه

به بینه از این حرب سلام بشود که حضرت زینب را فرمودند صفیه
بالغه خود را با حال به بینه ببالا گریه کنه چهارم علیا جناب
زینب خواتون که بر سر نعش بالغه آمده اگر خواهی حضرت نعش بالغه را
در زیر ... شمر بینه و بیه لیکن زینب خواتون وقتیکه بر سر بالغه
خود آمده نظر کرد دید به بالغه سر در ... و او را برهنه در
آفتاب انداخته بر زیبت ملهوف چه چشم ... حال
با یک کس گشتگان افتاده صیحه کشیده ...

بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد : شور و نشور و واهمه را در گمان فتاد
هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند : هم گریه بر ملائک هفت آسمان فتاد
هر جا که بود آهوئی از دشت پا کشید : هر جا که بود طایری از آشیان فتاد
ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان : بر پیکر شریف امام زمان فتاد
بی اختیار نعره هذا حسین از او : سر زد چنانکه آتش از او در جهان فتاد
شد وحشتی که شور قیامت ز یاد رفت : چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد

پس جمع زینب خواتون نعش سالار را دید به آب پیکر و ... همراه

دکهنه بلا اربه سنی ببرلرکه بونده فریاد یا محمداه صلی علیک ملیک
السماء هذا حسینک مرمل بالدماء مقطع الاعضاء
وبناتك اسيرة الاعداء دیو بکیلر ایدیکه دوست و دشمنه
اغلتدیلر انهار تولیدی حسین کونی در نجل خون غشته و غصاینش
هایه بایه هو حضرت توانه که شهر خجسته انه بی انجمن
پس بانواع اول بیکسلر بضعه ایتدیلر : روز در پینه کتوکه یا ایها الرسول
این کشته فتاده بهامون حسین تست : وین صید دست و پا زده در خون حسین تست
این نخل تر کز آتش جانسوز تشنگی : دود از زمین رسانده بگردون حسین تست
این ماهی فتاده بدریای خون که هست : زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست
این خشک لب فتاده ممنوع از فرات : کز خون او زمین شده جیحون حسین تست
این قالب طپان که چنین مانده بر زمین : شاه شهید ناشده مدفون حسین تست
این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه : خرگاه از این جهان زده بیرون حسین تست
بر روایت جناب عظیمه خیر النساء نغمه زنه بر کتوکه از سوز حسرت انحضرتک
اکثار خیمه لردن اهل خیال جاریه ناله و نظر عظیمه بر سینه

بسجادهم

سجادهم فتاده و حالتی در ارشته تن ضعف و بیماری و خون نکوی بعد
روح ارشته نه نفس مفارقت ایده عظیمه از مشاهده شغف مراتبش
که پس متوجه انحضرته عرض کو ما لی اراک تجود بنفسک
یا بقیة جدی وابی واخوتی واعمامی واقربائی
نیز چه سبب نه اولدی یارکار بر در وجهه کلعذاری دعمی در جون
حضرت سجادهم فرمودنه انعمه جکرنه یکریم دلک اکنه می بینم
پدر بزرگوارلرم و اعمام ذخوشان سلاله علمان در میان
خاک بغیر فتاده اند ولی کسی دفنشان نمیکنه و کفن
ایلن بمیر فعه که لی جماعت بلا اسلامی عمه و انه چون
عظیمه این جان شنیده عرض کو که لا تجزعن مما تری
والله ان ذلك لعهد من رسول الله الى
جدك على ولى الله والى ابيك حاصل بجزع نمایان
زنان انجه نشان دستیاری بجه فرقسم انوقایع شهیدان دز حضرت نبوی
جه لر اهمیت نیاب دهر حسین علیه السلام لا جرم ولا فوق الدنیا

مجلس سی و هشتم در بیان کیفیت خلقت عرش و

احوال سکینه دختر سید الشهداء در کربلا

قوله تعالی الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون
بحمد ربهم و یستغفرون للذین تابوا و اتبعوا
سبیلک وقهم عذاب الجحیم حاصل این آیه آنکه ملائکه
که حامل عرشند و آنها که در اطراف عرشند تسبیح
میکنند پروردگار خود را و ایمان دارند باو و طلب آمرزش میکنند برای جماعتی
که ایمان آورده اند و میگویند ای پروردگار ما فرا گرفته است همه چیز را
از جهت رحمت و علم تو پس بیامرز آنجماعت را که توبه کرده‌اند
و متابعت کرده‌اند راه ترا و نگاهدار ایشان را از عذاب جحیم
از احادیث معلوم میشود که حاملان عرش ملائکه که طلب آمرزش
میکنند محبین آل محمد اند در کتاب تأویل الآیات از
ابوبصیر روایت کرده اند از حضرت صادق ع که فرمودند که از
برای ما ملائکه خداوند چنانچه هستند که می ریزند گناهان را از

پشت شیعیان، چنانکه میریزد باد از درخت برگ را در وقت خزان این است که خداوند
میفرماید و یستغفرون للذین آمنوا پس حضرت با ابوبصیر فرمودند
استغفار ایشان از برای شما است نه از برای خلق پس فرمودند یا ابابصیر آیا خوشحال
شدی عرض کردم فدای تو شوم در کتاب زبدة التصانیف [illegible]
در بیان عظمت عرش روایت است که حق تعالی عرش را از نور خود آفرید و فرشته
که هیچ چیز در آنها [illegible] و تسبیح خدا میکنند و پیوسته از ترس او
رحمت او را میخواهند و اگر بخواهی از عظمت عرش و حمله عرش مطلع
شوی بدانکه موافق احادیث از برای عرش چهار رکن است رکن اول ابیض
است همه سفیدیهای عالم از اوست و پیش ملائکه حاملین او اسرافیل است
سیم احمر است که تمام سرخیهای عالم از نور اوست و پیش ملائکه حاملین او
جبرئیل است چهارم اخضر است که تمام سبزیهای عالم از نور اوست و پیش ملائکه
عزرائیل است و از برای هر یک از این ارکان ملائکه بسیار هزار رکن است و موافق
روایت نبوی [illegible] هفتاد هزار رکن است و خداوند خلق کرده در هر رکنی سیصد و شصت
هزار ملک خلق کرده که اگر کوچکترین ایشان [illegible]

آسمانهای هفتگانه را و زمینهای هفتگانه را هر آینه گم میشود در دهان ایشان اگر
شنوانیده بشوند که دریاها و سبعی قائم باشد پس خداوند بهمه آنها وحی فرمود
هر یک که بردارید عرش را پس طاقت نداشتند عرش را حرکت
دهند چه جای آنکه بردارند پس خداوند بعدد هر یک از آن ملائکه مثل
آنها دیگر خلق فرمود پس ملائکه عاجز شدند از برداشتن عرش از دیگر یکبار
مثل آن ندا رسید که عرش را واگذارید تا من بقدرت خود نگاه
دارم چیزی و اگر خواسته باشد بقدرت کامله خود نگاه داری فرمود پس وحی بسوی ایشان
فرمود عرش را بردارید عرض کردند بار الها باین جمعیت کثیر از برداشتن
عرش عاجز شده‌ایم چگونه هشت نفر میتوانیم از عهده برآییم ندا رسید
منم خداوندی که هر چه اراده نمایم میکنم در کرسی شما را ذلیل میکنم دار
شما را تخفیف میدهم و شغل شما را ذکر میدهم که شما را ذکری
تعلیم میکنم تا آن چنانکه هر شغل بر شما آن نور عرش بر شما
سبک شود عرض کردند این چه ذکر است ندا رسید بگوئید بسم الله الرحمن الرحیم
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

چون این

چون این هشت ملک شغلشان این ذکر شریف شده به برکت این کلمات شریفه
عرش را برداشتند و بر دوشهای ایشان چنان می‌نمود که یک مو در بر
کاسه جمعی نوری بدهید پس بر ملائکه ندا رسید که عرش را بالای
ملک گذارید و بیائید در اطراف عرش طواف کنید و شغلشان تسبیح
و تمجید باشد منم خداوند قادر بر آنچه دیدید بلکه قادرم بر هر چیز
که بخواهم و در کتاب زینة التفاسیر مسطور است که چون خداوند عرش را
آفرید بخاطر فرشتگان رسید که آیا از عرش چیزی بزرگتر باشد
خداوند باری فرمود که در عرش بچهار وجه چهار رکن از عرش زیاد
که و آن هفتاد هزار رکن است و در هر رکنی هفتاد هزار زبان و بعدد هر زبانی هفتاد
هزار زبان دیگر و بهر زبانی تسبیح میکنند خدا را و هفتاد هزار لغت
و ثواب تسبیح او بکلی شیعیان علی بن ابی طالب است و لکن عرش با این
عظمت چند دفعه لرزیده است با یتیم وقت سحر از شرف اذیت
و رنجیدن بعار استغفار مشغول شوند حرم و هرگاه طفل یتیم بگریه چنانکه
فرموده اذا بکی الیتیم اهتز العرش یعنی هرگاه بگرید یتیم می

لرزه دوشر عرشه تصور ایله بوگون واسطه گریه بیلیم عرشی یا لعظمت بلی زهرا

یا چگونه بو حالی عرش و بیلکه سکینه دختر امام حسین زینبه تعلقا

ازوقتیکه سر نعش باباسی ایله بیرلکده حسین مظلومه

سر نعش پدر بزرگوار نشستن عوض پدر ایله بوشته دردا جگر

دکاهی بو سینه زنانی بو سینه والخطه زحشمها گنجها بغلیبه

دعوض سیلکوا ای پدر بزرگوار گلادری گوکه بیلیم کم سیر غم

وحالی اگر طاقت ایلر گرگلیلر سئلانه ارم یا ابتاه اذا اظلم

اللیل فمن یحمی حماتی یا ابی فمن یروی ظمائی ای

پدر بزرگوار جیرب نعو گیتا تصبح شعو واعطشتی

ظمائی اگر تشنه سم تیک بلا ب دهیسی عرض کعای پدر بیغه

انهر سکینه یا ابتاه انظر الی رؤسنا المکشوفة

واکبادنا الملتهبة پدرای پدر نظر کن سرهای برهنه

جگرهای تشنه ما والی عمتی المضروبة وامی المسبیة

نگاه ای چگونه عمه ام انفسه وامادرم را اسیر کشیده نا کاه بلعو دز العه

فرلدی

قلقا شه گفت ننه الرندا میکنه دم سیرک یلا ازقیتگاه پیر دنج کشنه

ایمر خبر بضیه سلدیه دیردیم الطفل نحو مقتل حجاب

گفت یا ابة یا هذا انتم مقتولون الیوم او داخلون بنی

اهر در سرای ملنیه ابیر ویه گفت ای پیر دیم الطفل گفت ای اقا امیر ملک

شمار اید ناد ان امیر کاه ک ت مراد الکه ارید گفته پدرم بانم

کرجکم وطاقت سواری ندارم نکاه دار م گفتلر تن مجروح با شیم

دیر پیرم گریه کنیم ان تعلق اعناق علکو نسخن الصغیر مظلومه داد

بزنجر امام ازروی نعش پدر سکینه نه پس این طفل گفت ایمجب

للبور کورجکا دشیم درلیر قوم ارلا کشه اه انیقدر مهلت دهم

ایر دم وادیلاعداع کنم ای ملول اورار حقیقت دلع حیر سکینه

چنه قوم بکفرت فتنه قهر عا صغرسلاد و پیرم در گفتگو پیرا نباله

اوسلا در زبل سکینه و لبهای خکوشه بر حلوی ادگر اشته گنک ای یکاد

اگر بلا مجینه تشنه بیات زنتی شام وماها ن درگفتگا نه انجه

انه عسلا بزرگان اعتبار ایستیکم اگرچه ازیشان قهرامان آیتیه

کنند ولی چکنم با چنین ارج بهشت را می برند و من از تو رنجی دارم و از بلای
سواری باشند با پر و بال و از آنجا به بهشت روند و از بلای سواری چرا و تو
بسیار در زحمت بود و بسیار گریست همینها که می برند چه رنجه و [illegible]
و صبر نمایم بر سختی که کرده و صبر تو از حال حق شکایت می کنند لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم حیدر و لا سیما و هم [illegible]
حیث حرم بریان و حرم خون آلود امید بهشت [illegible]
کرده با فاطمه صغری و اطعم تمامی بهشت
بهشت گرفت مرغ لطف نکرده است از آنچه آرزو کنند [illegible] جهت
مشتمل بطعام ایشان باشد چون بیند مرغ آنکه مرغ بهشت از اهل
بهشت آنگاه همین گذشت مرغ بال کند حقیقتم گرفت مرغ
بجهت ایشان خلق [illegible] در تسبیح مرغ [illegible] باشد از ابن عباس
منقول است که هر مرغی در خاطر ایشان بگذرد در نظر
ایشان در آید و در آن وجه آرزوی ایشان باشد ابو سعید
خدری از حضرت رسول روایت کرده است که در بهشت

می برند

می برند [illegible] از دانه [illegible] در رفت [illegible] مرغ سفید طعام [illegible] یکی از
مرغان می باشند در [illegible] ایشان و چون [illegible] نشسته و از هم
پر [illegible] آید از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر
و از عسل شیرین تر و هیچ [illegible] یکدیگر نمی مانند بعد از آن برون
که بهر در رفت و یکبار نشیند و مرغان بهشت در دنیا از بلای
محمد و علی بسیار [illegible] چنانچه در کتاب احتجاج از حضرت
صادق منقول است که حضرت امیر المومنین و فاطمه
حضرت رسالت [illegible] بعد از نماز صبح حضرت
از جای برخاستند [illegible] برخاستم و عادت حضرت رسول
چنین بود [illegible] کلام [illegible] بجهت
آنکه هرگاه بیاید [illegible] آنحضرت [illegible] درخت آن
بزرگوار [illegible] طاقت مفارقت آنحضرت را
نداشت پس آنحضرت [illegible] بخانه عایشه [illegible] بخانه
فاطمه رفتم [illegible] بخانه عایشه رفتم

فدق الباب کردم عایشه جواب داد که کیست گفتم علی است گفت رسول خدا
در حاجت است من بخانه فاطمه باز گشتم چون قدری گذشته بود باز آمدم
دق الباب کردم عایشه گفت کیست گفتم علی است جواب داد
رسول خدا در خواب است من برگشتم چون چند قدم گذشته بودم
باز برگشتم در را کوبیدم عایشه گفت کیست گفتم علی است پس
آواز رسول خدا بلند شد که فرمود ای عایشه در را باز کن که علی
است پس در را باز کرد چون داخل شدم فرمود یا ابا الحسن یا
ترا خبر دهم درانچه جهت سؤال آمدم یا تو مرا خبر دهی اینک دیگر
اهل عرض کردم یا رسول الله بفرما حدیث که نیکوتر است فرمود
یا ابا الحسن دیشب که در مسجد بودم بسیار گرسنه بودم دل را از تو
پنهان کردم چون داخل خانه عایشه شدم نماز و دعا آغاز کردم
دستهای خود را بلند کردم از خداوند چیزی طلب کردم ناگاه جبرئیل
نازل شد و این بشقاب را آورد و در آن مرغ در کف آنحضرت نهاد جبرئیل
گفت این یک تحفه ایست از طعامهای بهشت برای تو آورده‌ام پس

جبرئیل

جبرئیل بالا رفت چون دستهای خود را بسوی آسمان بلند کردم آنچه طلب کردم
از الهی رسول نبرده مراد است سید لولاک و ترا ای علی است
وای درخواست دارم ای علی تا با من این غذا بخوری پس نشستیم
در را کوبیدی به عایشه گفتم در را باز کن تا این غذا با من بخوری
تو داخل شدی ای ابا الحسن یا علی حضرت امیر فرمودند چون با
آنحضرت این مرغ را خوردیم فرمود یا علی حکایت خود را نقل
کن عرض کردم از وقتی که از خدمت تو مفارقت کردم با فاطمه و
حسنین نشسته بودیم پس برخواستم بجهت تو آمدم رفته بودم
چون در را کوبیدم عایشه جواب داد که کیست گفتم علی است گفت
رسول خدا مشغول حاجتی است از آنجا برگشتم و قدری بالا رفتم باز برگشتم
دق الباب کردم عایشه گفت کیست گفتم علی است گفت
رسول خدا خوابیده است برگشتم چون به موضع اول رسیدم باز برگشتم
در را کوبیدم بشدت چنانچه آواز در را شنیدی یا رسول الله
عایشه فرمودی علی را داخل کن پس چه حکمت است رسول فرمود یا علی

خواستم مگر آنچه بلا دیده‌اند بمن فرمود ای آنچه بلا دیده‌ای و چه بلایی دیده است
چنین گفت عرض کردم که میخواستم بپرسم بیا ای مرغ سلام بر آن حضرت
رحمی فرمود الهی لعنت کننده است مرد و زینب تو دعات و جمع
مطلع شدم از آنچه در آن ولایت یا شاید [illegible] جمع تمام مرغ
در زینب آنچه در منتخب نقل است در حق کودکان حضرت سید الشهدا
به درجه شهادت رسانیده و جسد مطهرش در فیافی آن گرم
کربلا افتاده ناگاه مرغ سفیدی و مرغ [illegible] آن حضرت غلطیده
گفتم برداز که و جمع از آن حکایت پس در [illegible] ملاقات [illegible]
دیدم در [illegible] در خاک نشسته‌اند کربلا [illegible]
ان مرغ گفت [illegible] آنجا [illegible]
فرزند رسول خدا بر روی زمین گرم کربلا افتاده و اولاد [illegible] شهید
نشسته گفته [illegible]
[illegible]
گرم [illegible]

بر سینه‌اش و حوالی نعش آن حضرت غلطیدند و هر یک بناحیه پرواز کردند
و خبر شهادت آن بزرگوار را باهل مدینه رسانیدند بروایتی غرابی
خود را آلوده [illegible] بر سر دیوار خانه فاطمه صغری نشست و بال [illegible]
جمیع العیال [illegible] شروع کرد بگریه کردن و این شعار بیان فرمود
نعب الغراب فقلت من تنعاه ویلک یا غراب
یعنی این مرغ خبر کی را آورده است پس با او گفتم وای بر تو خبر مرگ
که را آورده قال الامام فقلت من گفت خبر مرگ امام
آورده‌ام گفتم کدام امام قال الموفق بالصواب یعنی گفت
امام بر حق [illegible] فرمود ان الحسین بکربلا
بین الاسنة والضراب یعنی بین نیزه و شمشیر حسین در کربلا
بین نیزه‌ها و تیغ‌ها شهید شد فابکی الحسین بعبرة ترتجی
الی الله مع الثواب یعنی پس گریه کن بر حسین با اشک چشم
که اگر بگریه ثواب داری فقلت الحسین فقال لی
حقا لقد سکن التراب یعنی [illegible]

کتب به نسبتیکه بولنمیه تخفیف دعات سلامت سکیز جمعی قلدر دلوآن تم المستقل
به الجناح ؛ فلم ینطق الجواب یعنی تنت ازبانی اولرفته
هر طاقت نه جوابه یارب اجمع لیب بینه نیر خبر سالشینه
کفتنه ابیه خبر بحوله سحر بعه مطلب سالظاهر نشه زبانی لته
در جنس شهالک کخضرت سید و بستنه در اخیه نیر مظلومیه کتب
حوق نعالحمد و لاقوة الا بالله العلی العظیم حیدر وال حکم

در بیان تولد و حال حضرت موسی ع و تشبیهات
حالات او با حضرت سید الشهداء ع قوله تعالی
واوحینا الی ام موسی ان ارضعیه نیر وحی کوع

یعنی مادر موسی ع اینکه سیده او ایلدر فقط فاذا خفت علیه
الکاه می برسی براو در باب اینکه ونشسته وقصه لرکهعه دخی جنبه
کهو فالقیه فی الیم یعنی اول او در آب دریا ولا تخافی
ولا تحزنی یعنی مترس از هلاک او وانه ره هناک مباش از فراق
او انا رادوه الیک وجاعلوه من المرسلین یعنی بل

کهوانیم

کهوانیم یا اول از قبیلالکان لا حجمی حضرت موسی ع از مادر متولد شه
و قبیلالکان فرعون آمدند مادر موسی ع سلامت آورده ایزی نبافشه
پس مادر موسی ع برسه تنور آکه زبانه نش را دیده آه از نهادش بلند
چون در تنور نگریست دید موسی ع در تنور تازی میکنند آتش موسی
نا بهر نگنند پس مادر موسی ع اکو شته در صندوق نهاده اشنه وحی الهی
سه صندوق بقیر محکم کهم در دریا نیل انداخت بروایتی نقیشه
فرعون ناظری بود بمرض برص مبتلا بود واهی کتاب کفته بود که
فلان روز در دریا دیدی حیوانی بصورت انسانی پیدا شود خون او
الی علة باب سال او زائل شود پس فرعون یاران خود فرحان
او بکنار رود نیل منتظر نشستند بروایت تفسیر ابو الفتوح دختر فرعون
بمرض برص مبتلا بود نا گاه آن صندوق از روی آب ظاهر شد
فرعون ملازمان حکم داد ازکهه آن صندوق را از روی آب گرفتند
بکنار آوردند آسیه سر صندوق کشود کودکی را دید که نور از
پیشانیش ظاهر و انگشت در دهان گرفته از آن شیر میخورد

خداوند صاحب اولاد در حالت آسیه نکند پس اولاد خود فرعون را آلوده کند

از این طفل است به از نام دختر خود بود و واسطهٔ این طفل بجا نگهند

پس آنها همان انطفت شد بموضع رحم این دختر را نهاد خفت انطفه در تنور

شفا یافت و بسیار فرعون ممنون شد با آسیه بخشیده و آسیه بتربیت الطفل

مشغول شد پس مادر موسی بکلثوم خواهر موسی گفت برو و خبر از

کیفیت بیاور کلثوم بخانه فرعون آمد و کیفیت خود را دید دیگر کار

آسیه است پس کلثوم برگشته و مادر را اطلاع کرد اینکه حضرت موسی

هفت شبانه روز پستان هیچ زن را نگرفت آسیه و خود

از این حالت مضطرب شده کلثوم بعد از هشت شبانه روزی

در حرم آمده و دید آسیه بکلی دایه مضطرب است پیش رفته گفت اگر

بخواهی دایه از برای این طفل بیاورم گفتند که زود بیاور کلثوم رفته

مادر را آورد و موسی را در کنار مادر نهاد فی الحال پستان بدهانش

گذاشت [illegible] رسید پستانش را گرفت فرعون و آسیه گفتی

این طفل را بیت تو نزد ما بیش کس که غیر از زن حکم خود بشیر بود

دایه که

و نگاهداشتن مرا چه نیابت شیر نیست به این جهت این کودک شیر را قبول

کرد فرعون امر کرد اجرت از برای او مقرر کردند و موسی را با او سپردند

و گفت اولاد بخانه خود ببر و در هفته یک دفعه بیاور مادر موسی به منزل

برگشته بخانه آمد و راست و حکایت مادر موسی حضرت موسی را در تنور

انداخت بعد از آنکه بر سر تنور آمد و او را در میان آتش سالم دید خوشحال

شد نمیدانم چه حالت و وقت حضرت فاطمه زهرا و حکایت بر سر تنور

خانه خولی آمد چنانچه روایت است که چون ابن سعد ولد الزنا بعد از شهادت

حضرت سید الشهدا سرهای شهدا را بر نیزه‌ها [illegible] نصب کرده حضرت

شاه شهید را [illegible] صبح و حمید ابن مسلم داد بجهت این ایام در میان خولی

این زن گذارد [illegible] بسته آنرا که در شب و وقت شد دیگر و این را

ولد الزنا برداشته بعد دار الاماره بسته بود به منزل خود رفت

زن او دختری از طایفه بنی حضرم و یا از بنی اسد و زن بنی حضرمی

از جمله شیعیان اهل بیت بود پس سر مقدس آنحضرت را بخانه خود

برد و این ملعون بر دیدن سر مطهر این زن گذارد به رحمت که در خانه خود

داشت و از اعاجیب سر بزرگوار آن حضرت را خولی بخانه برد و بروایتی در مطبخ خانه

خود در تنور پنهان نمود و بروایتی در زیر لگن پنهان ساخت علی اختلاف

الروایة نقول مشهور آنست که سر مطهر را در تنور پنهان نمود پس بنزد زن حضرمی رفت

زن حضرمیه طعامی حاضر نمود که آن ملعون زهرمار نماید پس از آن در بستر رفت

و در این چند روز کجا بودی گفت شخصی بر امام زمان یاغی شده بود

بجنگ وی رفته بودیم آن زن پرسید که آن کی بود و چه ادعا داشت گفت حسین بن

علی بود و سر او را آورده ام آن زن گفت ای ملعون وای بر تو سر فرزند

حضرت رسول را آوردی در خانه و بجا آوردی بخدا سوگند که دیگر زن تو نیستم

لیکن ترا نخواهم رسید پس چون برخاست از نزد آن ملعون بیرون آمد نظر کرد

نوری عظیم دید که از مطبخ ساطع بود بسوی آسمان بالا میرفت چون در مطبخ

در آمد دید آن نور از تنور ساطع است چون به تنور رسید دید آن نور

از سر مطهر آن سرور ساطع است و دید که بصورت مرغان سفید

بر گرد آن سر گردش میکنند بعد از آن دید که چهار زن را دید تعجب او زیاده

شد و حیران ایستاده بود ناگاه چهار زن دید که از آسمان بزمین فرود آمدند

و گرد تنور

و بسر تنور آمده و یکی از آن چهار زن سر منور را برداشته و می بوسید

و بر سینه خود می نهاد و می نالید و می گفت ای شهید مادر ای غریب

مادر و ای مظلوم مادر اگر پسر منی در عقوبت روز قیامت داد ترا از

ظالمان تو بستانم و داد ترا نستانم تا دست در قائمه عرش بزنم

ندارم و آن زنان دیگر نیز می گریستند و بعد از نوحه و ندبه بسیار ناپدید

شدند پس آن زن بیهوش افتاد چون نظرش بر آن سر افتاد از غایت حیرت

نفس نفس بیهوش شد چون بهوش آمد برخاست و آن سر مطهر را بعد از

در زعفران و گلاب شست و بوسید و در موضع پاکی نهاد چون روز شد آن

ملعون سر مطهر را طلبید زن با او گفت وای بر تو ای ملعون برگرد باسیر

و سر او را بیاور که خلاصه کلام خواهم شنید دیدیم که شخص چاک بلور

بلور خود را در کنار گرفته دید که او را نوازش میکند خوش الحان شد

و دیدیم که زنی از خیمه بیرون آمد و دید که لشکر اعدا او را بلور

گرفته اند گفت کاش کور بودم از این نشنیدم در خیمه ها نگاه کرد

و دیدیم که حضرت را از خیمه باز گرفته و آن حضرت را گرفته جوان

آورده‌اند که آن لعین جمعیت کرده تحفه‌ها آورده بر سر نثار کرده‌اند

وقتیکه سر مبارک امام حسین علیه‌السلام را نزد او آوردند آورده‌اند که اهل شام جمعیت

کرده بودند نثار سنگ زدند که آن لعین [illegible] را وقتیکه سر نور علیه‌السلام

نزد وی آوردند فرعون [illegible] و درود [illegible] گوشت‌ها نیز داشتند لا اکرامی

داشت [illegible] وقتیکه سر منور حضرت سید الشهدا علیه‌السلام را از [illegible] یزید ملعون

[illegible] با چوب خیزران در لب و دندان [illegible]

[illegible] لبهای حضرت می‌زد و [illegible] و از تلاوت کلام الله

آنحضرت چنانکه لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم جل و جلاله

بگیم در شان ترحم خداوند جل شانه بر بنده مومن

در قبر و وقایع معجزه دیگر از شهادت سر منور

حضرت سید الشهداء قوله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم عم

یتسائلون عن النبأ العظیم آورده‌اند در [illegible] حضرت رسول

دعوت [illegible] در نبوت [illegible]

[illegible] از یکدیگر سوال می‌کردند [illegible]

از حضرت

از حضرت رسالت پناه سوال می‌کردند خداوند عالم از سوال

ایشان خبر داده در عم یتسائلون یعنی از که می‌پرسید استفهام برای

تفخیم شان آنچه هست از آن سوال که [illegible] بعد از آن بیان تفخیم

[illegible] می‌کنند عن النبأ العظیم یعنی از خبر بزرگ سوال می‌کنند و حافظ

ابونعیم اصفهانی از اکابر اهل سنت روایت کرده از حضرت

رسول فرموده که [illegible] نبأ عظیم ولایت علی ابن ابی طالب است

که خلایق را در قبور سوال از آن می‌کنند و هیچ میتی در شرق و

غرب و بر و بحر عالم نیست مگر آنکه از او سوال کنند از ولایت

امیر ابن ابی طالب پس خوشا حال کسیکه [illegible] بولایت بزرگوار

[illegible] اسلام [illegible] در مجلس المتقین [illegible]

[illegible] ضعیف [illegible] قبر [illegible]

[illegible] قبر [illegible]

[illegible]

[illegible]

الهی دعای ما را از انتقام در گذر در رحمت فضل تو خطاب به ملائکه رسد
بنده من غریب است بی برگ خاک لحد خفته و دلش از احباب و اقارب
و خویشان برگشته است ای ملائکه بعزت و جلال خود قسم که من از او
باوفاترم [illegible] زیاده از جمیع [illegible] شفقت خواهم او را در [illegible]
ببینید عرض کنند [illegible] را الهی [illegible] از صومعه عبادت
خانه خود محروم [illegible] خطاب رسد [illegible]
ما را بتو [illegible] باشد [illegible] بنده [illegible] کار را
[illegible] عرض کنند الهی دستوری ده
در لحد مونس [illegible] باشیم خطاب آید [illegible]
پس [illegible] اهل [illegible] نماز شب [illegible] جواب [illegible] بهشت
رضوان خازن بهشت [illegible] عرض [illegible] الهی [illegible] باز
در روی [illegible] وا [illegible] و عطیات در لحد او [illegible]
خطاب رسید ای ملائکه [illegible] بنده [illegible] مونس وی [illegible]
[illegible] بنده [illegible] باقیات [illegible]
[illegible]

اگر [illegible] چون روز روشن [illegible] حاضر شود [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] منظوم را [illegible] دیگر [illegible] کردی [illegible] جزا [illegible]
چنانکه در عالم رؤیا حضرت فاطمه زهرا را [illegible] روایت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] در [illegible] که [illegible]
[illegible] در زیر [illegible] روی خاک [illegible] چنین [illegible]
[illegible] چون [illegible] آمد در زیر [illegible]
[illegible] که [illegible] گفت [illegible]
دیدم و چنین [illegible] در زیر [illegible] جمعیت آن [illegible]
گفت [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت حسین ابن علی ابن ابی طالب [illegible]
[illegible] چون [illegible] گفت [illegible] که [illegible]
آن زن [illegible] آن [illegible] آورد [illegible]
[illegible] گفت [illegible] فرزند فاطمه [illegible]
[illegible] گفت [illegible]

رجوع در عالم رؤیا دید دیوار خانه شکافته شد و از آن مرغان بسیاری

وارد خانه شدند و از نظر او در میان ابر پنهان شدند بعضی از مرغان از

[illegible] سر [illegible] را در دریا گرفته از ایشان پرسیدم که گفتند

این زن فاطمه است [illegible] لیس حیوانات [illegible]

زنند و آن سر را در بر گرفته از ایشان پرسیدم گفتند زن [illegible]

از این حیوان محمد مصطفی است و آنها که در اطراف اند [illegible]

اصحاب او بنده [illegible] آن حضرت [illegible] و آن

سر [illegible] فاطمه [illegible] زن [illegible]

[illegible] که داری [illegible] زیرا که تو را [illegible] حق است که [illegible]

[illegible] سر را در بر گرفته

[illegible] والله [illegible] آن سر را [illegible] زن از [illegible]

[illegible] کفتار [illegible] طلاق ده که از [illegible]

زن را طلاق [illegible] آن زن [illegible] سر را [illegible] داد

[illegible] آن [illegible] آن زن [illegible]

حضرت صاحبی

حضرت صاحبی داد لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم جل وجل [illegible]

[illegible] در بیان حکایت مشک آب بردن امیر المؤمنان

علیه السلام بخانه ضعفا و ترحم نمودن آنجناب بر حال

یتیمان قال الله تعالی ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات

اولئک هم خیر البریه در [illegible] حضرت ابراهیم ادهم [illegible]

عتبه [illegible] انصاری منقولست که [illegible] حضرت رسول [illegible]

که حضرت [illegible] چون چشم [illegible] حضرت [illegible]

فرموده [illegible] پس [illegible] فرمود [illegible] کارا

[illegible] در [illegible] پس [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] که از شما [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] بعضی [illegible] حکم کنند [illegible]

[illegible] در [illegible] رحمت [illegible]

عظیم [illegible] در این وقت این آیه نازل شد

ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه یعنی [illegible]

تا نکه کردید کنند بجا و کسانیکه عملهای زشت نمایند پشیمان کردید بنده
بهترین مرا فرزندیکان را جا برمیگویند الکرده پسکان آنحضرت سلامی دیده نبی
نفقته آنکه بهترین خلایق بعد از پیغمبر ع و بنی حضرت زکی فرمودند یا علی
تو آنی بهترین خلق خدا بعد از پیغمبر نیست کرده است در اوری حضرت
امیر ع زنان را دید که شکم ایشان کرفته در هر شب سه سال میکنند
کنند و میکوید خدایا دل آدم ملا از علی حضرت امیر ع فرمودند ای
مرد با توجه کرده است از ان کفت شوهر مرا پیغمبر کفر فرستاد
در انجا کشته شده و اکنون مالک چیزی نیستم و چند طفل یتیم دارم و چون
کار بالای رسیده در خدمت مردم را بکنم آنحضرت فرمودند از این بسیار
خسته شده مشک را بمن ده پس مشک را از او کرفتند بر دوش مبارک
انداختند و همراه او آمدند پس بر در خانه او رسیدند اضطراب کنان اسپند
صبح شد زنیت پیرا طعام کرده بر دوش مبارک کرفته بیا از اصحاب
کو ما یا علی زنبیل را بده که آن را آورم فرمودند ای مادر فرمودند در قیامت
کناهان مرا از برمیدارد پس بر در خانه آنزن آمدند و در ان

کفت کفت فرمودند همان بنده خدا در در پیرزن کفت ای بنده خدا در خانه تو ای طعام
و اطفال ای بنده خدا طعام حاضر تو اول طعام در راه بکش این کفت خدا
از تو راضی باشد و خدا حکم کند میان من و میان آنحضرت داخل خانه
شده فرمودند میخواهم ثواب کنم یا از هر امر را اختیار کنی یا خمیر کنی
یا طفلان را خاموش کنم یا من خمیر میکنم تو طفلان را خاموش کن پس
آن زن رفت و گوشت آنها را در خمیر کرده طعام بپزد تا اطفال را
دلجویی آورده تا خمیر میکنم پس آن بجوی آتش حضرت خمیر کرده و حضرت
طعام در دهان اطفال میکذاشت و میفرمودند که ای اطفال
حلال کنید از حرام از خمیر کردن فارغ شده کفت ای بنده خدا برخیز
و آتش در تنور انداز آنحضرت برخواستند و شعله آتش از آتش شعله
هر چه شعله آتش بلند شد حضرت صورت مبارک خود را پیش کرده
میفرمودند یا علی بچش حرارت آتش را تا زکات بیوه زنان و یتیمان را فراموش
نکنی پس در اینحال زنی در خانه آمد که زن آنحضرت را میشناخت چون
چشمش بحضرت افتاد خدمت زن خدا میکفت که یا زن کفت وای این

لذر کفت

چون از شیر ازل گذشته گشت وای بر تو لیکن پسر تمام است و شد به بیوه زنان ع[illegible]

بن ابی طالب رض شبی جمعی از زنان ایشان بسیار شکسته در [illegible] رفته مهمانی

آن بزرگوار آمد خدمت عرض کردند [illegible] حضرت فرمودند

جز از تو [illegible] در حق تو [illegible]

حضرت امیر ع با اصحاب [illegible] و بیوه زنان عالم پس [illegible] گفته و دیگر

دختران [illegible] اطفال

[illegible] ام کلثوم خواهر [illegible] طفلان [illegible] گرفت و [illegible]

از خدمت سید [illegible] کردند [illegible] بیمار [illegible] زکوة لایق

اولاد مصطفی [illegible] ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم جل و علا

سیم در بیان حیل [illegible] حضرت امیر

المؤمنان ع قوله تعالی ولا تقتلوا النفس التی حرم الله

الا بالحق ذلکم وصیکم به لعلکم تعقلون [illegible]

نفس را در خدا احکام کرده است کشتن او را مگر بحق در قصاص است

باهیت مرتبه بازجر نهی کرده این وصیت فرموده است و امر فرموده اند

در نگاه سختی

در نگاه سختی آن گروه که در باب وی آمده | که راه راست این است در حقیقت

تا زنان از بیم تمام مشغولند که روز رفت | در کوفه در مسجد خدمت شاه

دیگر نشسته بودم با جمعی از اصحاب و حضرت | امیر مانند ماه شب چهارده

در میان تمام کمال نشسته بود ناگاه جمعی آمده | قاتلی که قصاص خون [illegible]

و عمامه بر سر بسته و شمشیر حمایل | که هر چه او در [illegible] نشسته

گفت و هیچ نگفت محکم از اطراف تو | او نگاه می کرد حضرت

سر بزیر افکنده هیچ متعرض او نشده | حتی محکم آن [illegible] گذشته

امیر المؤمنین در آخر شمشیر از غلاف کشیده | و گفتند که کدام یک از ایشان

که تیغ غضبش از همه زیادتر و در ساخت | در رتبه از هر کس بیشتر و کدام

یک از ایشان که در حرم [illegible] کشته | دیگر طبیعت و صاحب کرم است

و کدام یک از ایشان که پیش [illegible] | [illegible] بر دارد و نجات را

می کشد و کمتر قصاص می گیرند | و کدام یک از ایشان [illegible]

ابو طالب و صاحب [illegible] و هیچ کس | را دعا نکرده و کدام یک

از ایشان [illegible] محمد مصطفی | که او را در زمان حیاتش [illegible]

کمه سلطنت او را الحکم ستایش را عظیم خوانند پس حضرت امیر ع سر بالا کرد

فرمودند چه میخواهی نضیر بن ربیع بن عکه ابن حمید بن حسان بن

عرب بن الاسم رای سوال کن از هر آنچه میخواهی در علم برتنت نیکو

محبت است اشتغف کرد بارها سپرده است که رای و وصی رسول خدا

و تو ای خلیفه بحق و حلال مشکلات دنیم که در ستالم کردی است

در صفت الارنفر که انهار اعصیه میخوانند و با حجر تیتبی فرمودند

که حال چیست و قسمت همه محبت او را خلافت کنم انهدا ان

میت پس در مسجد است اگر تو او را زنده کنی راست گردانی تو ظاهر می

شود به پیغمبر تو ایمان می آوریم و یقین میکنیم تو را حجت خدا در زمین

و خلیفه محمد بر دوش و اگر می توانی زنده کنی بر سبیل امیم او را

به سوی قومش و میباشیم او یک ای توحق نیست پس امیر مومنان

بنشیم فرمودند بر شما چو سوار شده و در کوفه نه آمده که از کس می

خواهد علم را این را رضا به بالعدر سل حضور لکه شما اند را به بیرون

آمد بسوی نجف پس همه بیرون رفتند پس حضرت امیر ع بنشیند فرمودند

اتاج ولا

که ابن عرب را با همراهش در این جا حاضر نماییم که چون بیرون رفتیم

دیدیم امروز را که همه خواهند او را بر دوش او پس او را با همراهش نجف

نجف کشید پس آنحضرت فرمودند با اصحاب که کشته در شنا انچه می

دانید در دوات بگشند انچه را که از بیشتر بیشتر بگشایند بین ها چراغ

فرمودند شما را انجا با ال و با جمعی از مسلمانان میت را بیرون آوردند

منیم که ببر دیدیم تا بگذر بیرون او گفتند که صاحبه دنیا در او گشته ده

بودند و جوانی در میان او بود که تا خطش ومسیب و لکه ها لیش

مانند زنان صاحب جمال بود پس حضرت فرمودند چند روز است

در این حال همه است عرض کرد چهل روز حضرت فرمودند موتش

چه سبب بود عرض کرد قومش میخواهند او را زنده کنند تا چه

و حر قاتلش کیست زیرا که ان شبی که خوابیده بود چون صبح شد

او را کشته یافتند و شصت نفر انجمال او را کشته با علی او شب

و دیت را بر طرف ساز حضرت فرمودند او را عمش کشته زیرا

دختر خود را با و تزویج نموده بود و دختر عم خود را با کشته دیگر

گرفت و غش از این جهت اندر گشته ایم و عرض کردیم که ما بگفته تو قناعت
نکنیم مگر اسم کشنده خبر دهد با قوم خود را و نشان قاتلش شهادت
دهد تا آنکه شبهه برطرف شود پس آنحضرت متوسل شد بعد از حمد الله عز
و درود بر حضرت رسالت پناهی داد لا دعاها بدین انجناب موسی
ای الهی که فرمودی گاو بنی اسرائیل نخواهد و نه پیشه از چه شود
حال آنکه مهم بالعدد ز طبع امور سبب آنکه گاو مذکور روزه زنده شد
پس گاو نیکی رفت و ذبح نمود از اعضای گاو بنی اسرائیل همچو نعنه زنده
شد جز بعضی از خود را بدلیس جمع ... زیاده بعضی از اعضای جنح از
تمام از تمام ... پس پای مبارک خود را ... نعنه واداد
حرکت داد نعنه فرمود قم باذن الله ... بن ... محمد بن
سلامت بن طیبت ... تحقیق که زنده گوینده ... را خدا در دست
میتم میگوید بجواب برخاست با روی روشن ... و حجت شبهه و عرض کرد
لبیک ... با حجت ... الحق اللهم ... بغضب ... تمام حضرت
فرمود با هر که ... زر ... حق کرد ... جابر ... حقیقت
فرمودند

فرمودند برو بسوی قبیله خود و ایشان را خبر ده چون عرض کرد مرا ایشان
حاصل نیست شیر سیم مرتبه دیگر مراجعه گشته و تو بتأنی ... کنی
حضرت با اعراض ... منفعت شنیده برو و کفر ... اکنون خبر ده ... که
دست عقل کرد و بجا قسم از تو جدا نخواهم شد تا ... مرا در پایه و جدا
لعنت کند کسی ... را ... شود داد در میان جمع و حق که
قرار ده و پیوسته در خدمت آنحضرت بود و در خدمت صفتش شهید
شد ... این یکدفعه بود که ... کرد از کرده خود ... معجزه حضرت
امیر را دیده ... دفعه دیگر هم ... ملتفت گفته و از کرده خود
... قبیله ... ایام شهید را ... چنانکه از سلمان
جاسوس روایت شده ... روزی ... زیاده ... از کلام
تعمیر دار الامارة ... مشغول ... که ناگاه صدای ...
بلند از اطراف ... شنیدم و صدای نوحه و زاری بگوشم رسید
از خانه که ... بود ... در این صدای نوحه و گریه
... گریه و ... زیاده ... رفته ... داد

کشته و امروز سر او را با عبای سبز پوش داخل این شهر میکنند گفتم از بعد

آنکه خروج کرده بود گفت حسین بن علی چون این سخن را شنیدم از

ترس خالکم هیچ نگفتم صبر کردم تا او بیرون رفت پس دستی که در گل

داشتم چنان بر صورت خود زدم که گفتم یک چشمم کور شدم کاش کور

شده بودم پس از آن [illegible] قصر بیرون رفتیم تا بکناسه کوفه رسیدیم

دیدم مردم جمع شده اند بسیار ایستاده و انتظار میکشند سر امام و اسیرها را

میاورند ناگاه دیدم در پیش چهل کجاوه و محمل شتر کشیده گفتند

حرم محترم سید الشهدا است و فرزندان فاطمه زهرا در میان محملها

نشسته اند آه و واویلا دیدم حضرت امام زین العابدین را بر شتر

برهنه سوار کرده اند و علیه در زنجیر و جحده (?) نشسته و خون از ساقهای

مبارکش جاری بود و آن جناب میگریست و از روی حزن و اندوه

شعری چند میخواند که مضمونش این است که ای بدترین امتها خدا

شما را رعایت جد ما در حق ما نکردید در روز قیامت که ما و

در نزد او حاضر شویم چه جواب خواهید گفت و آن را [illegible] گفته و شاه

ما را بر

ما را بر شتران برهنه سوار کرده و مانند اسیران می برید گویا ما هرگز انکار

دین شما ننموده ایم ای جماعت بنی امیه چه ناخوش است آنکه

ایستاده اید که شما بر مصائب ما دستها بر هم میزنید

و کف میزنید و بعد حضرت رو بسوی [illegible] سکینه دختر [illegible] نمود

که حضرت [illegible] سید [illegible] است این واقعه کربلا اندوه

در دل ما که [illegible] غم [illegible] قسم [illegible] کرده

عصمت [illegible] لیکن [illegible] اطفال و کودکان

[illegible] می گفت [illegible] و [illegible] بانها [illegible]

ام کلثوم [illegible] اطفال می گرفت

و بر زمین می انداخت و زنان کوفه [illegible] احوال ایشان

گریه می کردند حضرت ام کلثوم [illegible] صدا از کجاوه

[illegible] ای اهل کوفه [illegible] که [illegible] کوفه

شما مردان ما را میکشند و زنان شما بر ما گریه میکنند

خدا در روز قیامت میان ما و شما حکم فرماید [illegible] در آن [illegible]

صاحب نشان عظیمی دیدم که گویا آسمان از هم پاشیده
می شود در زمین سقوق می آید چون متوجه شدم دیدم سر کاسه
شهیدان را نو که بر نیزه که گویا بر سر نیزه دو دریای انها
دیدم در نهایت صفا و نور و ضیاء شبیه ترین کسی بود به حضرت
و همچنین ماه تابان می درخشید پس از آن حضرت از ریش آن
بزرگوار خط بود پس همراه آن سر منور آمدم تا بزرگی
کجاوه زینب خاتون رسید چون چشم انظار بر سر مبارک آن
سرور افتاد آه و واویلا و وامصیبتاه سر خود را بر چوب محمل زد
که خون بر زمین جاری شد لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

جدول چهل و چهارم در بیان کیفیت خرق
آوردن آسیه را بر سر چهار سوق مصر
و شهادت آن قوله تعالی قال رجل مؤمن
من آل فرعون یکتم ایمانه گفته اند حزقیل که پسر عم بود از آل
فرعون ... که حزقیل بود و ملک ایمان خود را از

فرعون

فرعون دشمنی می کرد چون فرعون گفت ذرونی اقتل موسی
بگذارید که بکشم موسی را حزقیل گفت از روی انکار اتقتلون رجلا ان یقول
ربی الله آیا می کشید موسی را که می گوید پروردگار من خداست ... رجوع به حضرت
او برو ایمان آورد ... حزقیل مومن آل فرعون بود و پنهان ...
فرعون را بسوی موسی پس نزد فرعون رفتند گفتند حزقیل را ایمان
نمی خوانند پس فرعون حزقیل را حاضر کرد و در حضور او گفتند تو انکار پروردگار
فرعون را می کنی حزقیل گفت ای پادشاه هرگز از من دروغ شنیده کسی
گفت از ایشان ... پس پروردگار ایشان کیست گفتند فرعون گفت پروردگار ایشان
... پس که شما را آفریده و که روزی دهنده شماست گفتند فرعون
حزقیل گفت ای پادشاه گواه بگیر که پروردگار من خالق و رازق و پروردگار
ایشان خالق و رازق و پروردگار من است و غرض حزقیل پروردگار
واقعی ایشان بود ... نیت و پروردگار ... قطع ...
... را بطلب حزقیل فرستاد او را در کوهی یافتند که مشغول
نماز بود و ... در عقب او جمع بودند چون ایشان ... گفتند ...

که یکی از چیزهائی را در زیر که نهنه نشدی بود تا حاصل شود بنیان انجامت

و در حدیث از [illegible] فارغ شود بروایت حضرت صادق ع برادر [illegible]

از رسول [illegible] که [illegible] خبر قبل ماشطه دختر فرعون بود

روزی ماشطه که دختر فرعون را شانه میکرد شانه از دستش افتاد گفت بسم الله الرحمن

الرحیم دختر فرعون گفت پدرم را میگوئی گفت نه بلکه کسی را میگویم که

پروردگار من و تو و پدر تو است گفت این را به پدرم میگویم گفت

بگو چون دختر فرعون قصه را به پدر گفت فرعون او را با فرزندانش

طلبید و گفت پروردگار تو کیست گفت پروردگار من و تو خداوند عالمیان است

پس فرعون امر کرد تنوری از مس حاضر کردند و آتش افروختند و امر

کرد که او را با فرزندانش در تنور اندازند او گفت التماسی

دارم امر کنی بعد از سوختن استخوانهای ما را جمع کنند و دفن کنند

فرعون گفت چون بر ما حق داری چنین خواهم کرد پس [illegible] فرعون

بالای شعله [illegible] حق [illegible] پس وای بر [illegible] آسیه [illegible]

حق [illegible] فرزند [illegible] خود را [illegible] انداختند

[illegible]

در قفای کرم کرده انداختند و با ایشان شکنجه [illegible] تا رسید بپسر شیرخواره

پس فرعون امر کرد که یک یک فرزندان او را در تنور انداختند چون

فرزند آخرش که شیرخواره بود در تنور انداختند بامر خداوند بسخن آمد گفت

ای مادر صبر کن که تو بر حقی پس او را هم در تنور انداختند آسیه زن فرعون

مومنه بود نظر کرد دید روح او را بالا میبرند یقینش زیاده شد پس فرعون

نزد آسیه آمد قصه زن حزقیل را با او گفت آسیه گفت وای بر تو

چه جرأت [illegible] بر خدا داری فرعون گفت بلکه تو هم

مثل زن حزقیل دیوانه شده ای گفت دیوانه نیستم و لیکن ایمان

آورده ام بخدائیکه پروردگار من و تو و جمیع عالمیان است پس فرعون مادر

آسیه را طلبید گفت دختر تو دیوانه شده است بگو [illegible] خدای

دیگر نه مرگ را بچشانم هرچند مادرش نصیحت کرد فایده نکرد پس فرعون

امر کرد که آسیه را چهار میخ کشیدند و عذاب کردند تا شهید شد از ابن عباس

روایت کرده اند که در [illegible] که آسیه را عذاب میکردند حضرت موسی

دعا کرد خدا عذاب را از او برداشت بروایت مجلسی آسیه با [illegible]

نگاه کرده دیدم درهای آسمان گشوده شد و چون نظر باطراف کرده دیدم اهل
حرم باو نامحرم بجنده نظر میکنند جبرئیل نازل شده عرض کرده رب ابن
لی عندک بیتاً فی الجنة ونجنی من فرعون وعمله ونجنی
ای پروردگار من بنا کن برای من خانه را در بهشت در جوار رحمت خود
و نجات ده مرا از فرعون و عملش پس خداوند امر فرمود ملائکه را تا به
از نور آورده بر روی او کشیدند و او را بآسمان بالا کشیدند پرده ای
دیگر ملائکه بالهای خود را به او کشیدند و او را از نامحرمان پوشیدند
عجب انصاف داده سیده خود را برهنه دیده و دیگران او را برهنه دیدند
جبرئیل نازل شد چگونه از صبر حضرت ام فاطمه در کوفه بهمه نحیر
در میان نامحرمان چنانچه ابی مخنف روایت کرده در درباب شهادت
امام ع بمکه رفته بودم چون بکوفه رسیدم دیدم شهر را آیین بسته و همه
بعضی گریه میکنند و بعضی خاک بسر میکنند از همه سؤال کردم چه واقع
بکر در میان ما عید نیست که شهر را آیین بسته اند لیکن چه گریه میت
و گفت عید ما نیست گفتم خدا ترا رحمت کند خبر ده مرا از کیست
حکایت

حکایت دیگر ابو جعفر گفت که من از جمله لشکریان در میان اعراب بودم
و دیگری نمودار شده گفتم این دو لشکر کیستند گفت لشکر امام حسین
و لشکر ابن زیاد منصور گشته و جسته تا ای کس امام مظلوم را دو اعدای شهید
میکنند هنوز کلام او تمام نشده بود صدای کوس و کرنا بلند
شد نظر کردم دیدم لشکر رسیدند و سر امام را با سرهای شهیدان بر نیزه
همراه آوردند ناگاه ام کلثوم خاتون را دیدم برقع حریر
بر روی خود انداخته بود و بر شتر بی محمل سوار از اهل کوفه پوشیده چشمها بخون آلوده
از ما زیاده اهل بیت پیغمبر اتیم یا حیا نمیکنید از خدا و رسول خدا
نا حق رفتم عرض کردم ای خاتون من مصائبی در بلا
آمده دیدم زنانی بمن نظر کرده فرمود کی عرض کردم از اهل کوفه
هستم از اهل بصره ام
پس فرمود در خیمه بودم
چون سر از خیمه بیرون کردم دیدم ابا عبد الله
یا غرق خون بگریه بلند گفته ناگاه

صدای هاتفی را شنیدم اشعاری چنین میخواند مضمون اشعار این است [illegible]

بیبی [illegible] کجا رفت دیدیم حضرت امام حسین را در بیابان سواران [illegible]

بزرگوار را فوج فوج عقوبت [illegible] جولان چنین [illegible] راه لعنه [illegible]

مانند چراغهای وحشی [illegible] میسوختند پس [illegible] قوم [illegible] الحجاب

باری ۲ بار دفعه شنیدیم [illegible] عجب [illegible]

گفتم که [illegible] الخیار [illegible] گفت [illegible] طایفه [illegible]

خوابیدم [illegible] این بزرگوار را باری ۲ بار دفعه شنیدم دیدم مظلوم را

شهید کردند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم جلد [illegible] چهل و پنجم

در بیان احوال جود بلخی و امام سجاد و کیفیت مجلس ابن زیاد لعنة الله [illegible]

[illegible] باشد [illegible] در عوض [illegible] بگوید که [illegible] ثواب [illegible] جزای [illegible]

و از حضرت [illegible] ترتیب [illegible] حکم این حکم مطلق [illegible]

عبادات از موجب [illegible] کافر [illegible] و [illegible] کافر [illegible]

مگر آنکه مثل او باشد و از عقاب و پاداش [illegible] نیکوکار [illegible] مگر آنچه

او خواهد

در خور این باشد از ثواب [illegible] بجا [illegible] اگر کسی

در حق کسی [illegible] واجب است [illegible] در حق او مکافات به نیکوئی

کند و مکافات نه این است [illegible] آنچه در حق [illegible] کرده [illegible] او کند

زیرا که [illegible] این شریفه [illegible] است [illegible] هر گاه کسی نیکی کند در حق

در حق او نیکوئی کنید و هر که بدی کند در حق او بدی کنید [illegible]

مطلوب است [illegible] از اکابر بلخ [illegible] طواف خانه [illegible]

میشد و زیارت میکرد قبر پیغمبر را و زیارت حضرت سجاد [illegible]

و خدمت میکرد این بزرگوار را و هدیه های چند [illegible] آن حضرت [illegible]

دین خود را از آن حضرت اخذ [illegible] و بولایت [illegible]

از اسفار زوجه او گفت [illegible] حضرت سجاد [illegible]

[illegible] او در عوض [illegible] چیزی [illegible] جواب گفت [illegible]

جمیع [illegible] مملکت [illegible] زیرا که [illegible]

[illegible] فرزند امام است [illegible] از [illegible]

[illegible] بار دیگر [illegible] مدینه [illegible] طیبه [illegible] حضرت

حضرت سجاده‌نشین فرمودند که سلام کرده دولت انجناب را بوسیده و بعد از پیش
روی پیر بزرگوار طعام آنحضرت طعام را نخورده گفته است و فرمودند بابا
با ما طعام بخور انمرد پیغمبر کنایت [illegible] بعد به حضرت طشت و ابریق را
طلبید انمرد بشسته ابریق را گرفت و آب بدست انحضرت ریخت حضرت
فرمودند ای شیخ تو بمهمانی [illegible] شایسته نیست انمرد عرض کرد که چنین
دولت میسر ارم حضرت فرمودند تو چنین گفتی اگر بخدا قسم بیابان بیتو
چیزی را که دولت داری و از چه راضی شوی و چشم‌های تو روشن شود
انمرد آب بدست انحضرت ریخت با این طشت پر از آب شد حضرت
فرمودند چیست در طشت عرض کرد آب حضرت فرمودند بلکه دُرّ
سرخ است هرچه انمرد نظر کرد دید که طشت پر از یاقوت است حضرت فرمودند
این جواب بریز باز آب ریخت تا طشت پر از آب شد حضرت
فرمودند چیست عرض کرد آب است فرمودند بلکه دُرّ نعیم است چون نظر
کرد دید دُرّ نعیم است باز حضرت فرمودند آب بریز بار دیگر ریخت تا
طشت پر از آب شد حضرت فرمودند چیست عرض کرد آب است

حضرت

حضرت فرمودند زمرد سبز است چون انمرد اینها را دید متعجب گشت و دست و پای
انحضرت را بوسید حضرت فرمودند یا شیخ کفاف چیزی بخور و در عوض آب [illegible]
تو دهم این جواهرات را بگذاشته به بر و بعضی روزی خود را از جانب ما بگذار
این را به [illegible] کرد عرض کرد ایمولای من بعد ترا از روزی من و سخن [illegible]
دل کرد حضرت فرمودند خدا این انمرد جواهرها را بگذاشته و حضرت را
وداع کرده روانه بلده خود شد و قصه را به زوجه خود گفت از این گفت سخن
مرا با انحضرت در گفت انمرد گفت مگر چه میتوانگفتم در انجناب حجت است
پس رفتن تو خود را قسم دادم که دیگر کلاه را خود به در خدمت انجناب تا
انجناب را زیارت کنم انمرد بار دیگر به زیارت انحضرت رفت و در عرض راه
زن بیمار شد و نزدیک بمرگ رسید وفات یافت انمرد بعد از مدتی
حضرت سجاده‌نشین رفت و کیفیت را عرض کرد انحضرت برخواسته [illegible]
نماز کرد و دعا خواند انمرد فرمودند برخیز برو زوجه خود را بیا در حجره
اورا ببین که او زنده است انمرد بر عجله تا داخل خیمه شد دید زوجه اش
در خیمه نشسته و هیچ نا خوشی ندارد گفت از ان ترا حضرت چگونه آمده

که نبیه گفت بجز قسم ملک الموت آمده و قبض روح من کند ناگاه دیدم
مردی را در لباس صفت آنکه داد و صف شریف آنحضرت پیشتر میخورد
و آن مرد بسکینت رفت بسیار گریه نمیه او وقت سرای حضرت سجاد
ان زن گفت ملک الموت چون آنحضرت دید در قدمهای او فتاد
دستهای او را بوسید و عرض کرد السلام علیک یا حجة الله جنیه
حضرت بعد از جواب سلام فرمودند یا ملک الموت روح این زن را
بر کوه این گذبه او که قصه با ری کمک بعد ده از دیدن گار حفظ نه
در او رای سالها دیگر عمر دیگر کرامت نمود که زنده از دای دین سال رابع
حقوق است و چون ملک الموت این سخن را شنید عرض کرد سمعاً
و طاعةً پس روح را بر گردانید بجسد خود دیدم ملک الموت رفت
این بزرگوار را بوسید و رفت پس آن عفیفه برخاست و نعمه خود را بکار داشته
خدمت این بزرگوار آمد و چون داو شده حضرت در میان اصحاب حق
نشسته بعد این زن خود را بر قدمهای آنحضرت انداخت و عرض
کرد بجز قسم این است سید من و مولای من بعد از کسی نیست در خدا و جلا
به پایان

به برکت دعای او زنده که اینه در سنت یاد داده بود هم هیمن بزرگوار است
مالی علی فرزند در که ذکر کرد اینم دولت ما مبارکش را که مشغول
تا نینه دنیا پا بشین برد شکم شتر به شبنه نه داد کسی را در دانه و مجلس
این زن را که نیه این بزرگوار بعد برده است خود این بزرگوار رسالت اش
سر مبارک آنحضرت داد و مجلس این ایش کرد شعری چند میخوانید این
گفت بر کجی رکاب جلا اندر رستیم هم پادشاه بزرگوار را کشته ام و گسترا
کشته ام در بحث ولیف از همه کس شریف رفت و پدر و مادر کسی از همچون
بهتر بعد این زن را در چشم شد و گفت هرگاه تو بیدنستی و چنین است
پس چرا او را کشتی پس حکم کرد این زن را که گردن زدند و چون سر مبارک
آنحضرت را که بر نیزه بر دست آن شهر بردند بشب بسیاری که آمده از بلد
چوب در دست داشت و بر لب مبارک حضرت سید الشهدا هم بر گلیر نعم
بر می‌زد و می‌گفت ای حسین چه بسیار زیبا حقداد بعد در شیر
بن ارقم هم از جمله رحمت خدا و مردی بود که بی باک ... کرد آن صحابی
گاه جاده است گفت ای پسر زیاد چوب خود را از لب مبارک

دار چوب چشم بخداوند که این قدر لبهای مبارک رسول خدا را بر این لب دیده ام

نمیتوانم شماره در آورم پس از آن گریه در آمد ابن زیاد شقی گفت خدا

بگریاند چشمهای ترا آیا از برای فتحی که خداوند ما داد گریه میکنی

و اگر پیر نبودی و خرفت ترا در نیافته بود هر آینه می کشتم ترا

گفته زید ارقم آنست که روزی دیدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله

این سرا بر ران راست خود نشانیده بود و امام حسین را بر ران چپ خود

نشانیده بود دست بر سر ایشان گذاشت و گفت خداوندا ایشان را

بتو می سپارم و شایسته مومنان ... ای پسر زیاد تو نیکو محافظت

کردی امانت حضرت رسالت را پس گویا ابن ارقم از مجلس او بیرون رفت

پس آنگاه بعد از آن علی بن حسین را حاضر کردند ابن زیاد الزنا پرسید تو

کیستی فرمود علی بن الحسین گفت آیا خدا نکشت علی بن الحسین را

فرمود که برادری بود مرا هم نام من او را مردم کشتند ابن زیاد

گفت بلکه خدا او را کشت حضرت فرمود الله یتوفی

الانفس حین موتها یعنی خداوند قبض روحها میکند

نقل کرده اند ابن زیاد غضبناک شده گفت جرئت می نمائی بر جواب

من ببرید این بیمار را گردن زنید چون زینب خاتون این حرف شنید فریاد برآورد آستینه

مضطرب گردید و او را گرفت و فرمود ای پسر زیاد بس است ترا از

خونهای ما آنچه ریختی و دست بر گردنش در گرفته و فرمود والله جدا نمی شوم

پس اگر او را خواهی قتل کنی مرا نیز با او بکش حضرت فرمود ای عمه تو خاموش باش

تا من با او گفتگو کنم پس رو کرده فرمود ای پسر زیاد مرا بکشتن تهدید می نمائی مگر نمیدانی که کشته

شدن در راه خدا عادت ماست و شهادت در اعلای دین کرامت ماست پس

ابن زیاد امر کرد ایشان را بخانه که در پهلوی مسجد بود و در آنجا جای دادند

و زینب خاتون گفت در آن ایام هیچ زن از اهل کوفه به نزد ما نیامد

و چونکه اسیر بودیم کنیز است بر ما نمی آمدند لا حول و لا قوة الا بالله العلی

العظیم حدیث چهل وششم در بیان خواص تلاوت قرآن

و تلاوت کردن ... امام قرآن را قوله تعالی و اذا قرئ

القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم ترحمون

یعنی چون خوانده شود قرآن پس بشنوید آنرا و خاموش باشید تا رحمت

که شوید و هر جای دیگر میفرماید فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ ای
بخوانید آنچه شما را آسان باشد از قرآن حدیث شریف است در روز قیامت سه چیز
خصم بنده میشود اول مسجدی که در وی نماز نکنند دوم عالمی که در میان
مردمان باشد و ایشان ازو علم نگیرند سیم قرآنی که در روی طاقچه باشد [illegible]
قرآن عرض میکند پروردگارا کسی اصلا مرا نخواند و تلاوت نکرد مرا
خطاب میرسد که بعزت و جلالم قسم است که گرامی دارم امروز هر که ترا
گرامی داشته و خوار دارم هر که ترا خوار داشته در روایت آمده [illegible]
حضرت رسول [illegible] رضی الله عنه فرموده ثواب یک آیه از قرآن
تلاوت کردن معادل است با ثواب صد شهید و عطا میشود بهر سوره
ثواب پیغمبری که برو نازل شده و ملائکه استغفار میکنند بجهت قاری
قرآن و خدای تعالی نظر رحمت مینماید بوی او و نظر رحمت
هر آیه ثواب بسیار عطا میکند [illegible] هر حرف آیه عطا میکند هر حرفی
[illegible] ختم قرآن [illegible] عطا میکند ثواب سیصد و شصت پیغمبر
[illegible] که [illegible] جمع کند [illegible] جمع [illegible]

نازل شده

نازل شده و ملائکه میکنند [illegible] جهنم بلکه قاری قرآن را در بهشت
نماید انهار و اشجار را و [illegible] در بهشت [illegible]
اینها چیست گوینده در بهشت است بخوان قرآن را و بالا رو گوید چنین
درجه بالا روم گوینده بهر سوره درجه بزرگ [illegible] ارزوی تعجب کوید
بهر سوره [illegible] بهر عشری درجه باز تعجب [illegible] خطاب میرسد بهر
آیه باز تعجب [illegible] خطاب میرسد بهر حرفی درجه بود [illegible]
بخوان و بالا رو تا هشت صد هزار درجه [illegible] مقام [illegible]
[illegible] بخوانم [illegible] ای بنده تو خوانی [illegible]
[illegible] نوبت [illegible] بخوانم
پس خطاب [illegible] الٰهی [illegible] سوره طه و یس [illegible]
از [illegible] شود [illegible] کنند بار الٰها [illegible]
[illegible] شود [illegible] داشته شود [illegible]
[illegible] دیدار [illegible] چون بنده نظر کند [illegible]
الٰهی [illegible] شود هشت صد هزار [illegible]

تا آنکه چون ایشان بخیال آینه در آنجناب رتبه انتظار و ایام فراق به نعمت تشبیه
ملاقات را از نهایت برکت فتی یاران را بحر و هم ساختی خداوند اولاد نهوشی
ادعیه بنده‌گان بدرگاه الهی نمی‌نشیند در اللهیات بعوی یا بدیک لحظه
در لذت آنان از ... سیکه نشتی و بعد از آن اچه‌ی خوشتی با ما نیکی کو
نه از سیه بغیرت و جلال تو کنه ای نظر کنند کان بانداز رجا بیخ
سینه بنده در چنین گاه آیت در دو ... هر جای بستعبر فتنه کرینه لحظه
خطاب بسیار بگوشتم حیات ... مایحی محمد و ... انتصیه از ازل نکو
ارشاد هر جای بجز ... بنده بیت اللیل کرکوییه که حدیث و عرضی در
تمنای ملاقات شما می داشته الکه ملاقات ... حدیث موافقه
آیات ان بی نصیب کشتی طول کشید از شدت ملاقات از جانبین ملال
از جانبین هیچ نباشد پس نظر کن در سعی و مبالغه حضرت امیر
المؤمنین در تلاوت قرآن در حدیث داود ثبت در جمع حضرات ائمه
های مبارک در رکابی میکه ... نا بود ایشه بجمع قرآن می کوند که
بلا و وه بهم کتب سماویه از توریة و انجیل و صحف و زبور است

از اول

از اول لیل تا آخر تلاوت مشغول بود و هر شبی یک از قرآن آنحضرت
شوق در تلاوت کلام خدا داشتند بخصوص حضرت سید الشهدا
بنوعی شوق در تلاوت کلام خدا داشت در حالی که سر منور او را
زینت نیزه کردند اگر نظر می کرد می دیدی می شنیدی در تلاوت
قرآن مشغول است چنانچه زید بن ارقم که در غرفه خانه خود نشسته بود
در مجلس ابن زیاد ولد الزنا بود سر مطهر آن بزرگوار را در که در میان مجلس
گردانیدند شنیدند چون آن سر مبارک نزد غرفه من رسید بتلاوت
مشغول بود و بآیه رسید ام حسبت ان اصحاب الکهف
والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا چون این آیه را شنیدم عرض
کردم ای فرزند رسول خدا امر تو از امر اصحاب کهف و رقیم
عجیب تر است چون این سر را در بازار شام آوردند شروع کرد به
خواندن سوره کهف تا رسید باین آیه انهم فتیة آمنوا
بربهم و زدناهم هدی و چون این سر را بر در خانه ... آوردند
از آن سر شنیده شد که فرمود و سیعلم الذین ظلموا ای

منقلب ینقلبون فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم

و ایضا حارث بن وکیده میگوید که در میان جماعتی نشسته

بودم تمام مطلوبم را نوشته بودم ناگاه شنیدم سر مطهر سوره کهف را

تلاوت میفرمود من در تحیر بودم که سر بریده چگونه تکلم مینماید

ناگاه شنیدم فرمود یا ابن وکیده اما علمت انا معاشر

الائمة احیاء عند ربنا یرزقون ای پسر وکیده

یا نمیدانی که ما گروه ائمه زنده هستیم نزد پروردگار خود

روزی داده میشویم چون این کلام را شنیدم تعجبم زیاده شد در دل

گفتم میباید گذاشت این سر در حق این جماعت بخود باشد

این سر را دفن کنم چون مطلب در دل گذرانیدم از آن سر شنیدم

فرمود لیس لک الی ذلک سبیل یا ابن وکیده

که کشتن من نزد خدا عظیم تر است ای پسر وکیده و از آنکه تو بخواهی

سر مرا پنهان کنی خدا میداند این فرقه عظیم تر است از آنکه

سر من در گوشه پنهان شود بگذار آنچه میخواهند بکنند هنوز باید سر را

داخل

داخل مجلس یزید کنند زنهار شما که خواهند دانست عاقبة

آنها بکی خواهد رسید وقتی که عنقریب ایشان گرفتار بجزا میشوند فلا حول

ولا قوة الا بالله العلی العظیم جلد اول چهل هفتم در بیان کیفیت

سبحان الله گفتن مرد زاهد و سبحان الله گفتن مرغان

در حضور مختار و بیان لشکر سلیمان قوله تعالی وحشر

لسلیمان جنوده من الجن والانس والطیر فهم یوزعون

یعنی جمع شده برای سلیمان لشکرها از جن و انس و مرغان وقتی که آنها را باز داشته میشد

در قصص خود هر یک در مرتبه خود قرار گرفته و در هم پیوسته بعضی دیگر

لشکر مسطور است که لشکر سلیمان صد فرسخ در صد فرسخ بود بیست و پنج

فرسخ از لشکر جن و بیست و پنج فرسخ از لشکر انس و بیست و پنج فرسخ از طیور

و بیست و پنج فرسخ از وحوش و او را هزار خانه بود از آبگینه که بعضی خانه

از آنها مردان از او که در آنجا بودند و بعضی خانه از برای کنیزان در آنجا

بود که در آنها مینشست بعضی دیگر از برای ... بعضی از زر و از سیم

و یک فرسخ بود بزرگ از طیور که در میان آن ... وضع کرده بعضی بعضی

و هزار کرسی از طلا و نقره پهلو منبر تخت نهاده بودند که پیغمبران و علماء بر آن

کرسیها می نشستند و کواکب دیوان و شیاطین در میان می ایستادند و عجب آن

جنیان و ساکنان بر سر آن مرغان پر در پر کشیده چنانکه آفتاب در سایه می

افتاد و باد بساط را بر سر پیش برد و ماه اول بگاه یک ماهه راه و شام بگاه یک ماهه می گشت

روزی بر ان تخت گذر بر دهقانی کرد که تخم می کوبید خبر سلیمان

دید گفت سبحان الله لقد اوتی آل داود ملکا عظیما یعنی

منزه است خداوندی که آل داود را عجب پادشاهی بزرگ داده است

و باد او را بگوش سلیمان رسانید سلیمان امر کرد بساط را بر زمین

که آن پیر دهقان را طلبید و فرمود آنچه گفتی شنیدیم و بدانکه آمده

تو آمده ام تا آرزو حیرت نکنی که را بر قادر نباشی ای دهقان تو یک

تسبیح که بنده مؤمن بگوید از روی خلوص بهتر است از پادشاهی آل داود

زیرا که تو یک تسبیح باقی و پادشاهی آل داود فانی است در حیات

گفت من الکشف عن تو لا جنانکه غم از دل خبر بود آن کشف

نوکه از روی تعجب سبحان الله کیف دیگر هم در کرده از روی تعجب

سبحان الله کیف

سبحان الله کیف بنهال ابن عمر کوفی بود چنانچه روایت کرده است

که در یکی از سالها از نوح بعد به طوسی و الله و شهر دلبند حضرت سید الرسلین

فرستاده به ترجمه آیه ابن کار آن عرض کرده زنده او را در کوفه که شستم

پس حضرت است بعد جاینه کرد عرض که او همراه اجناس بادکردی آن شتر را

داماد بنهال که چون بکوفه رفتیم دیدم محمد دو کجه در باغ حاصل است

داشت بعد از چند روز از دیوان حکم فارغ شدم بر سر محمد رفتم وقتی

رسیدم که از خانه بیرون آمده بود چون نظرش بر من افتاد گفت ای منهال

چگونه ای من ما دیر آمدی عرض کردم یا ابتها الامیر در این شهر منجم زیارت سید الرسلین

رفته بودم و با محمد صحبت کرده رفتیم تا کنار نهر کوفه رسیدیم در آنجا

عمارت کشیده ایستاده در خیابان یافتیم انتظار کسی را دارد ناگاه دیدم عجایب

امیر عرض کردم یا ابتها الامیر بشارت باد ترا که همه را گرفته می آورند

تا عرض شده اعلی را آورده محمد رکعت الحمد لله که سر مبارک فی

آمدیم پس محمد را امر کرد دستهای او را بر بدن پس فرمود پشتهای از دیدم

آتش زدند وآن طفل را در آتش انداختند چون آتش او را خوار کرد می گفتم
سبحان الله مختار گفت تسبیح چرا دادند در همه حال خوبست لیکن بچه جهت در این
وقت تسبیح گفتی عرض کردم تسبیح برای جهت آن بود که دیدم نسوخت حضرت سجاد
رفتم واحوال این طفل را پرسیدم شخصی گفت او را در کوفه کشتم حضرت
دست بدعا برداشته عرض کرد خدایا بچشان باو حرارت آهن و آتش را
قبل از آتش جهنم امروز اثر دعای آن بزرگوار ظاهر شد و شما همه گفتم پس
مختار فرا گفتم داد که تو خود شنیدی این دعا را از آن بزرگوار گفتم بلی گردم
که گفتم پس از هر که بزیر آمده هر رکعت نماز که مسجد برفت و بجهت سوی طول
دادی پس از نجف بوشت و در دانه شد که تیر زدانه ستم تا آنکه مرد خانه
مرا گفته می گفتم ایها الامیر مرا شرف و سرافراز کنی و کاشانه مرا در آوردی مرا
سرافراز کنی و طعام تناول فرمائی که موجب فخر من باشد گفت ای
سهل تو مرا خبر سید هی که علی ابن الحسین دعا کرده است و خدا دعای
او را قبول فرموده است می گوید انه این نعمت امروز را

روز دهم

روز دهم از ماه شعبان سیه انبیه انجمه که ام حرمله ابن کاهل لعین تا کی
ای اصغر است در روز عاشورا بعد از آنکه حضرت سید الشهدا آن معصوم
مظلوم را در میان میدان آورد و بجهت آن طفل شیرخواره قوم دغا [illegible]
آن طفل شیرخواره را یک شربت آب بدهید یعنی چنین چکونه از تشنگی
تشنگی بخود می پیچید گفتم که در رخم تیر [illegible] کناره کار آن طفل را آنکه تا
روز گار [illegible] بسیار گرفته و دشنام زبان گشاده [illegible]
بزیر آن حضرت بعضی گریه می کردند بر یکی و طعن برآن بزرگوار که مانا
حرمله این کاهل اسدی تیر سه شعبه که او را بزهر آب داده بود در چله
کمان گذاشت و گفت دعوای تو را بابی الحسین آب دهد واکثر از این
سخنان را اسب اسیر انداز آن بجهت طفل شیرخواره تو
فرستادم او داد و بعد از آن تیر او در گلوی آن طفل نشست از [illegible]
کین چو تیر ستم از کمان گذشت تیر از گلوی اصغر و صغر زمان گذشت
آن طفل چنین بود که باشد آن گلو برادر باب گلو بجهت و ستم
دیگری سبب تبسم آن صغیر این بود که بر آب مزار دید بر مظلوم حرم

در پای شتر است مادر مجروحم   از آب کم شتم دلی خواهیم شتر بردن
بکشید تیر از حلقومم   پس حضرت سید الشهدا آن طفل را خم کرده چون
گلوی آن معصوم را گرفته لبوی آسمان ای رحمت وحی فرمود حضرت در راه
حضرت ابراهیم اونت سهل است   پس فرمودند این طفل کمتر
از فرزند ناقه صالح نیست در نزد تو   اگر که ناقه صالح شهید شمشیر است
علی اصغر منهم تشنه تیر است   اگر دادیم مصلحت درباری ما است
این اونت را از جب لجام حرت با کوانی حضرت امام با قتر
میفرمود ازان حول قطره از آسمان نگشت و این سر حسن
که در صبح و شام در طرف آسمانست ازان حسن است روایت نقش
آن طفل را آن بزرگوار در میان شهدا گذاشت و در دامن تا عمل
شمشیر زبانی را خم کرده آن طفل را دفن نمود ولا حول ولا قوة الا
بالله العلی العظیم حبل ول جهل و هشتم در بیان
گریستن حضرت رسول و گریه کردن دختران
علی در تکریت قوله تعالی ان جهنم لموعدهم

اجمعين لها

اجمعين لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم
بدانکه جهنم البته و دگاه با آن است و طبقات جهنم هفت درست و در
از درهای او در آنها جهنم جز قیمت نعمت کم شده و در کتاب زهر النبی است
شده و جمیع این آیه نازل شده حضرت رسالت گریست کرد بعض شد به
در انیه تن گریستن الحبیب هم   اصحاب گریستند در اجبرئیل
چه خبر آورده واحدی از اصحاب جرأت سؤال نمی کرد حضرت فاطمه
الی ابو اوج حضرت فاطمه لا سیما به نه حرم هستند از این جهنم
روانه خانه حضرت عذرا شده دید حضرت فاطمه قمری جو دستاس
میکند میفرماید و ما عند الله خير وابقى آنچه در نفقه است
بهتر و باقی است پس حضرت رسول سلام کرد و حکایت بعرض فاطمه
رسانید چون آنحضرت حکایت شنید برخواسته چادر عصمت
که روانه مسجد شد چون از خانه بیرون آمد سلمان نظر بکار
که گریست گفت رحم ما له لعبت و عمامه قیصر و کسری
لباس شهزادی در بری پوشیده و فضیحه از طلا چادر کهنه

که از شدت در حالتی که جامه‌ای از لیف خرما وصله کرده بر سر میکنند پس آن
معصومه حضرت فاطمه را هم عرض کرد که یا رسول الله بعد از نعمت سلمان از
چادرم والله الذی بعثک بالحق نبیا ما لی و لعلی
منذ خمسة سنین الا مسک کبش فعلف
بالنهار بعیرنا فاذا کان اللیل افترشناه و متکئنا
مه انکه نزد ابن تحقیق فرستاده در پنج سال است که نیست از برای من
و علی بجز پوست گوسفندی در روزها روی آن شتر خود را علف میدهیم و
شب هنگام او را فرش خود میکنیم و متکای ما پوستی است که ریسه‌ها از پوست
درونی از لیف خرما پر است حضرت رسول فرمود ای سلمان حضرت
فاطمه گرامی ترین خلق است نزد خداوند و بهترین خلق است پس
فاطمه عرض کرد که فدای تو شوم سبب گریه تو چیست حضرت آیه را
تلاوت فرمود فاطمه چون آیه را شنید فرمود کاش من بچه بودم که گفته
از کثرت غصه بیخود شده گفت کاش ... و نمی شنیدم ذکر آتش
غضب الهی را پس ابوذر گفت کاش ... بودم و نمی شنیدم ذکر
آتش را

آتش را عمار گفت کاش من بچه مرغی بودم و صیادان مرا بخوردندی و نمی شنیدم ذکر
آتش را و از بلای جهنم بخبر نبودم پس حضرت امیر فرمودند که کاش
مادران مرا نزائیده بودند و نمی شنیدم ذکر آتش را پس حضرت
رسول دستهای مبارک بر سر نهاده میگریست و میفرمود آه از
دوری راه وای از کمی توشه آه از جهت اهل معصیت میبرند بسوی
آتش خداوند قهار در آتش جهنم پس ایشان را میکشند در جاهی
در ماخوذ اهل الله چنانچه در کسی اینها عبادت نمیکنند ...
زخمهای ... چنانچه هرکس اینها اسلام آورده نمیکنند و آنچه
چنانچه که کسی اینها ... آه از گرسنگی و آه از تشنگی
و تشنه گرد این آتشهای جهنم در هم ... آه از جوش
آتشها و در طبقات جهنم و از ظلمات آتش می پوشند و حال آنکه
می پوشیدند در دنیا لباسهای نرم و با شیاطین هم نشین میشوند
و حال آنکه خدا را دیر ... از ... وای بر امت عاصی
در اولاد پیغمبر را می کشند و ... که هم در آتشها می کشند

چنانچه در منتخب روایت شده است که چون این بار را که اهل بیت اطهار را
که بشام منتخب انجام دادند که هوای نگاه داشتند سه روز دیگر سرها را درون
داخل می کنند در کوچه و بازارها گردانیدند و از سهل بن مصعب
روایت کرده است که چون دیدم این بار را که اهل بیت را روانه شام
نیز عزم کردم که باتفاق ایشان بشام روم از اشتیاق ... طلا
و زیارت ... روانه شدم جمیع ... بکثرت
رسیدم بدیدم که کثرت شده اند و باستقبال کسی که ... حسین
چون ... مضمون نامه مطلع شدند اهل شهر را آئین بستند
دکانها بجلوه در آوردند و بوقها نواختند جمیع مردم باستقبال بیرون
آمدند هر کس از ایشان که سوال می کرد ایشان را گفت جواب
می گفتند سر خارجی است در زمان خروج کرده بود و یزید امیر را
این خارجی را بقتل آورده است ... که بشام همین ...
کافر ... شدم این را گفتند ... در ...
دروغ میگوید ... که این سرها را داخل کرده اند

سر فاطمی

خارجی نیستند بلکه سر حسین ابن علی ابن ابی طالب است مادرش
فاطمه زهرا است و جدش محمد مصطفی است و پدرش علی مرتضی
چون طایفه نصاری این کلمات را شنیدند بجزع در آمدند و ...
نفرین ... خود را جمع کردند ... مسجد این
از برای ... مبارک ببستند ...
عوض ... از ...
خود را کشتند ... او
گفتند این خبر ... رسید ... از بیابان
راه بیابان ... خود را ... لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم ... و فصل در
بیان گریستن پیغمبر و حالات اسیران در بعلبک
در صحبت دیر راهب قوله تعالی ان جهنم کانت
مرصادا للطاغین مآبا لابثین فیها احقابا
در بعضی از کتب مسطور است و در میان محدثین مشهور است که چون سر

نازل شده چون در آسمان قصه جهنم مذکورست حضرت لب بنیاد طبقات

جهنم را سؤال کرد جبرئیل عرض کرد که هر طبقه از برای قومی است طبقه

اول از همه سخت ترست پس هرگاه شخصی از امت آن طبقه بهرست ادبیه

باشند در اسفل جهنم شده جمله اورا در جهنم عالم [illegible]

لهذا متغیر از حرارت آن که خواهند شد پس حضرت رسول با ام

سلمه فرمود من میروم در بقیع امت خود را دعا کنم پس فرمود که او

علی بیا و بگو حسنین را بگو شتند با فاطمه بیایند در بقیع پس آنحضرت

تشریف برای بقیع رفتند حضرت امیر را [illegible] بیعت شده و چون

آنحضرت رفته بود ام سلمه شرح حال بعرض آن جناب رسانید حضرت

امیر فاطمه و حسنین را گرفته روانه شدند چون به بقیع رسیدند

گریه و سوز آن سید برابر بی صاحب بلعت دیدند حضرت رسول

سر مبارک خود را نهاده که در روی مبارک را نگاه میکرد

گریه در حق امت دعا میکند پس حضرت امیر و فاطمه و حسنین از

گریه آنحضرت در کار گریه در آمدند چون ایشان را نشسته دید سر مبارک را

ازو لی

ارزدی حالت برگشته دو فرموده بیایید ای ضعیفان امت در روز جزا

دای نجات دهندگان امت از رنج و بلا یا علی [illegible] سرها را برهنه

پس حضرت امیر و حضرت امام حسن و فاطمه زهرا سرها را برهنه کردند

چون حضرت امام حسین [illegible] عمامه از سر برداشت در حال جبرئیل امین

از فوق پرده [illegible] بسوی رحمة للعالمین نزول نموده عرض کرد

یا حبیب الله حق سبحانه سلامت میرساند و میفرماید که امام حسین سر برهنه

نماید غلغله در صوامع ملکوت و ولوله در مجامع جبروت افتاده

و ساکنان سموات و حمله عرش و [illegible] و جبرئیل و دیگر [illegible]

زلزال قیامت [illegible] که [illegible] خواهند [illegible]

عرش و ملکوت [illegible] شده [illegible]

برهنه [illegible] حکمت بود [illegible]

از کلاه [illegible] نموده [illegible]

[illegible] ولایت [illegible]

[illegible] تاج طرب [illegible]

شمر لعین معزم ما لجباک ؛ نه بانگ چنگ نای و دف گوش

شد لب از غوغای نقش کش نوش ؛ بگو با طایر بوستان ؛

و آینه از طرب در برف ؛ در ماتم حسین غم عالمین است

سه پر لذت شاد دین حسین است پس دلال بعلبک علمها بر افراشته

و با انواع ساز و نقاره دکمه و کوس و اسباب سه در شاد

و طرب باستقبال آنها چون لشکر شقاوت شعار رسید بکربلا

تهنیت دمی بکربلا می گفتند در قتل حسین مبارکباد پس سرهای مطهره

را هی پیش بردند فرعون آنها چون تاریکی شب عالم را گرفت سرهای

مطهره را بر زمین طویله ای که در نزد صومعه راهب بود گذاشتند چون

نیمی از شب گذشت راهب سر خود را از صومعه بالا داد و نظر

کرد به آسمان دید دری از آسمان باز است و ملائکه از آسمان فوج فوج

آمده و نزد ایشان ... السلام علیک یا ابا عبدالله چون راهب

این را مشاهده کرد گفت ما الذی معکم یعنی چه خبر است با شما

گفتند سر حسین ابن علی است چون راهب دانست خود را بر ...

الاول

الا حرمت لا لکن و گفت راهب گفته اند عباد و احبار را ایشان

پرسیدند احبار چه گفته اند راهب گفت احبار گفتند در کتب ابن عباس

کشته شد از آسمان خون بباید و از آسمان خون ببارید بکربلا بر پیغمبر

و وقتی و پسر وصی پیغمبر ... کنت و عجبا چه بسیار عجب است از

که کشته شد پسر پیغمبر خود را پس عمر سعد ... کنت این سر را

بمن بنما گفت نمی گشایم بمن بگو ... تا ده هزار درهم ... راهب

گفت چه ده هزار درهم را بتو میدهم ... گفت حاضر کن راهب

در آن بلاد که ... را گرفت و گفت دو نهان ... ای کفر

... ... پیغمبر ... آنحضرت را دید می بوسید و می

گفت ... گریست ... گران ... یا ابا عبدالله در ...

کربلا ... اگر ... پیش روی ... کشته ... باشم و ...

قیامت ... شهادت ده که لا اله الا الله محمد رسول الله پس

... ... رفته ... زیر ... شود

بلا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم حلد ول پنجاهم ...

بیان کیفیت راهب در راه صفین و اسلام آوردن او و وقایع راهب در راه شام و اسلام آوردن او

قوله تعالی واعتصموا بحبل الله جمیعا یعنی
چنگ زنید به رسن خدا که ریسمانی است محکم در جائیکه مجتمع باشید و اگر
چنگ زنید هرگز در چاه هلاکت نیفتید کلام [illegible] حضرت رسالت
در جمیع حالات و احکام و در [illegible] اتباع آنحضرت [illegible]
اصل نبود حضرت رسول در وقت رحلت فرمود ایها الناس من میروم
در میان شما میگذارم دو حبل المتین که [illegible] تمسک شوید گمراه
نشوید یکی کتاب خدا دوم سنت پیغمبر و عترت اهلبیت که از هم جدا
نمی شوند تا آنکه نزد حوض کوثر شوند و [illegible] روایت کنیم
روزی در مسجد خدمت حضرت امیر المؤمنین نشسته بودیم [illegible]
[illegible] که [illegible] اجابت [illegible]
[illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible] حضرت رسالت [illegible]
گفت فرمودند [illegible] که بعد از حضرت موسی هفتاد و یک فرقه شدند [illegible]
نمودند

که در کتاب کریم دیگر هم فرموده [illegible] قوم می کنی هر اگر
مسئله از تو پرسند نگوئی و جواب گوئی [illegible] کریم اگر [illegible] رفته
شود [illegible] چه خواهی گفت [illegible] فرمودند
بعد از حضرت عیسی چند فرقه شدند جاثلیق عرض کرد چهل و پنج فرقه
فرمودند دروغ میگوئی بلکه هفتاد و دو فرقه شدند [illegible] از انجیل [illegible]
دانم حضرت موسی بعد از او هفتاد و یک فرقه شدند یکی ناجی باقی هالک و
تا آنکه ناجی هستند کسانیکه خدا فرموده و من قوم موسی امة یهدون
بالحق و به یعدلون بعد از عیسی هفتاد و دو فرقه شدند یک فرقه ناجی و باقی هالک و
خداوند در کتاب ایشان فرموده علیهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق
و بعد پیغمبر آخر الزمان بعد از او [illegible] هفتاد و سه فرقه خواهند شد [illegible]
ایشان ناجی و باقی هالک [illegible] آن فرقه خداوند عالم فرموده و ممن خلقنا
امة یهدون بالحق و به یعدلون و [illegible] شیعه [illegible]
[illegible] ابن عباس منقول است [illegible]
هر یک [illegible] حضرت [illegible]

دیگر گفته‌اند که اصحاب عرض کردند که چرا از بلاد شام و عمان که آنها دیار ماست بدین طرف
متوجه شدی و جمال گفتند حضرت رسالت را کم حضرت سید بیاری رسالت
رسالت را کم نمی کند بلکه آنچه من می‌بینم شما نمی‌بینید عشق گفته چه می‌بینی فرمود
نصرانی دیدند که بر بیابان نشسته و ما و شما می‌توانیم بر دم تا آرامش بشنید
و ما و شما را فکنم و او را به بیت کنم پس اصحاب ... خدمت آن بزرگوار رفتند
نهالی ... بعد از آن ... بر سینه ... از بالای ... نظر کرد شاه ولایت دید
آنها ماه منور در میان لشکر ... عشق گفت ای جوان ... روی از کجا می‌آئی و کجا می‌روی
فرمودند از کوفه می‌آیم و بشام می‌روم به جنگ معاویه ... گفت ... بار ... نام
فرمود مقصدای جن و انس ... عشق گفت ... در انجیل خاص
خواندم فرمود نام محمد مصطفی است و نام من از ... عشق گفت نام تو ... است
فرمود این نام من است و نام من ... عشق گفت ... در آسمان
فرمود ... فرمودند و ... عیسی از ... عشق گفت ... فرمود
و ... از ... عشق گفت ... الله اکبر ... گفت
نام تو ... دانستند ... باز ... فرمودند ... صلوات ...

آنکه دادی

اگر دیدی ... جواب ... میگویند ... طالب ... میگویند در
آنها ... منند ... روم ... میگویند ... و ایام
میمون و ... راهبر ... شمس ... و ... این
ضمیمه ... در لوح ... مسمم ... معصوم در ... همین ... فرمود ... این ... خود
العین ... کن ... آمد ... امیر المؤمنین ... امام امیر
المؤمنین ... دست خدا ... گفته ... صمیر ... کتیم ابو
الحسن است چون نصرانی این کلمات را شنید ... بر ... خود
از بالای دیر بزیر آمد ... خداوند عالم ... امر ... از
گرفت ... تا ... بخدمت حضرت امیر ... شرف
یافت با چهارصد نصرانی مسلمان شدند ... دیگر هم در راه شام
منور حضرت ... دیده مسلمان ... در کتاب بحار الانوار ... است
... حضرت امام مظلوم ... گفته ... از ... نظر
با ... منور ... در ... چون راهب ... شر
دایه ... از ... کرد ... حضرت ...

از غیب تسلیه طوبی لک و لمن عرفک حق معرفته یعنی از طوبی از برای
کسی است که بشناسد حرمت این سر پس راهب به حضور آنحضرت گفت
که ای برادر کار در نخل حضرت عیسی اینها این سر را با من بسخن بگو بعبارت
کامله حضرت فرمود که ای راهب چه میخواهی از کجا تو کیستی
انا ابن محمد المصطفی انا ابن علی المرتضی انا ابن فاطمة
الزهراء عرض کرد بالهام بغرضی تا خوب فهمیدم فرمود انا المقتول بکربلا
و انا المظلوم عطشا پس راهب رو بخود نهاد بر روی آنحضرت که بوی خوش
خود را بر غیبه ارم تا اگر بغرضی شفیع ذم در قیامت بعد فرمود
لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله راهب گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
پس حضرت فرمود شفاعت ترا در محشر چون اشک را آنحضرت نمیکند
میخواهم بکنم فرمود که بگیرم بسر دار تا در سر از بر سر پس این بیت
راهب گفت تو را بخدا قسم میدهم در قیامت بیک لب مبارک
در ساقی می کوثر و این سر را از حضرت برای بنیاد و غمزه کردند و فا
نکرد و ما حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حدیث بخاطره و یکی دیگر آن است
به روایت آن

بیرون آورد آن حضرت امیر المؤمنین از سینه و مکتوب
هر که تولایم نعم انما انت منذر و لکل قوم هاد یعنی
بشناسید جز این نیست که تو بیم کننده یعنی ترساننده از عذاب و رسانیدن بر
تو در بین الاخیار است پس اگر در حسرت ما اشاره است بطریق عامه از این در
روایت آورده اند که روزی حضرت پیغمبر از برای طهارت رفت چون حاضر
گشت طهارت فرمود حضرت امیر در خدمت آنحضرت بود حضرت تل
بسینه خود زدند فرمود انا منذر و لکل قوم هاد و بعد سینه ... زد
خلقانت و غیر ... ایشان است در کتاب اعلام الوری مسطور است
آنکه حضرت امیر المؤمنین در غزوه صفین بود اصحاب آن
حضرت تشنه گشته بودند فرود آمدند و آنچه آب با خود داشتند تمام
شده بود طلب آب کردند فرمود آن حضرت
امیر از جا برخاست نزدیک شد نیزه بر زمین زدند
شد ... نیزه بر زمین جوشید ... فرمود
سنگی را برکنند چون سنگ را کندند آب از زیر آن جوشید

فرمودند دیگر در این کوه یک آب است تا این قوم بیاشامند گفتند از این جا تا آب دو
فرسنگ است در این کوه یک آب نیست و اگر چه در رهگذر این قوم آب قناعت کنیم تحصیل
نتوانیم از تشنگی هلاک میشویم پس حضرت با جماعت فرمودند بیخ را بشکنید
عرض کردند اگر سنگها را بردیم یکجا به حرارت آب ... ما را هلاک
نشویم فرمودند شما را احتیاج رفتن این مکان نیست و نشسته باشید تا
کنار آیند فرمودند این موضع را بکنید جمعی ایستاده بیل این را کنار گذاشتند
سنگ عظیم ظاهر شد همه رسیدند حضرت فرمودند این سنگ را بکنار آرید که
خواهد پس اصحاب جمع شده خواستند این سنگ را بکشانند قدرت
حرکت نداشتند حضرت بیامد شده پیش ... بالا ... دولت ...
کهاو را از جای برکندند و ... آنجا ظاهر شد آب ...
بر سر آب ریختند می‌باشد ... از ... در ... و ...
پس فرمودند ... آب بکنار ... فارغ شدند ... سنگ را بموضع
خود نهادند ... او ریختند این اصحاب ... نظر ... خدمت
در ... کردند ... از این ... فرمود ... او را

او را

فرمود آمدند در خدمت حضرت آن شخص که با زنگ ... پیش عرض
کرد ... فرمودند ... خدمت پیغمبر را ... شخص که دست خود را به
تا بدان دولت ... مسلمان شوم حضرت دست مبارک را دراز کرد
و فرمودند بگو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
و ان علیا ولی الله حقا حقا حضرت فرمودند ترا چه چیز بر اسلام
داشت و چگونه آنکه ... است در این دیر ساکن گشته‌ام ... شخص ...
این دیر را بانی ... در این جا بنا کرده‌ام که ... آب ... اگر شده
... پیش از این عالمی در این جا ... کنند و ...
از ... و در کتب خود خوانده‌ام در روایت ... در
این ... چشمه آب است در سنگ ... است و این ... نمی
شد ... نبی یا ولی ... او در طلب حق ... این مکان می‌آیند
و این سنگ را خواهند کند تحقیق ... نظر ...
کشیدم ... پس حضرت بسیار گریستند و فرمودند ...
... بزرگواری ...

مبارک او را در کتف ایشان حضرت یحیی و عیسی و نصاری آن معجزات آن
بزرگوار را دیدند و ایمان آوردند و بروایت دیگر درخت خرمای خشک سبز گردید
بشهر دیگر رسیدند که ندیدند از آنجمله روایت است که چون سر مبارک امام را که
بموضع ... رسیدند بر سر شاخانه معبودی بود که او را یحیی می
می گفتند یحیی با تعجب از شقاقی آمد آن سرهای ... نظر
در این میان نظرش بر سر مطهر امام مظلوم افتاد دید لبهای مبارکش حرکت
می کند گوش فرا داشت دید این آیه را تلاوت می فرماید و سیعلم
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یحیی تعجب کرد پرسید این سر کیست گفتند
حسین است گفت پدرش کیست گفتند علی بن ابی طالب پرسید مادرش
کیست گفتند فاطمه زهرا است دختر رسول خدا چون یحیی این سخن را شنید
اگر دین جد او بر حق نبودی معجز او نمی نمود پس عمامه از سر کشید قطعه
قطعه کرد و ... جامه خزی که پوشیده بود ...
... گفته ...
... از ...
می آید

پس یحیی چون این سخن را شنید رو بکنار حوض که لشکر شمر ملاعین بودند
او لعنه ... نفر ...
تا آخر او را شهید کردند و خاک تربت او در ... داد
می کنند و دعا در آنجا مستجاب است لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

پنجاه و دوم در کیفیت احوال صبر و شکر ایوب در حین ذوجه ... و احوالات سایر پیغمبران در ... شام بحسب انجام قال الله تعالی واذکر عبدنا ایوب اذ نادی ربه انی مسنی الشیطان بنصب و عذاب یعنی

یاد کن ای محمد بنده ما ایوب را حضرت ایوب در زمان حضرت یعقوب بود و حضرت
یعقوب در دنیا نام ... دختر ... زوجه او دختر ابراهیم
بلغ بود و بروایت ابو بصیر از حضرت صادق ع سؤال کرد که سبب ابتلای
ایوب ... نعمت ... ایوب ...
حضرت ایوب ... شکر ... بجای ...
شیطان ...

بالا رفت شکر حضرت ایوب را در الواح سماویه دیدند پس بسیار عظیم است شکر گفتند

تا آنکه دیدند شکر او را با نهایت عظمت بالا میبرند پس همه مشغول گفتن شدند

عرض کردند پروردگارا ایوب بنده ایست بسیاری نعمت داده که ترا شکر می کند

اگر محروم کنی او را از نعمتهایی که داده آنگاه هیچ شکر نعمت ترا نکند

مرا مسلط کن بر نعمتهای او تا بدانی که هرگز شکر نعمت ترا نخواهد کرد خطاب

عتاب بشیطان از بارگاه ملک الوهاب رسید که ترا بر نعمتهای او مسلط

کردیم بجز اولاد او و دین او و در روایت است حضرت ایوب را پانصد زوج گاو

بسته بود و بر هر زوج گاو بسته یکنفر غلام موکل بود و چهارصد نفر غلام سلاحدار

شبانان داشت و هفت پسر و هفت دختر داشت و باغ و بستانها و مزرعه ها

پس روزی بعد از نماز صبح نشسته بود که آن ملعون در یک لحظه نفیر معمور غوغا

و فریاد و ولوله از در مسجد بلند شد چون نظر فرمودند دیدند یکی افتاده دیده

اسبان و شتران و شبانان همه کشته شده عرض کرد یا نبی الله سیل عظیمی از کوه

جاری شد و تمام گوسفندان و گاوان و شتران و شبانان همه را سیل برد و هلاک نمود

پس مزارعات و باغستانات دیگر عرض کرده که صاعقه آمده و همه مزروعات را

بالکل

بالکلّ سوخت در این وقت که اطفال او مجتمع بودند عرض کرد پسرانت در خانه

پسر بزرگ تو مهمان بودند سقف خانه بر سر ایشان فرود آمد بعضی لقمه در دهان

و بعضی در دهان ماندند پس ایوب بسجده افتاد و شکر پروردگار عالمیان را

بجا آورد شیطان چون چنین دید عرض کرد الهی ایوب همیشه در صحت بود اگر

مرضی بیند پس خواهی دید که ملامت ایشان ... خطاب رسید مسلط

کردیم ترا بر بدن ایوب بغیر دل و گوش و چشم و زبان او ترا تصرف

نیست پس آن ملعون بسرعت آمد و ... خود را از آن خلق ... بود در برابر

بینی حضرت ایوب دمید و بدنش مجروح شد پس کرم در بدن او افتاد

تا کرم در بدنش متولد شد هرچند در مقام شکر و شکیبائی بود و هیچ کرم از بدنش

می افتاد می گرفت و بجای خود میگذاشت و مردم بر کنار ... خدا از

از اهل خلق ... پس اهل شهر چون مرض ایوب دیدند او را از شهر بدر

کردند ... خارج شهر ... مرض او

نفر از اهل ... پس شیطان ...

جمعی از اصحاب ... آمده ... ایوب ... رسیده

ستر های ایشان را هم که سالم شده بود در میان ایشان چون کرمی ماند گفت ای
ایوب کاش ملاحظه بسبب آنکه از گناه چه قدر زنانکه ما برشت نمی کنیم از گناه تو
سئوال نکنیم مبادا آنکه خدا ما را هلاک کند گمان نداریم مبتلا شده تو بلا
گناهی را از ما پنهان می کنی چون حضرت ایوب این کلام را شنید حق
گفت رَبِّ اِنِّیْ مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ نیز رو کرد
ملازمی رسیده و بشنید آن دو آنکه تو بخشنده ترین بخشندگانی حکایت
جمع حضرت ایوب ابلیس شماتت شنیده با وجود آنکه نفس و حلم پیغمبری را
داشت ببین نفرین آنکه عمیر ان چه حکایت داشت حضرت پیغمبر ص و تسکینه این
بزرگوار را با غل جامعه دشنام محنت فرمودم می کرد ابنیه و حمه ها د
خواهرانت بهم بی چادر با معجر واهب شام بهم نمی گشت دشنامت کنی
بعون بر دو بیت شیخ صد و ق چون جمع جمعیم بر ایشان همانا فقال لکلفته
نه بهم بهم نگه و جهه بهشته از این بهم این بیکار بسبب آنچه آن شیخ
سکینه خواهر فرمود بسبب آن آل محمد برد بیت تعقیر و تسکینه صبر ایوب
فاطمه روضه رحیمه بهر گمان ضعفای رفت و گفت بکیم انات عجب

بسبب آنکه

بسبب آنکه ایوب را زن دوشته دیگر نشسته گفت جناب کنی ایمان حاصل شود
رحیمه معطر شده کرد بیت حق کرد و دل کار ایمان نعمت دیدم شده ام
از جای بر دوم ملکه نشسته و چیزی بهم نعمت ننشسته پس کاشانه رفته قرض طلب
کرد خواهران ایشان گفت ای زن پیر و رو اگر صاحب خانه بیاید و ننشسته
نه بیند ما را غیبت مکنند بی خواهرت رحیمه بیلعنت بشکنند نظر شش
گیسوان رحیمه افتاد دیده گیسوان نیکو دلو چون ابریشم قبلی گیسو بنو گفت ای
زن یک گیسو یت بمن بفروش بعد بیع امروز باز کرد رحیمه آدابه
جهت آنکه قول ایوب را تحقیق کند گیسو جدا فروخت قرض ها در
روانه گشت ایوب شیطان بسبقت گرفت بعرض ایوب رسانید
را رحیمه بالحجه فالکی گرفته و بسمت ابلیس برنیا نه چون ایوب دیگری
رحیمه ابراهیم و دید بسبب این سئوال کرد رحیمه کیفیت را بایوب گفت قسم
ایوب صبر کن فاطمه حق گفت رَبِّ اِنِّیْ مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ
الرَّاحِمِیْنَ نشان ایوب این صبر با این همه بلا شایسته چون دولت
رحیمه صبر کن تا ز دنیا برحق کرد که آخر بقرب آن جنس نعمت آنم چه گوید

بوده‌اند که مظلوم در حضر در دار الشام و [illegible] سرایر بزرگوار [illegible] ام کلثوم

خاتون [illegible] ایشان شمرده [illegible] مطلب دادم اول آنکه [illegible] دختران یکی [illegible]

از میان [illegible] هر دو به برهنه [illegible] محرم کمتر [illegible] نظر کنند [illegible] از رای

به بیرون [illegible] طلب الخبز [illegible] اکبر

[illegible] از راه برهنه [illegible] لا حول و لا قوة الا بالله العلی

العظیم حدیث [illegible] قسم در بیان احوال ابراهیم ادهم

و احوال حضرت سجاد در مجلس یزید قوله تعالی

و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه

الموت فقد وقع اجره علی الله و کان الله غفورا

رحیما [illegible] کسی که [illegible] از خانه خود در حالیکه هجرت کننده باشد بسوی خانه

در سعی خدا یعنی [illegible] هجرت کنید پس دریابد [illegible]

در اثنای سلام بهجرت [illegible] باشد [illegible] وعده [illegible]

[illegible] در دولت [illegible]

[illegible] از ابراهیم ادهم منقول است [illegible] با قافله [illegible] رفتم

در حج

پس حاجی [illegible] از قافله [illegible] طفل را دیدم تنها

میرود [illegible] بیابان [illegible] آب و علف [illegible] طفل [illegible] خود [illegible]

بمقصد میرسد نزد آن طفل رفته سلام کردم و گفتم ای [illegible]

فرمود ای [illegible] گفتم تو طفلی [illegible]

[illegible] گفتم

[illegible] فرمود زادی تقوای و راحلتی رجلای

[illegible] تقوی [illegible] فصل [illegible] مولای

مولای [illegible] پس گفتم با تو چیزی از طعام نمی بینم فرمود [illegible]

شخصی ترا [illegible] طلبید [illegible] طعام از خانه خود [illegible] گفتم

پس [illegible] خانه خود پس طعام [illegible] گفتم

[illegible] تا بمقصد برسی فرمود [illegible] جهد [illegible]

[illegible] بمقصد رساند [illegible] والذین جاهدوا فینا لنهدینهم

سبلنا و ان الله لمع المحسنین [illegible]

[illegible] دیدم جوانی [illegible] در میان [illegible]

طفل سلام کرد با او سخن گفت پس متوجه آنجناب شده گفتم سؤال میکنم از [illegible]

کسی در خلقت ترا اینگونه کرده این طفل کیست فرمود [illegible] شناسی این علی

بن الحسین است بر آنجناب گریستم گفتم این طفل [illegible] گفتم تو را بحق

آبا و اجداد قسم است [illegible] فرمود از خضر است [illegible]

و بر من سلام میکند [illegible] بزرگواری [illegible] از خضر می آید بر او سلام

می کند که چه حالت داشت خضر را [illegible] در [illegible] شام [illegible]

حضرت سلام کرد [illegible] آنحضرت [illegible] أُقادُ ذليلاً

في دمشقَ كأنّني من الزنجِ عبدٌ غابَ عنه نصيرُ

یعنی مرا با ذلت میبرند در شهر شام مثل غلامان زنگی که یار او غائب

وجدّي رسولُ اللهِ في كلِّ مشهدٍ ❊ وشيخي أميرُ المؤمنينَ أميرُ

[illegible] و جد دیگرم امیر المؤمنین است فيا ليتَ أمّي

لم تلدني ولم أكن ❊ يراني يزيدُ في البلادِ أسيرُ

[illegible] در بلاد [illegible]

[illegible] بزرگوار [illegible] خواستند [illegible]

نعره زنان

نعره زنان [illegible] ریسمان بسته [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

فرمود يا يزيد ما ظنّك برسولِ الله لو رآنا على هذه

الحالة بالحبال على أقتابِ الجمالِ بين يديك [illegible]

[illegible] دست بسته [illegible]

[illegible] حضرت این کلام را فرمود [illegible] در آن [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] حضرت [illegible] گفت ای [illegible]

[illegible] آنحضرت فرمود

[illegible] در غضب شد [illegible]

[illegible]

ای [illegible] حسین [illegible]

[illegible] در آنجا [illegible] فرمود ای یزید [illegible]

سه ایکی از جنج لهب بیت رسالت بیکر خواهی فی نگذاری امیر ارسل
سیمن پس جمیع حضار بگیر بهر در آهسته بگرید از فتنه برسته رو بجهت اهل حرم
که گفت ای جمعه مصلحت می بینید بکشتن ایلچی که بکشند روایت بروایت ابن
همه از ملاعنان امر کرد که سر ایلچی را در بن باغ دار ... بکشند و خبر کن ایلچی
پس الحمرا مشغول بخضرت ... داخل شد ... کرد مشغول کند ... قبر ... و الحضرت
مشغول نماز شده جمعی از حضر قبر فارغ شد خواست حضرت ... نفس ...
ناگاه یکی از غیب ... جلاد ... داخل ... الحجه ... الموتیین
و بر ... الذهن ... انجمن ... بگوید الدر زنگ دار
آوره ... بریز ... ز ... از خونهای ... بریخت ...
دست آزاد ... نخواهم ... اگر ایلچی را می کشتی ... مجلس
می کشته ایلچی ... پس ... گفت چه بسیار عجب ... از رحم
ابن ... می بینیم ... ایلچی ... کشته ... لعنهم الله
ولا قوة الا بالله العلی العظیم مجلس پنجاه چهارم در بیان کیفیت
حضرت خلیل و صندوق و ساره در مجلس پادشاه ظالم

و هاجر و احوال فاطمه در مجلس یزید و مردن ...
قوله تعالی وان من شیعته لابراهیم بنی به ... حضرت
ابراهیم از شیعیان علی بن ابی طالب ع بوده در طریق ... روایت
در شبی ظلمانی در هفت ساعت از لیل گذشته بود حضرت ابراهیم
علی نبینا و آله و علیه السلام از خانه بیرون آمد رو بصحرا ... توجه
درگاه بی نیاز شده ... کرد ... از برای ... کعبه ...
سجده ... آمد ... بار دیگر ... جا
شنید حضرت ابراهیم ... انچه ... از ... می کند
نظاره ... ابراهیم ... از ... سلام ... دشمنی از ... سبعات
سلام ... داشته ... عرض کرد ... آمد ...
نظاره ... که ... عرض کرد ... اجمل ...
از شیعه ... پس خداوند اجابت نمود دعای حضرت ابراهیم را ... است
... وان من شیعته لابراهیم ... بحضرت خلیل ... شد
چهل روز در حضر ... آمده ... کعبه بروایت ...

چون بشهر حران رسید مردم آن شهر لباسهای فاخر پوشیده و پرسید چه خبر است

گفتند پادشاه ما را دختریست مثل و مانند ندارد و ملوک اطراف رسائل

فرستاده اند بخواستگاری دختر و دختر راضی نمی شود و میگوید کسی را [illegible]

میخواهم که [illegible] است [illegible] [illegible] است که [illegible]

میروند و دختر ببیند [illegible] آمده [illegible] که [illegible] [illegible]

پس حضرت خلیل با همان لباس کهنه بتماشا آمد و در گوشه نشست چون

دختر با هفت [illegible] کنیز بتماشا آمده ترنجی از زر در دست داشت چون

نگاهش بحضرت خلیل رسید و نور پیغمبری از جبین آن بزرگوار ساطع

دید ترنج را در کنار ابراهیم انداخت و [illegible] نهاد پس [illegible]

دختر خلیل را [illegible] و گفته چون پادشاه خلیل را دید [illegible] که

ساره [illegible] شوهری اختیار کرده [illegible] دختر گفت

[illegible] و [illegible] اوست [illegible] و [illegible] پادشاه ساره

بعقد حضرت خلیل در آورد چون چندی بر آمد حضرت خلیل قصد شام کرد

گفت [illegible] پس از [illegible] روانه شام شدند چون [illegible]

حمص رسیدند پادشاه آن شهر را عادت چنین بود که هر کس چیزی [illegible] گفت الا مجرد

آزاد میگرفت ابراهیم ساره را در صندوقی کرده [illegible] سالم بمانند چون

بشهر رسیدند بپادشاه خبر دادند ابراهیم با صندوقی نزد او بگفتند رسید از

در این صندوق چیست فرمود رخت است گفت [illegible] در صندوق است [illegible]

گفت [illegible] [illegible] پادشاه قصد کرد که ساره را بگیرد ابراهیم را

که پادشاه صندوق را در حرم فرستاد و ابراهیم را محبوس ساخت [illegible]

بحرم رفت قصد ساره کرد پایش در زمین ماند حالت دلش [illegible] و [illegible]

خشک شد گفت ای زن دعا کن تا به شوم [illegible] ساره دعا کرد پادشاه

صحت یافت تا سه دفعه این امر واقع شد دفعه سیم گفت ای زن از گناه من

بگذر و عذر خواهی کرد و گفت کنیزی با [illegible] و [illegible] جمیلا [illegible] به او

و روانه نمود ابراهیم رسید ساره [illegible] کنیز [illegible] گفت هاجر [illegible] ابراهیم

هاجر نام کرد [illegible] مجلس فرستادگان پادشاه آمدند [illegible] صندوق [illegible]

ابراهیم گفت چرا این صندوق جا [illegible] [illegible] انکه [illegible] از [illegible]

[illegible] صندوق [illegible] ابراهیم گفت ای پادشاه در این صندوق [illegible]

جمیع عالم را سیاه پوش و در این حسینیه وقت را تنگ بینند زیرا هر تو و اهل مجلس تعزیه می‌خوانی

می شبیه پادشاه قبول کرده شبیه ابراهیم از حرم جمعه ای شخص

که مظلوم هم از کربلا تا شام همراه حرم بوده گاهی بجستجو نیز گاه نیز بودند

شاه محزون بودند که اهل بیت سوخته و اهل مجلس گریه کنند ابراهیم

عیالش را دید و نگاه پادشاه کرده احوالش متغیر شده میدانم چیست بعد

احوال که شبیه دیگر سید بود بهر بیت باد ابن بسته و اهل مجلس گریه کنند

که چون پادشاه مجبور آدر منبر قدرت را که نظرش بر ساره قبال خیار شد

بسوی ساره دراز کرد ابراهیم ترتیب بجنبه نیز ان کرد فوراً دستش خشک شد

پس پادشاه التماس کرد حضرت ابراهیم دعا کرد شفا یافت باز دولت دراز کرد

بهمان قسم شد تا سه دفعه پادشاه رو با ابراهیم کرد گفت [illegible] دارم

کنیزی جمیله دارم به رو می‌بخشم حضرت خلیل قبول کرد

هاجر بلاد رو بخشیده بود که حرم پیغمبر را اهل مجلس گریه کنند

مرتضی از اهل شام گفت ای یزید در خانه کنیز ندارم ببخش

این دختر که اسیر است فاطمه دختر امام حسین کو فاطمه

عمه اش

عمه اش زینب خاتون را گرفته معروض کرد ای عمه جان یتیمی و بی پدری ما را بس نیست کنیزی

دیگر نمی‌توانم کرد زینب خاتون فرمود نور دیده چنین امری محال است و صورت نمی

گیرد زینب گفت ای یزید نمی‌توانی تو او را بکنیزی بخشی یزید گفت ای خیره ساکت

باش اگر بخواهی ترا هم قرموزی تو اگر از دین جدم بیرون رفته کفر

باطنی خود را ظاهر سازی یزید در غضب شد با مظلومه گفت ای

... ای یزید تو پادشاهی ... میگرد ... هر جا

... ساکت شد باز شامی ... گفت ساکت باش خدا

ترا مرگ دهد دیگر شامی پرسید این ها کیستند گفت هذه فاطمة

بنت الحسين وتلك زينب بنت علي گفت حسینیکه پسر فاطمه

و علی است یزید گفت بلی شامی گفت خدا لعنت کند ترا

و عترت رسول اسیر کردی ...

...

پادشاه ... اهل بیت آنحضرت ... آنحضرت ...

تعظیم ...

ملک فتنه ابراهیم پادشاه پیدا شد از جهت پادشاه بسبب پیدایش پسر فرمود حق

بمن وحی فرستاد که ابراهیم اسلطنت وسلطنت را منتظر باشد پادشاه گفت عجب

خدای مهربانی داری پس ایمان آورد وتمام پادشاه کافر از کلام حق

مسلمان شدند ای برادر در جمیع حضرت ابراهیم که ایمان آورد از خواندن لااله الا الله

لایحیی کل تحلیل تحریر از آنکه کفت در مجلس جهت داری سخن

نکوشد وکلام خدا ... پس بفضل آن حضرت اشاره گفتم لاحول ولا قوة الا

بالله العلی العظیم حد ... پنجم ... خبیث حال یحیی

ابن زکریا تا حضرت سید الشهدا قوله تعالی هب لی

من لدنک من الصالحین ذریة طیبة ذریه ... عطا

پسر ولد کار ... از ... ای از ... باشد از الانس ...

چنانکه بخشیدی مریم را ... انک سمیع الدعاء ... شنونده

شنونده دعا فنادته الملائکة پس ندا کردند ملائکه وهو قائم یصلی فی

المحراب در حالتیکه زکریا در محراب عبادت ... نماز می کرد ان الله

یبشرک بیحیی بدرستیکه بشارت میدهد ترا بفرزندی ... یحیی

بلکه

باشد مصدقا بکلمة من الله در حالتیکه این فرزند باوری کننده باشد

بکلمه ... موجود باشد ... عیسی ... یحیی ...

... زیرک ... بکلمه ... وسیدا وحصورا

در حالتیکه مهتر قوم باشد در علم وعلم وکثرت عبادات وتقوی وباز دارنده

نفس ... از ... در ... یحیی سید ...

... مشغول ... از ... گفته ... فرمود ... از ...

خلق گفته از ابن عباس منقول است ... حصور کسی را گویند ...

رسیده باشد وحضرت یحیی ... اشتغال بعبادات وامور آخرت ...

گفته ونبیا من الصالحین یعنی ... از شایسته ... چون

حضرت زکریا ... فرزند ... حضرت ...

حضرت ... قوله ... از ابن عباس روایت

گفته ... قوله ... تعالی ...

می کرد ... وقت ... امت ... فرزند ... بمیان ...

بگریه ... ای ... انی ... بفضل ... انفرادی ...

عفو کرده بلکه خدا مبتلا میگرداند به اختلاف مذهب ایشان و زبان ایشان در دنیا
و آخرت و بر ایشان است عذاب دردناک پس حضرت یحیی تولد شده و از
چندین جهات شباهت داشت بحضرت سید الشهدا علیه السلام از حضرت صادق ع
روایت کرده‌اند که هر گاه حضرت سید الشهدا علیه السلام در سفر عراق منزل میکرد یاد میفرمود
یحیی را و ذکر آن را از بی اعتباری دنیا که سر یحیی را بهدیه فرستادند از برای اعتبار
دنیا است در نزد خدا که تو را نزد خود خواسته بود و دیگر از جهات شباهت یحیی علیه السلام
چنین مرویست از حضرت صادق ع که از لطف الهی به یحیی بمرتبه‌ای بود که هر وقت
یا رب میگفت خداوند در جواب لبیک میفرمود فطرس حسن بصری میگوید
زنی سحری در سجده الحکم میدیدم که میگوید یا ذا المعالی علیک معتمدی
طوبی لمن کنت انت مولاه هر از مناجات فارغ شده میشنیدم هاتفی میگفت
لبیک لبیک انت فی کنفی و کلما قلت قد سمعناه شنیده بودم در ایام حج
خوانده ام دفعه جواب لبیک شنیده ام در روز عاشورا چنین فرمود اهل حرم
بشنو جواب شنیده که از خزانه علیین [illegible] حضرت عشق که لبیک لبیک آمده است
حمل یحیی در رحم شش ماه بود و حمل جناب سید الشهدا علیه السلام نیز شش ماه بود چنانچه

حقتعالی

حقتعالی میفرماید و حمله و فصاله ثلثون شهرا و از حضرت صادق ع
مرویست که کسی پیش از یحیی باین اسم موسوم نبود و همچنین پیش از سید الشهدا
کسی باین اسم موسوم نشده بود دیگر آنکه یحیی در شکم مادر سخن گفت روایت
مجلسی [illegible] دفعه که مریم بعیسی حامله بود نزد زوجه زکریا آمد از برای تعظیم او
نخواست [illegible] یحیی [illegible] شکم مادر نمود و او را از جای حرکت
بر کند و گفت یا اماه بهترین زنان عالم با بهترین مولود عالم نزد تو
می آیند [illegible] تعظیم ایشان برخیزی پس زوجه زکریا از جای برخاسته
[illegible] و از برای مریم تعظیم نمود پس یحیی در شکم مادر سجده کرد از برای تعظیم عیسی ع
نظیر این امر چنین است چنانچه در بعضی کتب منقول است در دو شکم مادر سخن
می گفت و حضرت می گوید یا اماه اعلمی انا المظلوم و انا ام
و انا الشهید بزودی [illegible] یحیی منزلهائی [illegible] بگویند
و از نهرهای بهشت بدو آب دادند [illegible] از شیر کم نکنند
[illegible] ذکر کرده اند که فطرس جبرئیل [illegible] حضرت امام حسین ع
[illegible] بود که [illegible] را نابود [illegible] که از یحیی بود [illegible]

او خانه روشن میشد بعد از آن حضرت امام حسین ع فرمود که ... موضع
خطاب بزنان ... از اول ... جرم زکریا کلوی بزرگوار من پنجم ...
برسید بچه که بهتان بزرگوار رضی الله که هابیل ابن آدم ع میگوید در روز عاشورا
اینجا ... در ملکوت هفتاد ... روح او ... نعش نعت
کند ... قسم بورزوری آنحضرت بلا تحیر کلمه بود یحیی بعد از شهادت
یا عیسی ... بر دست مجلسی که عیسی به نعش قبر یحیی آمده ...
که گفت یا یحیی یحیی جواب گفت یا عیسی چه میگوئی گفت چه میخواهی از من
گفت میخواهم در دنیا آئی و مونس من باشی یحیی جواب گفت یا عیسی هنوز
حرارت ... از من زائل نشده نظیر شو چه سر امام مظلوم در طشت ...
بگیند گفت وَأَنَا السِّبْطُ الَّذِي مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ قَتَلُونِي چون خون یحیی
بزمین ریختند میجوشید نظیر او در روم در کوهی ...
از سنگ در ... روز عاشورا ... از ... چشم ... جاری ...
و تا ... قطع نشود ... قتل یحیی برادر ... پادشاه ...
سبب ... و ... بنی اسرائیل ...

لبزان

لبریزان بود ... یحیی ... روزی دختر خود را
پادشاه زینت کرده ... گفت ترا از ... پادشاهی ...
... گفته از تو چه ... حاجت داری بگو ...
در یحیی را بکشی ... یحیی ... که ... دختر ...
مادرش ... در قبضه حاجت ... شاه ... یحیی را
آورده ... در طشت ... یحیی ... در طشت ...
سر امام مظلوم را بر روی زمین ... ضربت ... یحیی را
شهید کرده ... امام حسین ع در ... استخوان ...
... بعد از شهادت ... یحیی ... اهل بیت او را اسیر کرده
بعد از شهادت امام اهل بیت او را اسیر کرده شهر بشهر ...
بدایی ... یحیی ... پادشاه ... در طشت ...
... پادشاه ... امام ...
می گفته گاهی بالای نیزه و گاهی در ... و زنان ...
و گاهی ... پادشاهی ... سر یحیی ...

که اشقیه سر یحیی پیشینی دراه وگفت ای پادشاه از خدا بترس و زناکلیک پادشاه

بر حق بلبزاده و پشیمان گتدیلر اگر حسین مظلوم کربلا در مجلس یزید پلید بجعفه

تلاوت قرآن سفر معز بزیه حیف خیزران در دست داشت و بر لبهای

مبارک آنحضرت میزد و چهار شاهزاده کفواقتی گفت با حسین سلیمی

حرام است اینکه بر دو برابر تو شراب بخورم دیگری می گفتی بیراحتی

حون کربلاشت چیح روز قیامت نخواوردم بکو ملا آن ... هر کرمی

کنت همین صورت جالم کو ظرف طلا و نقره سلا بر است جهور لکام

باش سر ولا در طشت طلا که اشتم شیم گفت بر این طرز می گو ...

نمی را در روز نبرد گشت این قتل تو عوض قتل انها جبار یم این

می گفتی آه حقیقی و حق بامت معذوب بخواهی حالت بیایی تو

مغلوبی می لا چون پادشاه پشیمان دیگر نوبت سر یحیی گو لا

بنیه دللارالا امر کرد سر مبارک حضرت را بر در خانه آویختند و هند

عبرت عالم ... یزید ... بحر برهنه داخل مجلس شد گفت ...

از سر قرآن سفر را بر در خانه جریدن کوید بزید بعوت ولعا حود

برسم

برسر برهنه او افکند و گفت ای هند برگشتن چنین سلاطین بنعوم

خدا سیاه نمکن روی لبنز مرجانه را پس پادشاه امر کرد که سر حضرت یحیی را

دفن کنند و بقعه عالی بر سر قبرش ساختند و چهار صد نفر علما

... امر کرد که بر سر تربت یحیی تلاوت تورات نمایند و قرآن

انها را از مال خود آن دادی بر بنی امیه در عوض تلاوت قرآن دف

ولهو لعب بر سر سر نفیس نهاده دست خواندی سفینه مبارکش را

محزون و مغموم کردند لعنة الله علی القوم الظالمین ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم جل جلاله

نجات ... شیم ... ثواب ... واحد ما ...

انصار ... زیاد ... مظلومه ... اهل بیت کربلا

قوله تعالی من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء

بالسیئة فلا یجزی الا مثلها وهم لا یظلمون

هر کس ... سینه ... از اولاده ... صد نیز

و آن شده است ... بلکه ... کثرت است

هر کس ... مفصلی ... از اقسام ... ثواب ...

به یکجا نبرند زیرا هم اگر یک حسنه و یک سیئه اند بتمام دیده نخواهند شد شفاعت

ثواب زیارتی عقاب از سیئات ثری منقول است در جمیع این آیه نازل

شد حضرت رسول در صحیفه اللهم تولنی لا اتبع بارها که بر آن پیغمبر بر آمد که

خداوند این آیه را فرستاد من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له اضعافاً

کثیرة عرض کرد الهی بیفزا پیغمبر این آیه نازل شد انما یوفی الصابرون

اجرهم بغیر حساب بعضی از اعمال است که ثواب دارد از اندازه بیرون است

چنانچه از جابر بن جعفی مرویست روزی بخدمت حضرت صادق علیه السلام

رسیدم حضرت فرمود یا جابر ما بینکم و بین قبر الحسین چه قدر

مسافت است از نجف تا کربلا گفتم کمتر از یک روز است حضرت فرمود که

زیارت امام حسین ع میروی گفتم که ای فرزند رسول خدا حضرت فرمودند

ان الرجل لیتهیأ لزیارة قبر الحسین فیباشر به اهل السماء

هرگاه کسی از شما مهیای قبر امام حسین شود اهل آسمانها به یکدیگر

بشارت میدهند که فلان عازم زیارت قبر امام شده و همین که از منزل

خود بیرون رود خداوند عالم چهل هزار ملک را موکل میفرماید که از او

صلوات

صلوات بفرستند تا به قبر امام حسین ع و به هر گامی که در کربلا زیارت آن حضرت رسید بقدر

ثواب شهیدی که در کربلا در خدمت آن جناب علیه السلام شهید شده اند عطا میفرماید و چون داخل

ضریح مبارک شود دست بر ضریح مقدس کشیده بگوید السلام

علیک یا ابا عبدالله خداوند عالم در نامه اعمال او بنویسد صلوات بفرستند

از زیارت فارغ شود و بعد دو رکعت نماز در روضه مطهر بجا آورد

ثواب هزار حج و هزار عمره و هزار بنده که آزاد کند در راه خدا و هزار جهاد

که در رکاب پیغمبر کرده باشد و کرامت نماید و چون از نماز فارغ شود

از جانب خدا ندا میکنند طوبی لک ایها العبد لقد غنمت و سلمت و

غفر الله لک ما سلف فاستأنف العمل ای بنده خدا بتحقیق که غنیمت بردی

و رستگار شدی و خدا جمیع گناهان تو را آمرزید ... از سر نو عمل کن

پس خداوند بسبب زیارت عمر او را زیاد میکند و هرگاه روز اجل

برسد ... بوطن ... داخل خانه ... ملائکه غسل میکنند

... زیارت ... بمنزل ... عفو

بگمارد ... بمنزل خود رسید ... یا ملائکتی فقوا بباب داره

فيسبحوني ويقدسوني ويهللوني ويكبروني ويكتبون ذلك في حسناته الى يوم
القيمة يعني اى ملائكه من بر زائر بنده من بايستيد تا وقت وفات او تسبيح
و تقديس و تهليل و تكبير من كنيد و ثواب آنها در نامه عمل او ثبت كنيد
هر گاه وفات او در رسد بغسل و كفن و دفن و نماز او حاضر شويد و بعد
فرشتگان بر در خانه او بايستند تا وفات او را در رسد پس عرض كنند پروردگارا
بنده تو وفات كرد چه كنيم ندا رسد يا ملائكتي فقوموا عند قبر عبدي فسبحوني
وقدسوني وهللوني وكبروني واكتبوا ذلك في حسناته الى يوم القيمة يعني
ملائكه مرا در بر سر قبر او بايستيد تا روز قيامت و ثواب عبادتش را
باو دهيد و در نامه عمل او بنويسيد و بروايت ديگر فرمود من زار الحسين
عارفا بحقه كمن زار الله في عرشه و هر كس زيارت كند آنحضرت را در كربلا
بجز [illegible] كسى نيست هر قدم هزار [illegible] حج مقبول و
هزار عمره مقبوله [illegible] با حضرت رسول و ائمه هدى سلام الله عليهم اجمعين
بجاى آورده باشد و [illegible] جهاد در راه خدا با رسول خدا كرده
و از حضرت امام حسن روايت است فرمود كه من زارني بعد موتي

زرته يوم القيمة ولو لم يكن الا في النار لاخرجته
يعنى هر كس زيارت كند مرا بعد از شهادتم [illegible] زيارت كنم او را در روز
قيامت و اگر چه باشد او را عذاب از آتش [illegible] چون ثواب
زيارت آنحضرت دانستی روز قيامت پس اول كسيكه زيارت آنحضرت
نمود فرشته جابر بن عبد الله انصارى بود بروايت بشارة المصطفى جابر بن
عبد الله الانصارى چون وارد كربلا شد در نهر فرات غسل كرد
جامه [illegible] شخص محرم شد [illegible] عطيه [illegible]
با پاى برهنه بجانب قبر مطهر روانه شد بروايت مصباح الزائر با پاى
[illegible] سه دفعه گفت الله اكبر پس [illegible] و بروايت
بشارة [illegible] گفت دست مرا بقبر رسانيد عطيه
گويد چون دست جابر را بقبر مطهر رسانيدم خود را بر روى قبر انداخت [illegible] بيهوش
[illegible] آب [illegible] چون بهوش آمد سه مرتبه گفت يا حسين
[illegible] حبيب لا يجيب حبيبه [illegible] جواب
[illegible] چگونه جواب [illegible]

بریده‌اند و بینید سر و بدنت جدا کرده‌اند خفته‌اند پس جابر گفت شهدای
سید مظلوم بعضی فرزند و فرزندان امیرالمؤمنین بعد نظر بر امام کرده
گفت السلام علیکم ایتها الارواح التی حلت بفنائک پس مشغول گریه
و زاری بود که ناگاه قافله اهل بیت رسیدند چون نظر ایشان بر قبور شهدا
افتاد خود را بر روی قبرها انداختند و صدا را بگریه بلند کردند و طپانچه بر
روی خود میزدند و یکی سه نفر در روز اربعین بر سر قبر شهدا غش کردند
[illegible] الصدای [illegible] بدبخت مخدره زینب خواهر [illegible] بود
در جمع مظلومه بنوعی رسیده جامه‌ها چاک نمود و از سینه فریاد برکشیده
وا اخاه وا حسیناه وا حبیب [illegible] یابن مکه و منی یابن علی المرتضی
یابن فاطمة الزهراء پس صیحه نمود و بیهوش گشت و بیتم فاطمه دختر مظلوم کربلا
بود هر قبر پدر سر [illegible] کشید و انقدر گریست که بیهوش شد بروایتی سید اهل
بیت چند روز در کربلا توقف نموده مشغول عزاداری بودند بعد روانه مدینه
شدند لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم جدول پنجاه و هفتم
در بیان کیفیت کشتن حضرت صادق در روز عاشورا
و حکایت

و حکایت یحیی برمکی قوله تعالی رب اغفر لی و لوالدی
و لمن دخل بیتی مؤمنا و للمؤمنین و المؤمنات حاصل معنی آنکه
چون حضرت نوح بعد از آنکه نفرین کرد بر قوم خود از بلای [illegible] دعا کرد
که ای پروردگار من بیامرز مرا [illegible] و مادر مرا و بیامرز هر
مادر مرا [illegible] حضرت نوح ملک بن [illegible] و مادر او [illegible] بود
هر که از صحابه اهل ایمان باشند و بیامرز [illegible] در خانه من در
حالیکه مؤمن بود و بیامرز [illegible] مؤمن و زنان مؤمنه را [illegible] بودند
بعد از [illegible] تا روز قیامت [illegible] حضرت نوح در
باب [illegible] مستجاب شده [illegible] دعا در باب مؤمنین [illegible] مستجاب شده [illegible]
[illegible] حضرت امام [illegible] علی بن موسی الرضا [illegible] در خانه نوح مسجد کوفه
بود اگر کسی داخل آن مسجد شود [illegible] از آتش [illegible]
مشهور بلای [illegible] نوح دعا کرد [illegible] رب اغفر لی و لوالدی و لمن
دخل بیتی مؤمنا و للمؤمنین والمؤمنات مسجد کوفه مسجد مبارکیست
در این مسجد [illegible] مسجد [illegible] نماز کرده‌اند [illegible] مسجد نوح کشتی را ساخته

و با اول اسلام چون برگشتی در این مسجد بوده معلوم از آن نمی‌شود بی‌ادبی او کعبه و

میگویند مشهور چون برگشتی بیت المقدس شب معراج حضرت رسالت در این مسجد نماز کرد محلاً

شنیده بوده حضرت نوح در باره مؤمنین دعا کرده همچنین حضرت صادق در باره

مؤمنین دعا فرموده چنانچه در منتخب از معاویة بن وهب روایت کرده که در روز عاشورا

داخل شدم بر حضرت صادق ع پس یافتم او را که از نماز در مسجد در گریه

شنیدم که آنحضرت از گریه بر زائران شنیدم در سجده که اللهم یا من

خصنا بالکرامة ووعدنا الشفاعة وحملنا الرسالة و

جعلنا ورثة الانبیاء و[illegible] اللهم اغفر لی ولاخوانی

المؤمنین ولزوار ابی عبد الله الحسین ع الذین انفقوا اموالهم

فی محبته واتعبوا ابدانهم فی برنا ورجاء لما عندک

خداوندا بیامرز مرا و برادران مؤمن مرا و زائران قبر امام حسین ع را که خرج

می‌کنند مالهای خود را و تعب می‌دهند بدنهای خود را بجهت محبت ما و بجهت نیکوئی

با ما و امید ثواب و نعمتهای خدا و بجهت دشمنی با اعدای ما خداوندا

[illegible] باشد رضوان را و رحمت خود را و حفظ کن ایشان را سلامت در روز

از شر سلطان جور و بلاهای ظاهره و باطنه و [illegible] ایشان را پناه از آنچه

دارند از

دارند از خطاهای دنیا و حزن [illegible] که فرمود اللهم ارحم تلک الوجوه التی

غیرتها الشمس خداوندا بیامرز رحمتهای خود را بر آن صورتهایی که رنگ آنها متغیر

گردانیده است آفتاب وارحم تلک الخدود التی تقلبت علی حفرة

ابی عبد الله خدایا رحم کن بر آن صورتهایی که مالیده شده است بر قبر مطهر

ابی عبد الله وارحم تلک الاعین التی جرت دموعها رحمة لنا رحم کن

بر این چشمهایی که جاری شده از آنها اشک بجهت ترحم بما وارحم تلک القلوب

التی جزعت واحترقت علینا رحم کن بر آن دلهائی که محزون شده

و سوخته است در مصیبت ما و از برای ما فرمود اللهم انی استودعک تلک

الانفس وتلک الابدان حتی ترویهم من الحوض یوم

العطش الاکبر وتسهل علیهم الحساب وتدخلهم الجنة

انک انت الوهاب خدایا بسپردم بر تو نفسها و بدنها را سیراب کنی از

حوض کوثر در روز تشنگی بزرگ و آسان کنی بر ایشان حساب را در روز

قیامت و ایشان را داخل بهشت کنی راوی گفت بعد از آن [illegible] دیدم در

حالت سجده که گریه می‌کرد [illegible] زائرین قبر

حضرت ابی عبدالله علیه السلام بود از آنکه سر از سجده برداشت پیش رفتم سلام کردم و جواب شنیدم
دیدم آنحضرت با رنگ شکسته و حال متغیر قطرات اشک بر صورت مبارکش
جاری بود مثل دانه‌های مروارید عرض کردم آقا چه حالی که شما را می‌بینم خدا هرگز چشم
ترا نگریاند حضرت فرمودند ای معاویه بن وهب آیا در غفلتی و نمی‌دانی در امروز
چه دولت‌ها نصیب آن عده است که جدم حسین را در مثل چنین روزی شهید شده پس
فرمود ای پسر وهب زیارت جدم حسین ع را هر کجا باشی چه دور و چه نزدیک
محروم نباشی خوب است به این ثواب دارد خود نامه عمل تو نوشته شود
بدان پروردگار بسیار کریم است عرض کردم آقا این دعاییکه شنیدم در حال
سجده در حق زائرین آنحضرت فرمودید اگر این دعا در حق کسیکه خدا را
نمی‌شناخت میفرمودید کمال چیزی که بود آتش جهنم بدن او را
نمی‌سوزانید والله آرزو کردم ای کاش پیش از حج به زیارت آنحضرت
مشرف شده بودم حضرت فرمود ای پسر وهب انّ الّذین یدعوا
لزوّار الحسین فی السماء اکثر ممّن یدعوا لهم فی الارض
یعنی آنکسانیکه از برای زوار آنحضرت دعا میکنند در آسمانها بیشترند از کسانیکه

در زمین

در زمین دعا میکنند ای ابن وهب مبادا ترک کنی زیارت آنحضرت را
بجهت عذری هر کس ترک کند زیارت آنحضرت را در حسرت بماند و خواهد
در روز قیامت و آرزو می‌کند کاش قبر او نزد قبر آنحضرت بودی
انشاءالله در زیارت آنحضرت سر خود بلند ای ابن وهب آیا دوست میداری خدا
ترا ببیند و در جمله کسانی باشی که دعای پیغمبر شامل حالت گردد و از جمله کسانیکه
با پیغمبر اسلام مصافحه نمایند در روز قیامت باشی در کتاب مستدرک نقل از دیلمی
دیلمی نقل کند که گفت با جابر بن عبدالله انصاری روانه کربلا شدیم
تا زیارت کنیم حسین را در شب نوزدهم ماه صفر یک منزلی کربلا رسیدیم فرود آمدیم
و زوجه جابر در این سفر همراه جابر بود بجهت او خیمه بپا کردیم جابر در زیر آن خیمه
نشسته بودیم و میگفتیم فردا زیارت میکنیم امام حسین را ناگاه از خیمه صدای گریه
برخاسته روانه خیمه شدیم چون نزدیک رسیدیم دیدیم که جابر بر صورت خود
میزند و گریه میکند رسیدیم تا علت را بپرسیم گفت ای عطیه بنشینید تا حکایت
خود را نقل کنم نشستیم گفت الان حضرت فاطمه را در خواب دیدم
مرا خواند و در حال گریه بود و جامه سیاه پوشیده و چهار نفر از حوریه همراه او

بعجله داخل صحرای کربلا شدند چون چشم ایشان بر قبر مطهر امام مظلوم افتاد

صدای گریه ایشان بلند شد و می گفت ای نور دیده ما ای شهید ما ای

غریب مظلوم ما از خدای عزوجل بحق بر بیت تو شیعیان بعد از من بی اشتیه بیرون

بر تو رحم کنند از جهت این دلهای شکسته و غمخوار تو اند از آنها یاد آرند

بر شیعیان دار عذاب روز قیامت عذر نگفته پس منزلت ای آن رسول خدا

تو را یکبار ندیده شیعیان گفتند ولیکن از تو بر سر اطفال دختران ایشان میا آمد

ای یحیی حضرت فاطمه علیها بعد از گریه و ناله بسیار رحمت به اهل ظهیر تمام آمد

طلبیده فرمود برو بر سر زینب بیمار و اهل اعلام کن که فاطمه را ستم

فرموده ایشان آمده اند قبر ایشان را دادند و بجوار آن گفت برود در نجف در

قبر علی و او را اعلام نما و جمیع اهل بیت را نظر فاطمه میخواهد در

کربلا عزای حسین را بر پا نماید پس دیدم سه نفر جوان را با هیبت

خرامان و ابروه می آمدند پس چون از جوار ایشان رسیدم از اینها کیستند

گفت یکی محمد مصطفی است و این دیگری علی مرتضی است و دیگری

حسن مجتبی است پس حضرت رسول فرمودند گریه کن ای ملک ما

اعلام را

اعلام را گریه در آوردی پس امام حسن فرمود ای نور دیده و مادر بگو

سه از قبر بود آمد و این قدر گریه میکنی پس دیدم امام حسن پیش آمد و دست گرفت

السلام علیک یا ابتاه سه از قبر بود از فاطمه فرمود ای نور دیده ای شهید

بگو دل که من از این اشک چشم ما گریه داران بالای تو سینه زنیم هر جمع

کجا ام و شیعه ضبط و غم شب شب بابت الحضرت و این هم دیدم رسول خدا

بالای قبر محمد دار آن آغاز مرده ای ان ابتدا و حاضر گردیده ساعتی که ایشان دیدم

پیغمبران حاضر شدند و خلق بسیاری عقب سر ایشان آمدند چون از جوار

رسیدم و ایشان کیستند گفت ایشان اهل آسمان ارواح انبیا هستند

که یک از عقب ایشان آمدند همه ارواح شیعیان می باشند و آمده اند که همه

عزاداران فاطمه و حسن او را در تعزیه امام مظلوم یاری کنند هر وقت ایشان

موافقت نمایند پس ایشان بر سر قبر حضرت شهید نشستند حلقه ماتم زدند

و به تعزیه داری مشغول شدند و من از وحشت از خواب بیدار شدم و لاحول و لا

قوة الا بالله العلی العظیم جلد اول بحار هشتم در بیان بلاد

دفن یزید ابن معاویه علیه الهاویه و حکایت خضر سجاد

قوله تعالی وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یعنی زود باشد آنانکه ستم
کرده اند بکفر و افترا و جلوه از منقلب ایشان آتش جهنم خواهد بود و ایشان عذاب الیم و عقاب
شدید خواهند کشید که بر آن جهنم است و بهیچه ایشان را نجات نباشد بلکه دائم و مخلد
باشند تا قیامت و نیز بر بالای حضرت امام حسین علیه السلام در مرتبه این آیه را
تلاوت فرمود اول وقتی که زن خولی آن سر را ببوسید و در طشت نهاد که روایت
محزون از زن میکوید از شب تا طلوع صبح تلاوت همی کرد آن سر شریف
و آخر این آیه را خواند وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون دویم وقتی که بمجلس
ابن زیاد لعین آن سر را بردند حضرت آیه تلاوت کرد به روایت زید ابن ارقم فرمود وسیعلم
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و یزید ملعون الحمد لله که بسیار خوشحال شد و معجزه آنحضرت
ظاهر شد به روایت عبد الله ابن زید ملعون سه سال حکمرانی و سلطنت نمود
سال اول حکم کرد بقتل امام شهید و در سال دویم آن بزرگوار را اسیر کرد با همه
شهیدان تمام لعنه و در سال سیم سه روز خون اهل مدینه را حلال کرد
و اهل مدینه را غارت کرد بسبب آن بود که جماعتی از اهل مدینه بعد از شهادت
امام وارد شام گشتند تمام ایشان را دیدند که یزید شراب می خورد و طنبور می نوازد

چون اهل مدینه ...

چنین به مدینه مراجعت نمودند شرح دادند آن ملعون ولد الزنی گفته و ما ایشان را
از مدینه بیرون کنند و گفتند که یزید دین ندارد و شراب مینوشد و طنبور می نوازد
و قمار می کند پس عبد الله حنظله بیعت نکرد چنین خبر به یزید رسید مسلم ابن عقبه را
با جمعیت بسیار فرستاد تا عبد الله را کشتند و سه روز در مدینه قتل و غارت
کردند روایت است هفتصد نفر از اکابر قریش را کشتند و از سایر مردم ده هزار
نفر را بقتل آوردند از مردم و از دختران باکره که از خون ...
رسول الله ... از خون ... ده هزار زن زنا ...
و در سال سیم لشکر به مکه فرستاد و کعبه را خراب کرد و خانه ...
از ... به سنگهای خانه کعبه ... روایت کافی ...
آمد که از اهل مدینه بیعت بگیرد پس ... از قریش را طلبید و گفت ...
غلام ... اگر خواستم ترا بکشم و اگر خواستم ترا رها کنم ...
کو یزید گفت ترا ... کشتن ... حسین ابن علی ...
پس ... امر کرد او را کشتند پس فرستاد حضرت سجاد را آوردند ...
تکلیف را نمود حضرت فرمود که اقرار کنم مرا ... یزید گفت ...

حضرت فرمود احمق کم باشی سؤال کوی خواهی برا نگاه دار و جواب بگیرش

زیرا گفت حسن خود را حفظ کجی وار شرف در زکی تو کم فش کیفیت

هلاک رحش الملعون بروایت انیس المؤمنین بعد از واقعه کربلا از هم

جانب بان نا نکار حساب و جلال و کارزار روآورد و زنبه اعظم و اهم در بیمار

و بعلتها و مرضها کی گرفتار شد که اطبا از معالجه او عاجز شدند هرچه

آب میخورد عطش او زیاد میشد و میگفت العطش العطش هرچی گفت و شکمش

آماس کرد و آب شیرین باشد و بعضی میگفتند این مارها را از شکم در لیسنه

و میگفت آه آه این چه آتش است که در دلم افتاده و این چه حالت است

گویا در دلم که هزار مار و عقرب در دل جای گرفته و مرا میگزند پس گفتند

دلت رنج گرفتار شد طبیب بهبودی بالین الملعون آوردند چون طبیب ملاحظه

حال او نمود پیاله حکم بار بستم است دست گرفت و گفت اول از دو

چندین حکمت لا تعلید بعد از المحمد بیرون آورد دید عقربی چند باد جستند

گفت ای مرد بگو چه کردهٔ که بابی علت گرفتار شدهٔ فرد گفت حضرت حق علم

که این علت مستوجب تو کردم آنکه کشتن فرزند پیغمبر باشد کشتند که

پیغمبر اگر غلط بکنم تو چنین علتی که دیدی هرگز دیدی حاشا هرگز حقیقت ایمان کو

سیوی گفت لعنت خدا بر تو باد فرزند رسول خدا را بقتل آوردی نه دنیا داری

نه آخرت پس الموانگ زنبه آنکه رسکمان شد و هر روز مرضش زیاد شد

و جوش درد هاش افتاده بود و پیوسته می گفت که مرا کمینه از این عظیم ترا

که شمشیرهای برهنه در دست دارند تا آنکه از هراس روزی از داغش حضور

درو گریز نهاد و از نجا به بیرون بالا رفت و از آنجا به عنبر آهی اقرار

هرچند استراح را بهم نفع جمله اولاد میدید و در بعضی از روایات روز

رسیده در شکارگاه عقب آهو رفت تا که آهو از العطش

نا پدید شد و آن آهو فرشته بود و ان ملعون بصورت سگی مسخ شد تا روز

قیامت در آن بیابان بصورت سگ هست عقب آهو میدود بیاب

نمیرسد و نخواهد رسید و در مختارنامه مسطور است که در شکارگاه چنین

ملعون از نظر لشکر ناپدید شد هرچند تفحص کردند اثری از او نیافتند

ناگاه آوازی شنیدند که یا اهل لشکر طلبی چه می طلبید خدا او را در وادی

از وادیهای جهنم انداخت که بهلاکت خلاص نخواهد شد چنین لعین را

گوش کشتی رسیده ماندن دکیان و حال دربرگان نه بهشتی تار گشته ولا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم الا لعنة الله علی القوم الظالمین جدول

پنجاه و نهم در بیان عفت زنان و خواب دیدن
هند و پشیمان شدن یزید و عزاداری اهل بیت در شام

قوله تعالی قُل لِلمُؤمِنینَ یَغُضّوا اَبصارَهُم وَیَحفَظوا فُروجَهُم
وَقُل لِلمُؤمِناتِ یَغضُضنَ مِن اَبصارِهِنَّ وَیَحفَظنَ فُروجَهُنَّ
یا محمد امر کن مردان مؤمن را که از روی عفت بپوشند دیده های خود را از نظر
کنند به محرمان از حوال و نگاه دارند فرجهای خود را از زنا یا بپوشانند
آنها را از نامحرمان ام سلمه روایت است که بعد از نزول این آیه فرخ دیمول
حلال فخر در خدمت حضرت رسول بودیم که عبدالله مکتوم در آمد آن حضرت
بما فرمود که پنهان شوید ما عرض کردیم عبدالله کور است فرمود شما نیز
کورید نوکی روزی حضرت رسول در حجره طاهره حضرت زهرا تشریف
داشتند که عبدالله مکتوم در آن باب کو حضرت فرمودند
حضرت فاطمه برخواست و پنهان شد بعد از آن که عبدالله از حجره

حضرت بیرون شد

حضرت مرخص شد فاطمه خدمت پدر بزرگوار آمد حضرت به پرسید ای نور دیده من
یا فاطمه چرا از عبدالله پنهان شدی و حال آنکه عبدالله چشم ندارد عرض کرد ای
پدر بزرگوار اگر او چشم ندارد من چشم داشتم و خداوند میفرماید قُل لِلمُؤمِناتِ
یَغضُضنَ مِن اَبصارِهِنَّ حضرت رسول خوشحال شد و خداوند را در این نعمت
از اهل بیت [illegible] شکر نمود پس بعد فرمود وَلا یُبدینَ زینَتَهُنَّ
اِلّا ما ظَهَرَ مِنها یعنی ظاهر نسازند زینت خود را از زینتها و پیرایه‌ها
زنگی و غیر چه جای اکثر مواضع از آنها بپوشانند مگر آنچه ظاهر شده است از آن
زینت بعضی گویند ظاهر کنند موضع زینت را برای غیر محرم و دیگر در حکم
بیرون است و برخی گویند [illegible] زینت است و نظر کردن بر آنها حرام است
از آنکه نظر کردن وسیله نظر است به موضع آن ولی آنچه ظاهر شده است عفو است
زینت وَلیَضرِبنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلی جُیوبِهِنَّ یعنی باید فرو گذارند
زنان مقنعه‌های خود را بر گریبانهای خود یعنی گوشهای خود را به مقنعه‌های
خود بپوشانند و گردن و بناگوش و سینه خود را پوشیده باشند وَلا یُبدینَ
زینَتَهُنَّ یعنی آشکار نکنند زینت باطنه خود را یا موضع زینت خود را الا

سر و کحل و ساعد و ساق و موضع تاج و کحل بنه و دست بر کسی دو فلان

الا لبعولتهن یعنی مگر برای شوهران خود لطمه زدن و از این رو به راه حق

تعالی از جمیع بندگان از اناث و ذکور و توبه و انابه است و هیچ کس از مرد و

تغییر حالی است خواه مرد و خواه زن چنانچه در کشف الغمه آورده است که بر خدا جمیع

بندگان عاصی و مطیع را امر به توبه فرموده است تا هر عمل قبیح چه در دنیا رسوا

شان را بخواهند امید در آخرت از اسوم شان را بجا در دیگر گناه است

توبه از لهو و باقی گناهان توبه دارد و ان گناه از توبه نزد اهل کشش بیشتر

چنین است زیرا که خداوند بحضرت موسی فرموده با مریمی که ستلقینی لمداومتی

والدی من لا جنبک اخلاق العین اگر چه کینه هم همه از شهادت حضرت

سید الشهدا بلباس سیاه پوشیده و گریه بسیار کرد چنانچه در کربلا هر ثبت است

نزد مکو بر شبها در خواب بهم دری از روزهای کشته شده و لاله فرج

فرج می آمده و بر سر مبارک او چنین سعکتید سلام علیک یا ابا عبد الله السلام

علیک یا بن رسول الله پس دیدم ابری از آسمان بزولیه حور سیاه لبراکه

گلولبند بسته حور میان شان لولو بود در حورش مانند ماه تمام می

ارخته

در جشنه پس آمده و چهره بر روی سر امام انداخت حضرت زهرا بهای مبارک آن مظلوم را

می بوسید و بجز مهوای فریاد کشتند تورا و شناختند تورا و منع کردند از

خوردن آب تورا صلی الله علیک یا ابا عبد الله و منع کفنه ازاب فرات یا ابا عبد الله

بنه کو بد از آنجا تورا کشتم که آنها کیانند گفت جد او رسول خدا و پدرش علی

مرتضی و برادرش حسن مجتبی و عموهایش جعفر و عقیل و حمزه و عباس می باشند

پس شان را گرفتند بزرگیکه مرا از شدت گریه شان بیدار شدم و خواب خود

را برای سید نقل کردم زنی انشا الله هیچ خواب نکوی مرحم هر چه بسعف اهل

طلب کند و گفت از هر چیز کراهت کند تا مجبور بیست هر چه بنه

بدیده بهترین و جایزه نکو شما بهم فرموده دلتی میرایم در افزاد امر کنی هم

مردان نهی جهت با تبیین کنند و لغات دهی هر روز بیم در اتفاق و به تعزیه

داری مشغول شوند زیرا که پیاله شمیه داغ زدند به الحضرت یاد داریم پس زینه

امر کردند مکان مشکی از برای شان معین کرده امر کرد منادی که اعلان کنند

ایشان را و غیرها هر چه شهید زن و مرد در عزای حسین هی منادی ندا

کرد اهل شام و زنان هاشمیه و شیعه در شام بعد به عمل در الوان کرده

و بعد جمعیت گفتند همه لباس سیاه پوشیدند و نوحه و گریه روانه انوع فاتحه شدند

و صدای و جنبه از انوع خانه بلند شد پس علما جناب ملا [illegible] روز [illegible]

شام گفت و مرثیه خواند مرثیه در حالی منصوب [illegible] ابیات ای اهل شام [illegible]

بر گوینا به در مصیبت آل سید چو الان اهل بیت حسین و جمیع در [illegible]

با کمال جفا دیگر اهلبیت تشنه به از قفا [illegible] و شهید کشته [illegible]

الکه [illegible] بیت [illegible] از لب آب [illegible] آب [illegible] ای زنان چه [illegible]

می کشته [illegible] شام [illegible] می کردند زنان شام در مصیبت [illegible]

از [illegible] پیغمبر [illegible] قوم می شناسید [illegible] عالم [illegible]

و [illegible] کوثر و مادر فاطمه زهرا [illegible]

[illegible] گرایید بر [illegible] خدا [illegible] آب [illegible]

[illegible] تشنه [illegible] آب فرات [illegible] آب [illegible]

[illegible] ای [illegible] شمشیر می خورند [illegible]

و [illegible] آب [illegible] شمشیر [illegible] تیر [illegible] اگر خواهی [illegible]

اب [illegible] و از [illegible] اولاد [illegible] شو [illegible]

با شما جنگ میکنیم تا آنکه شربت شهادت را بچشیم پس آن بزرگوار با شما جنگ

می کرد تا آنکه [illegible] خدا او را از اسب [illegible] تیری [illegible]

حضرت [illegible] کار [illegible] پس آن جماعت [illegible] شدند

[illegible] کشتن آن بزرگوار [illegible] شده [illegible]

تا آنکه حضرت [illegible] را هلاک کردند [illegible] شهادت [illegible]

پیشانی مبارکش را [illegible] و ریش مبارکش [illegible]

گفته لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم حدیث [illegible] بیان [illegible]

حنین و اسیری دختر حلیمه و التفات حضرت رسول [illegible]

[illegible] اهل بیت [illegible] قوله تعالی وَلَقَدْ نَصَرَکُمُ اللهُ

فِی مَوَاطِنَ کَثِیرَةٍ وَیَوْمَ حُنَیْنٍ [illegible] خدای

[illegible] جبار [illegible] جنگ [illegible]

[illegible] جنگ [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] حضرت [illegible]

گفته [illegible] روایت [illegible] حضرت [illegible]

کعبه را بی صلحی اظهار فرمود که بجنگ هوازن میروم چون خبر بهوازن رسید ثقیف
خود را دیده بزرگان هوازن بسوی مالک بن عوف نصری رفته او را بر جنگ تحریض
کردند و پیرو آمدند و زنان و فرزندان و اموال خود را همراه آوردند تا بوادی
اوطاس نزول کردند درید صمه جشمی در میان ایشان بود مردی بود پیر و کور
چشم چون بمنزل اوطاس نزول کردند درید پرسید که این چه وادیست
گفتند اینجا وادی اوطاس است گفت نیکو محلیست از برای جولان اسب
زمینیکه نا هموار نه و نه نرم آنگاه پس گفت چرا صدای شتر و گاو و گوسفند
می شنوم و گریه اطفال شیرخواره بگوشم میرسد گفتند مالک بن عوف
مردم را با اموال و زنان و فرزندان آورده که مردم بجای مال و زن و
فرزند جنگ کنند و نگریزند درید گفت بخدای کعبه قسم که او چوپان است گوسفند
چران و از جنگ هیچ خبر ندارد پس مالک را حاضر کنید چون او را حاضر کردند
گفت ای مالک چه اندیشه کرده گفت مردم را با اموال و عیال ایشان آورده‌ام
که مردانه جنگ کنند درید گفت ای مالک خوب نکرده زنان و فرزندان را
آنچه در بلا بر لشکر هرگز ندیده که لشکر گریخته ملتفت زن و فرزند شده بگریزند

اثنا

ایشان را بیهوده چون جنگ را با سلاح تنها بیاور که نفع نمیدهد بتو مگر
مردان کارزار و اسب و شمشیر مالک گفت تو پیر شده و عقلت کم شده
و نصیحت او را قبول نکرد چون حضرت رسالت شنید که وقتیکه هوازن در اوطاس
جمع شده اند لشکر اسلام را جمع نموده بسوی ایشان توجه نمود و ترغیب بجهاد فرمود
پس با دوازده هزار کس متوجه حنین شدند و لشکر اسلام بحالی که مغلوب نخواهند
شد بسبب بسیاری لشکر ابو بکر مغرور بود در آن روز گفت عجب لشکری جمع شده
مغلوب نخواهیم شد این معنی لشکر اسلام را خوش نیامد حضرت رسول فرمودند
امروز لشکر ما را چشم زخم رسید و شکستی که بر لشکر اسلام واقع شد این بود چون
لشکر اسلام مقابل لشکر کفر رسیدند ابو بکر ملول گریخت و جمیع لشکر گریختند
و غیر از ده نفر کسی خدمت حضرت رسالت نماند نه نفر از بنی هاشم و یکنفر
ایمن ابن ایمن بود او را کشتند و نه نفر دیگر باقی ماندند تا آنکه گریختگان
بتدریج جمع شدند و حضرت رسالت شمشیر کشیده بر دلدل سوار بود و بر
کفار حمله می نمود و میفرمود که منم پیغمبر و میخواند که منم پیغمبری دروغ نیستم پسر
دروغ نیست منم پسر عبد الله بن عبد المطلب فضل ابن عباس میگوید چون

در این روز دیدم در لشکر کفر بجنبیدند و نظر کردم امیر المؤمنین را دیدم که خسته در جنگ
روزی فرزند ابوطالب جعفر را دیدم که نشسته و فرار نمی‌کنند بالای رعنه
همواره که مرا در بسیار جنگها جنگ کرده است بی گفتم ای پسر زادگان جعفر
از فرزند ابوطالب کجا دلیر گشت ... حاضر است گفتم نظر کن در میان
جنگ به بین او در میان لشکر ناگاه شمشیر میزند گفتا دیدار ...
ده گفتم در میان کشته و غبار او میزند ... نظر کردم ... نظر کردم
رسید این روی چیست گفتم برین شمشیر علی ابن ابی طالب است و مر او آن
فرزند شاه گان اند گفتند پسرانم جمع نیکو نظر کرد ... که او را دیدند
نیکو کار است عم او فدای او که ... فضل گوید در آن روز علی چهل نفر
از لشکر عاصیان بهر را به دو نیم در کشته و گفت ... فکر آنها را ضعیف
شده همه بی لشکر غالب شدند و لشکر کفار مغلوب شدند ...
لشکر اسلام را غنیمت و اموال بسیار ... و زنان و اطفال بسیار
به کف آوردند روایت مجتهد از شیخ طوسی نقل است و از جمله آنها
در وقت جنگ صفین ... که در آن ... حضرت رسول بود چون

اولاد

اولاد حضرت علی بزرگوار آن گفته عرض کرد که بدین سبب امام ... خواهر ... و دختر حلیمه
باشم که مرا اسیر کرده‌اند حضرت لوای ... را از بالای او ... کرده و او را
بالای ردای خود نشانیدند ... مهربانی کردند و سخن بسیار گفتند و احوال
زبان را ... پرسیدند ... شنیدند این بود رفتار حضرت رسول با اسیران
کفار پس وای بر بنی امیه ... اسیران شهیدان کربلا را ...
در عترت رسول خدا را اسیر کردند و شهر به شهر ... بسیار که نشنیده از ...
در جمع ... از کار شهیدان و قتل و غارت ... و جای ...
خدا را ... آل محمد را از راه ... روانه کردند
نمایند تا چشم زنان و اطفال یتیم بر جای ... شهیدان بیفتد ... زنان
به نوا آید ... لشکر شقاوت اثر بحکم ... اسیران را با ... داغدار
و ... بار از راه ... نشانیدند و نظر ... به ...
پاره پاره و بدنهای در میان خاک و خون افتاده ...
فریاد وا محمداه و ... وا حسیناه و ... برادر ...
... از دیدن روان شد و ...

اند چنانچه در این نعش شهیدان در بر گرفته یکی پدرش را میبوسید و او را در آغوش

بکشیده گاه فریاد می‌کشید و گریه و ناله و فغان می‌کرد خدا را عفو کن بخشم را

ناگاه چشم مخدرات اهل حرم و ... بر پیکر شریف امام ناصر افتاد بی اختیار خود را

چنین از اسب : سر نور چشمان شما آزاد در خیمه‌ها چون زینب خاتون خود را بروی

نعش بلعور انداخت و از فراق یکه شاه کنعان عیش کرد بلعور تسم حرام

زینب ببینید حبیب تو الت چه تقصیر کردی تو سر نو بکش گفته با همت دین

ای بلعور فدای تو کشتم ای فرزند رسول خدا و ای جگر گوشه علی مرتضی ای

نور دیده فاطمه زهرا و ای پاره تن خدیجه کبری و ای بلعور حسن مجتبی و ای شهید

آل عبا چون سکینه نازپرورده این حال را دید خود را از شتر بزیر انداخته سر را

سؤال کرد دیگر چه روی داد که جواب گفته اهل بیت اطهار زینب چه

پدر بزرگوار رسیده اند اعظم همه جمع پیکر را شکسته بی اختیار خود را از شتر بزیر

انداخت خود را خود را به جسد پدر رساند اهل بیت و رسید آنحضرت را از

نعشه پدر طرف پدر رفت و او را ای یتیم گشته چادر خود را گرفت

کو ای عمه سکینه نازپرورده آن بلعور بگذار ساعتی پدر بزرگوار خود را

دیدن ... بی زینب خاتون دید سکینه گرفت بر سر نعش پدر شهید شد

آوردند پس سکینه خود را بر سر جسد پدر انداخت و لب به دهان پدر بسیار

چون ماه در بر گرفت و از بس گریه کرد بیهوش شد چون بهوش آمد نوحه

زاری بسیار کرد که از گریه آن مظلومه جمیع حاضران از حالت قدرشناس گریه

دادند و در دو خود را بر لب بدن مطهر می‌مالید تا باز از هوش رفت

پس عمر سعد ملعون جمع ایشان را اشاره کرد که او ملعون معصومه را از

پدر دور کند بسیار سعی کرد نتوانستند پس جبر را از لب بدن شکسته

دلت سکینه را گرفته که از نعش پدر جدا سازند آن معصومه از هوش

رفته باز بهوش آمد گفت ای ظالم ساعتی مهلت دهید با پدرم وداع

آنگاه ایشان سکینه را از نعش پدر با صد هزار جگر خون جدا کردند ولا حول

ولا قوة الا بالله العلی العظیم جدول شصت و یکم در بیان بخشیده

حضرت امام حسین علیه السلام جگرهای سوخته دلها طفل یتیم و ایمان

آوردن طبیب با آنحضرت و کلمات اهل بیت در حضور امام شهید

قوله تعالی الم یجدک یتیما فاوی یعنی لا یا بنت پروردگار تو

یتیمی که پدر و عالم بود به یتیمی تو چه جای دلسوزی تو را در کنف حمایت و رحم تو اجر

صادق ع پرسیدند چرا خداوند عالم پیغمبر را یتیم کرد فرمود با جهت آنکه احدی را

بر او حقی نباشد و در تربیت کار او را خدا اکتفا نماید هر کس عیب و رتق را

در نفس تر دنیتی ... پدر است آن را یتیم خوانند پس معنی این آیات

در خداوند در تربیت کائنات او را اکتفا نه و دلیل نظیر نیست و نه فضل و کمال

و فضل و کمالیت و منظر و تعطیل علاقه نسبت با سوی در جهت این اولاد

صفت بنوت ... بی دلسوزی فرمود فاما الیتیم فلا تقهر یعنی

لا تسلط یعنی زجر مکن و بانگ بر او مزن ... رحم کنید و از نفوذ حقوق

او را مانند ... طریق رافت و عطوفت و حال با ایشان

سلوک کنید و در یکی از ائمه معصومین روایت ... ملاحی کرده

چنانچه در کتاب ... روایت در شهر موصل ... حضرت امام حسین ع

طبیبی بود ... و نزد ... سلام ... و در ایام یکی از شخصی از شیعیان بود

روزی این شیعه را قوت ایمان غالب گرد که ... طبیب را ... گفت

به نزد این ... اعتقاد کن ... و در ... خادم این ... امام عصر

الرحمة

رسول خداست در همه صفات حمیده آراسته و مکارم و فضایل و ملکات

و کمالات و بهره مند ... طبیب دردل گرفت در آنجناب را امتحان نماید

احکام آنچه این شیعه گوید راست باشد آن مرد نیز شیعه شود از قضا در بیع

طبیب زنی بیوه بود و یک پسر یتیم داشت این زن بیمار شد پسر چون علاج

معالجه نزد طبیب و گفت از فلان مرض دارم علاج ما طبیب گفت ای پسر مادر تو را

چه آب نافع است گفت پسر چه آب از کی آرم گفت برو نزد فلان

ع واز او طلب کن و معصوم طبیب آن بود در جمیع و اینکه حضرت

به یتیمان ... از لوازم امامت است به پیغمبر این پسر خدمت آنحضرت آمد

و عرض کرد کیفیت را آنجناب ... او را ... فرمود

او را یک یتیم ... بخور ... نزد طبیب رفت طبیب پرسید آب

زنگ بود گفت فلان رنگ گفت آن رنگ است ... فایده نه دهد

آب فلان رنگ باشد پس آن طفل رفت دیگر خدمت آنجناب آمد و

کیفیت را عرض کرد حضرت فرمودند ... و دیگر گشته و ... با طفل گفتند

این طفل باز آنجا را نزد طبیب آورد ... پنج مرتبه طبیب آن طفل را ... [illegible]

حضرت سجاد را بجاست دو مرتبه امر بقتل معصوم سپاهی را می کشتند و چون زنان را با
طفل سید گفته جمع طبیب ابن کرم را شاه هم بخود در خانه حضرت آمده و از ملازمان
حضرت سؤال کرد که علاج طویله آنحضرت ببرید چون داخل طویله شد دید اسبان
کشته و تیر رسیده اند اسبها از برای چه کشته اند گفتند بجهت خاطر یتیمی
در ماه رشش بیمار است و طبیب را را بگو سبب را اغنیم پس طبیب در خانه
نشسته با حضرت بیرون آمده نه خود را برقع های آنحضرت انداخت و
از حلقوم سجاد با حضرت سید الشهدا را بر سینه نه گفت یا بغرض سانید
حضرت بحجت رسالت ایمان او فرمودند بیا چیز دیگر بتر بما بگو پس حضرت
سر اسبها آمده و عرض کرد الهی اگر بحجت رضای تو اسبها کشتیم
اسبها را زنده کن هنوز کلام حضرت تمام نشده بود اسبها زنده شدند
لبیک لبیک گفتند حضرت بیرون بیامد پس وای بر بنی امیه در خون ریزی ساکت
یتیمان آنجناب گفته بعد حمله شام نمود و آن گفته چنانچه در کتاب
عین الدموع از سید بن طاوس و دیگران روایت کرده اند که چون اهل بیت
عصمت بکوفه رسیدند همه زنان اهل کوفه بتماشا بیرون آمدند پس زنی
از آنان

از زنان اهل کوفه بر بام رفته پرسید از اهل بیت کیستید و خبر از واقعه کربلا نداشت
بسیاری از حجم خلایق و گریه و زاری بر بام خانه رفته زنهای بسیاری در کجاوه‌های
بی روپوش و شتران برهنه سوار و دستهای نورانی بریسمان بسته دید در صفه
تحقیق بیابد ناگاه کی و هم معصومه صغری زینب مظلومه بپای دیوار خانه او
رسید از آن زن سر خود را بر زمین نهاده عرض کرد شما از کدام اسیران هستید هر که
اهل کجا به من بگوئید شما که هستید پس علیا مکرمه زینب خاتون فرمودند که از کجا و چه میگوئی
فرمودند ای زن ما یتیم اسیر آل محمد فاطمه هستیم پس آن زن چون ایشان را
شناخت بسرعت تمام از بام خانه به زیر آمد و آنچه از چادر و مقنعه در خانه
داشت از برای ایشان آورد هر خود را با آنها پوشانیدند چون اهل بیت
داخل کوفه شدند اهل کوفه ایشان را دیدند پس گفتند و اطفال اهل
بیت ترحم می گفتند و خرما و نان و جوز با ایشان میدادند از رسم تصدق
پس ام کلثوم آن نان اطفال را گرفت و بدر دور می انداخت و فریاد بر زد
یا اهل الکوفة انّ الصدقة محرّمة علی اهل بیت الرسالة
ای اهل کوفه تصدق بر اهل بیت رسالت حرام است و زنان اهل کوفه

ارشاد در احوال ان معونان حضرت اجابت می کرد تنبیه ام کلثوم چون صدای

گریه ایشان را شنید از میان محمل صدا نمود ای اهل کوفه چون شما

مردان ما را می کشند و زنان شما برای ما گریه میکنند پس فردا آن عذر در قیامت حکم

نماید میان ما و شما لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم جلد ل ۲

در بیان ثواب گریستن و لعنت بر یزید و خواب داد ۵

هو [illegible] قال الله تعالی فلیضحکوا قلیلاً

ولیبکوا کثیراً جزاءً بما کانوا یکسبون پس باید بخندند اهل

دنیا کم باید بسیار در دنیا و آخرت در دنیا از آنکه سرای فانی است و آخرت

غم بسیار است و گریه باید بر آخرت از آنکه باقی است و اسباب ابدی عذاب است

معصوم فرمودند خداوند عالم از برای هر عمل اندازه قرار داده مگر

از برای اشک چشم فرو می نشاند دریاهای آتش جهنم را حدیث دیگر فرمودند

هر چیز [illegible] هر ده است مگر گریستن و هر چیز بر امام حسین ع [illegible]

بر آنحضرت گریه کنید مثل آنکه همه جهد کنار [illegible]

بعد [illegible] که ام حسین ع [illegible] می داشتند از [illegible]

چند تعزیه

چند تعزیه برپای نمودند و مرثیه میخوانند و می گریستند آن کسانیکه امر

نمود بعد طعامی جهت تعزیه داران مهیا سازند از قضا آن

زن فاطمه نام جهت افروختن آتش داخل مطبخ عزاخانه شد دید آتش فراموش

شده ولی آن زن ساعتی طویل بر آتش دمید تا آنکه آب از چشمهایش

جاری شد پس فوری آتش گرفت [illegible] همینکه وقت ظهر شد

آن زن را خواب برد در عالم رویا خواب دید که قیامت بپا شده

و او را بر زنجیرهای آتش بسته بسوی جهنم می کشند و داد می کند

خداوند را غضب کرده [illegible] تو را در آتش اندازیم هر چند

آن زن طلب یاری می کند کسی به فریادش نمی رسد آن زن می گوید

چون نزدیک جهنم رسیدم [illegible] دیدم [illegible] آتش

[illegible] خلوها خلوها والله [illegible] آتش [illegible]

با بین [illegible] حضرت فرمودند [illegible]

را آورد [illegible] شده از آتش طعام ایشان خاموش شده و

عزای [illegible] این زن [illegible] که [illegible]

اشک از چشمهای ایشان جاری شده پس گفت سمعاً و طاعةً بجا میکنیم
تو کیستی که ضامن ما شده بسبب تو منت بر ما گذاردی فرمود منم حسین ابن علی
ابن ابیطالب پس از شعف از خواب برجستم رفتم بسوی خانه
نفری [illegible] گفتند قبل از آنکه جمعیت متفرق شوند خواب خود را بایشان
نقل کردم پس آن جماعت که بایشان گفتند [illegible] از عمده شیعه جعفر
نام [illegible] شده توبه کردم و علی بن محمد شفیع در کتاب محرق القلوب
ذکر کرده که در [illegible] سالگی [illegible] شدم [illegible] بطوریکه
چنانچه اطبا از علاج دست کشیدند و از حیات مأیوس شدند [illegible]
بودم در عالم [illegible] دیدم حضرت امیر و فاطمه آمدند و [illegible]
[illegible] از [illegible] شفا [illegible] پس [illegible] پرسیدم در جواب
[illegible] شدم از الجمله از وقایع کربلا پرسیدم حضرت فاطمه
فرمود [illegible] که [illegible] قطره اشکی [illegible]
[illegible] خدا لعنت کند یزید [illegible]
[illegible] بر حضرت سید الشهدا [illegible] از الجمله بروایت بحار الانوار

او نزلا

انزله الله امر کرد سر مبارک آن بزرگوار را بر در خانه آن ملعون آویختند
و امر کرد اهل بیت اطهار را بخانه ای ببرند از اشرار [illegible]
اهل بیت و آن خانه آن ملعون شدند زنان آل ابوسفیان تا با
ایشان [illegible] شدند چون برهنگی ایشان را دیدند فوراً لباسهای
خود را و زیورهای خود را [illegible] بطرف راه [illegible]
بلند کردند تا سه روز ماتم داشتند زینب خاتون [illegible] فرمود چه قدر کم
حیایند زنان آل ابوسفیان می‌کشند [illegible]
کردند زنان [illegible] بروایت [illegible] چون این خبر باهل شام
رسید [illegible] از خواب غفلت بیدار شدند [illegible] بازارها بستند
گفتند این سر فرزند پیغمبر است [illegible]
خروج کرده [illegible] چون این خبر به یزید رسید امر کرد [illegible]
از [illegible] ترتیب [illegible] کردند چون [illegible] از نماز
فارغ شدند [illegible] خواند [illegible]
روزی [illegible] خطبه خواند گفت ای اهل شام [illegible]

من کشتم حسین ابن علی را بخدا قسم که من نکشتم او را و امر بکشتن او کردم
و عامل ابن زیاد او را کشته است بعد قسم می کنم کسی که او را نیز بزرگوار
شهید کرده پس آن ملعون طلبید الحجاج را که بحرب آن بزرگوار رفته بود
چون حاضر شد به ادب یزید به شب [illegible] گفت وای بر تو آیا کشتی
حسین را یا من امر کردم ترا بقتل او [illegible] گفت من نکشتم آن
بزرگوار را ابو الحتوف [illegible] آن حضرت را بقتل رسانید پس یزید به ابو الحتوف
گفت وای بر تو آیا کشتی حسین را یا من امر کردم ترا بقتل آن جناب ابو
الحتوف گفت من او را نکشتم بلکه [illegible] ربعی کشت یزید گفت وای
بر تو ای [illegible] آیا تو کشتی حسین را یا من امر کردم تو را بقتل آن
حضرت [illegible] گفت من آن حضرت را نکشتم بلکه آن جناب را شمر ذی الجوشن
کشت یزید گفت ای شمر وای بر تو آیا تو کشتی حسین را یا من ترا
امر کردم بقتل آن حضرت شمر گفت من او را نکشتم بلکه آن حضرت را
سنان بن انس شهید کرد یزید گفت ای سنان تو کشتی مظلوم کربلا را
یا من امر کردم ترا سنان گفت خدا لعنت کند کشنده حسین را یزید در

غضب شد

غضب شد گفت وای بر شما همه حسین را حواله بیکدیگر می کنید پس ربیع
ربیع گفت بخدا قسم کشنده او کسیکه اموال او را در میان مردم
قسمت کرده و عطاها بخشیده [illegible] و لشکرها [illegible] پس [illegible] یزید گفت
[illegible] گفت یزید ابن معاویه پس یزید [illegible] و خجل شد و
سر امام مظلوم را در کنار [illegible] گذاشت و بر سر [illegible] می گفت [illegible]
کار [illegible] بکشتن حسین بن علی لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

جدول سخت و شتم [illegible] رؤیای صادقه و کاذبه
وخواب دیدن [illegible] خواندن [illegible] قوله تعالی الم
نجعل الارض مهادا [illegible] زبان را از [illegible]
گسترده [illegible] قرارگاه باشد والجبال اوتادا و کوهها را میخهای
زمین تا به آنها استوار باشد و حرکت نکند وخلقناکم ازواجا
[illegible] شما [illegible] با یکدیگر [illegible]
باقی [illegible] از انواع مختلفه [illegible] سیاه و سفید و زرد و کوتاه
و بلند و [illegible] وجعلنا نومکم سباتا و [illegible]

خواب شما را از آنچه که قطع حس و حرکت میشود تا آسایش یابید و در کتاب
حیوة القلوب از حضرت امام علی النقی ع روایت است که خواب مردم در اول
خلقت ایشان نبود پس خداوند پیغمبری فرستاد پس آن پیغمبر ایشان را بخواند
بسوی عبادت و اطاعت خداوند خوانده ایشان گفتند اگر چنین کنیم
چه فایده از برای ما خواهد بود فرمود اگر اطاعت نمائید خداوند شما را
داخل بهشت خواهد نمود و اگر اطاعت ننمائید شما را داخل بهشت نخواهد نمود
و داخل جهنم خواهد نمود گفتند بهشت و جهنم چیست آن پیغمبر از برای ایشان
وصف نمود گفتند کی به بهشت خواهیم رفت فرمود بعد از فوت
گفتند ما دیده‌ایم مرده‌های ما بعد از مردن استخوانهای ایشان خاک
شده و پوسیده و تمام شده‌اند و تکذیب کردند پیغمبر را پس حق تعالی
که دفع خواب را بر ایشان احداث نمود پس خدمت آن پیغمبر آمده
و آنچه در خواب دیده بودند نقل کردند فرمود خداوند حجت را
بر شما تمام کند چنانچه ارواح شما را حالت می‌شود از راحت و
الم و بدنهای شما از آنها خبر ندارد همچنین بعد

تول

مقول روحهای شما را ثواب و عقاب بنماید هر چند بدنهای شما
پوسیده و از هم جدا شده باشند تا روز قیامت باز عود
کنند و بسوی بدنها برگردند و ثواب و عقاب یابند بر بدنها در مناقب
ابن شهرآشوب منقول است که ... نقل ابو بکر ...
فرمان در منام خواب دیده است و ... دعا ...
یکی است ابو بکر معزول بسبب عمر ... نظر کرد
از عمر سؤال کرد عمر بسبب حضرت امیر ع اشاره کرد ... از آن
سؤال کرد حضرت امیر ع فرمودند خداوند ... در بدن
آدمیزاد از برای او سلطانی قرار داده و سلطان او نفس است پس چون
شخص بخواب رود در جسد بدن او آید سلطان در بدن باقی باشد پس
روح را می‌گیرند که ... از ملائکه و ... از جن ... خواب ... است
از ملائکه است ... خواب ... از جن است و از جمله رؤیای
صادقه خواب ... است ... سکینه ... در شام دید چنانچه در منتخب
... سکینه ... گفت ... خوابی دیدم اگر از ...

شوری پنهان کنم گفت بگو گفت در شب گذشته بعد از نماز با حالت گریه بسیار
گریستم و بخواب رفتم در عالم رؤیا دیدم درهای آسمان گشوده شده و نوری
در میان آسمان و زمین ساطع شد و حوران چند را دیدم ناگاه دیدم
باغ سبز و خرمی و قصری دیدم در آن باغ پس پنج حور را دیدم در آن قصر
[illegible] نشسته و کنیزی با ایشان بود از آن کنیز پرسیدم این اشخاص
کیستند گفت اول حضرت آدم دوم حضرت نوح سیم ابراهیم چهارم
موسی پنجم عیسی ایشان همه محاسن خود را گرفته گریه میکنند حضرت
محمد مصطفی است گفتم یکی دیگر کیست گفت زینب دختر امام حسین
گفتم بگذار بروم خدمت جدم و آنحضرت را خبر بدهم که بگذار با آنکه
[illegible] ناگاه جدم امیر المؤمنین را دیدم شمشیر خود را در دست
گرفته و ایستاده آنجا گفتم یا جداه بخدا قسم فرزند تو را کشتند
رفتم خدمت جدم رسول خدا گفتم یا جداه بخدا قسم کشتند جمله
ما را و [illegible] ما را [illegible] تو را [illegible]
[illegible] گرفته در بر نشسته.

حجه چنانچه

حجه چنانچه در فرموده‌های پیغمبران می بینند من هستم بعد از جدم چه گفته با
فرمودند بعد از آن حضرت به من گفت ای سکینه ساکت باش حضرت رسول
خدا را بگریه درآوردی بعد از آن دستم را گرفت داخل قصر شدیم
بیش زن نورانی در آن قصر بودند یکی از همه آن زنها نورانی تر بود
لباس سیاه دربر و موی سر پریشان کرده بود پیراهن خون آلودی در دست
داشت میگریست و می گفت ای شهید مادر ای غریب مادر ای تشنه
مادر ای مظلوم مادر لعن الله امة قتلتك ولعن الله امة
ظلمتك ولعن الله امة سمعت بذلك فرضيت به چون
بر می خواست همه زنان برمیخواستند و چون می نشست همه زنان می نشستند
از حوریه سؤال کردم این زنان کیستند گفت اول حوا مادر آدمیان است
دوم مریم مادر عیسی سیوم هاجر مادر اسمعیل چهارم مادر اسحق پنجم
خدیجه کبری ششم آن زنی که پیراهن خون آلود در دست دارد جده تو
فاطمه است پس من نزد جده خود رفتم و گفتم ای جده پدرم را
کشتند و ما را در کوفه یتیم کردند جده ام فرمود ای سکینه [illegible]

سوزانیدی لیس پدر این پدر است حسین است صلوات الله علیه و از من جدا نمی شود
تا روز قیامت آنکه ملاقات کنم خدا را بر نهج عشقانی سبحانه
مطلبه نکند بروایتی طپانچه بر روی نحس او زد و گفت بلا چنان بود
کشتن حسین بن علی ابن ابی طالب ع لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم چند دکان عثمان چهارم ... فخر ... نمود
پلید و خطبه خواند حضرت سجاد ع در شام قوله
تعالی هو اعلم بکم اذ انشاکم من الارض و اذ انتم
اجنة فی بطون امهاتکم شان نزول آیه بعض از مفسرین
ذکر کرده اند بعضی از صحابه در زمان حضرت رسول ص بکثرت تقوی
از خود لاف میزدند و با عمال صالحه خود می نازیدند و می گفتند نماز
و روزه و حج ما بهتر است خداوند آیه مذکوره را فرستاد یعنی خدا داناتر
است باحوال شما در وقتی که پیدا نمود شما را و ابتدای آفرینش شما
که حضرت آدم ع از خاک مخلوق کرد و هر یک از بنی آدم را از
نطفه آفرید زیرا که نطفه از غذا است و غذا از زمین است خلاصه معنی

الکه خداوند

آنکه خداوند عالم در حال آفرینش تمام افعال و اعمال و اقوال شما عالم بود
در آن وقت که شما بچه در رحم مادرهای خود بودید فلا تزکوا انفسکم
یعنی نسبت ... پاکیزگی ... و بی گناهی و قرب ایشان به نفس خود ندهید
... خود را ... طاعات و خیر و نیز فرموده الم تر
الی الذین یزکون انفسهم یعنی آیا ندیدی به بصیرت نظر نکردی
بسوی کسانیکه ارزوی ... و نفس خود را ... پاکیزگی یاد می کنند
بل الله یزکی من یشاء بلکه ... یاد می کند خدا هر که را میخواهد
و لا یظلمون فتیلا ... عقوبت ... کفار را ...
ارزوی ... ظلم و از جمله کسانیکه خواسته ...
... چنانچه در ... که ...
...
... حضرت ...
باب ... ان هذا العیش ... علی ... بود

که پیوسته بر غم فخر میکرد و می گفت جد من مهتر است از جد تو و مادر من

بهتر است از مادر تو و می گفت کوی بخوانند تو این آیه را قل اللهم

مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن

تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر انک علی

کل شیء قدیر [illegible] ولد آزاد [illegible] بخارا [illegible]

می گفت زیرا که در اول جواب [illegible] ملعون جمع شده [illegible]

که روزی [illegible] حکم [illegible] حضرت سجاد علیه السلام کو [illegible]

حضرت [illegible] می گفت [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] می کشید و [illegible]

با اهل مجلس خود می گفت بخورید ازین شراب که شراب مبارک است

[illegible] مضی فی غفلة عمری کذلک یذهب الباقی

ادر کاسا وناولها الا یا ایها الساقی [illegible] می گفت

با حضرت سجاد گفت [illegible] که [illegible] می گفت خدا [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible]

بودن [illegible]

بود فانه خود می [illegible] واینها همه از آن بود که عقرب [illegible]

در روز الربیع [illegible] که معاویه ملعون [illegible] اورا می کرد عقرب [illegible]

[illegible] المالیة [illegible] می کرد [illegible] ملعون [illegible]

تا [illegible] ملعونة [illegible] لطف [illegible]

[illegible] این بود که [illegible] می زد [illegible]

که روزی [illegible] سجاد [illegible] مسجد [illegible] خطیب [illegible]

[illegible] معاویه [illegible]

حضرت [illegible] خطیب [illegible] که [illegible] خدا [illegible]

رضای مخلوق [illegible] ده [illegible]

[illegible] که [illegible] خدا [illegible]

یزید [illegible] ملعون [illegible]

پس حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] -

منم فرزند زمزم و صفا منم فرزند آنکه پیشرو رسول خدا جهاد کرد
بدو شمشیر و بدو نیزه رفع اعدا کرد و دو هجرت کرد و در دو بیعت
نمود در دو بیعت و مقاتله نمود در بدر و حنین با کفار و کافر نشد
در یک طرفة العین بخداوند بی‌نیاز منم فرزند پیغمبر صالح مومنان
وارث پیغمبران [illegible] منم فرزند پیشوای مسلمانان و نور جهاد کنندگان
و زینت عابدان و تاج گریه کنندگان منم فرزند مؤید به جبرئیل
و منصور به میکائیل منم فرزند آنکسی که با ملائکه [illegible]
و پیغمبران منم فرزند محمد مصطفی منم فرزند علی مرتضی
منم فرزند فاطمه زهرا سیده زنان عالم منم فرزند کشته [illegible]
منم فرزند آنکسی که سر او را از قفا بریدند منم فرزند
آنکسی که او را تشنه لب شهید کردند منم فرزند آنکسی که جسدش را
بر روی خاک گرم کربلا بی غسل و کفن انداختند منم فرزند
آنکسی که سر او را بر نیزه کردند [illegible] منم فرزند آنکسی که
از عراق تا شام حرم محترمش را اسیر کرده [illegible] در بازار

نهاد

شهر شهر و دیار بدیار گردانیدند حضرت امام از فضایل خود و اجداد کرام خود
فرمود ای حضار بگریه نشستند بمرتبه‌ای رسید از آن بگریه بمؤذن
گفت تو اذان بگو چون مؤذن گفت الله اکبر حضرت فرمود نیست از خدا بزرگتر
مؤذن گفت اشهد ان لا اله الا الله حضرت فرمود شهادت میدهد گوشت
و پوست و خون و موی من نیست خدائی جز پروردگار یگانه لا شریک تا مؤذن گفت
اشهد ان محمدا رسول الله حضرت فرمود ای مؤذن بحق محمد [illegible] ساکت
شو پس رو به یزید کرده فرمود ای یزید این محمد جد من است یا جد تو
اگر گوئی که جد تست دروغ میگوئی و اگر گوئی جد من است پس چرا
حسین را کشتی و عترت او را اسیر کرده شهر بشهر دیار بدیار گردانیدی
پس از آن خطاب کرده فرمود ای کسی در میان شما هست که جد او رسول خدا باشد
جمعی که این کلام را شنیدند صداهای خود را بگریه بلند کردند در آنحال شخصی
یهودی گفت ای یزید کیست این پسر گفت علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است گفت
مادر پدرش کیست گفت فاطمه دختر محمد یهودی گفت سبحان الله این پسر دختر پیغمبر
نیست که بزودی او را کشتید [illegible] از موسی سبطی در میان ما [illegible]

ی کردیم دران بسط بعضی جهودان کشتند خدا لعنت کند تا را الاحمی ولد قرة الابر
الی العظیم جدا و لعنت دیگر در شان دیه دادن یزید
ولد الزنا بأهل بیت اطهار و قوله تعالی یا ایها الذین
آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر و
العبد بالعبد والانثی بالانثی یعنی ای کسانیکه ایمان
آورده اید فرض شد بر شما قصاص و مساوات شرعی در کشتن بدل عادت
داشتند و تعدی بر کشتگان نمی شد بسبب ایشان و حکم عمده باشد بر تربیت وقتی
قبل الاسلام در میان دو قبیله عرب جنگ اتفاق می افتاد این قبیله که
بعضی از قبیله دیگر بسبب ایشان بیشتر بعضی بعوض بنده آزادی می کشتند
و بعوض زن مرد و بعوض یکی مرد دو زن می کشتند بعد از هجرت حضرت
رسالت این صورت بعرض آنحضرت رسید آیه مذکوره نازل شد در قصاص
مساوی باشد نه زیاد الحر بالحر العبد بالعبد بنده به بنده زن بزن و جای
دیگر میفرماید وکتبنا علیهم فیها نوشتیم و فرض کردیم بر بنی اسرائیل
در توریه ان النفس بالنفس اگر بکشد نفسی را بعوض او بکشند یکی را

والعین

والعین بالعین چشم بچشم قصاص کنند والانف بالانف
و بینی به بینی والاذن بالاذن و گوش بگوش والسن بالسن
و دندان بدندان همه جا که دیگر می فرماید فمن عفی له من اخیه
شیء اگر عفو کرده شد باد در اینجا از قاتل اگر عفو کنند ولی
از قصاص کلی بعد و یعنی حق مقتول است چیزی را و ولی مقتول است
قصاص قاتل نکند و راضی به دیه شود فاتباع بالمعروف
یعنی بعد از عفو از پی نیکی رفتن و طلب کردن دیه است برغبت و مروت
واداء الیه باحسان یعنی رسانیدن دیه بولی مقتول بوفق
نه با جهالت نیکوئی نه به خونریزی و لیکن عفو کننده است و معروف یعنی
یعنی سخت نگیرد در طلب دیه و ادرا مهلت دهد اگر دولت نیک باشد
زیاده از حق دیه آزاد طلب نکند ذلک تخفیف من ربکم و رحمة
یعنی حکم مذکور را عفو است در قصاص این سبک بر شما از بلا
تا در شما و بر شما آزاد در توریه قصاص کردن لازم
بود عیسی و آورد و عفو حرام در انجیل عفو بود قصاص حرام

بوخداوند این امت بر حوبلا مخبر ساخت مباحث قصاص و عفو دیه

و تشهیر [illegible] و من اعتدی بعد ذلک پس هر که در کرفتن

از خدا بعد از انکه عفو کرده باشد یا دیه کرفته باشد قاتل را بکشد بلا قصاص جرم

و قاتل [illegible] کند بعد از انکه بکار افتاده باشد و دیه کرفته باشد باد دیگر را

بکشد فله عذاب الیم یعنی مراد او را می باشد در اخرت عذاب

دلخراش دکر بنده سخن او این است که در دنیا او را بکشند بقصاص

و در آخرت بعذاب الیم کرفتار شود [illegible] مرافق [illegible] حیثیه

[illegible] و بقول [illegible] لا دای یزید [illegible] بعد از انکه [illegible]

از اولاد علی و فاطمه را بحکم او شهید کرده خواست دیه به اهل بیت اطهار

[illegible] را طلب کرده [illegible] در آن حدیث [illegible]

و کفت یزید یا ام کلثوم خذوا هذا المال عوض ما اصابکم

یعنی ای ام کلثوم بکیر این مال عوض انچه رسیده است شما را از شهادت

والمها و مصیبت [illegible] پس ام کلثوم خواند فرمود یا یزید

ما اقل حیائک و اصلب [illegible] فقتل اخی و تعطی عوضهم

یعنی ای

یعنی ای یزید چه قدر کم است حیای تو و [illegible] است روی تو بقتل

پدر [illegible] کشتی [illegible] و [illegible] دنیا عوض می دهی از [illegible]

از [illegible] آنهم که محملهای چند [illegible] پوشها [illegible]

[illegible] روایت بیت الاحزان [illegible] محملها دیده [illegible] بود

محملهای ما را بیاورد [illegible] انکه [illegible]

[illegible] از مصیبت و [illegible] شهادت [illegible]

پس یزید [illegible] ایشان را [illegible]

[illegible] عوض [illegible]

[illegible] فاطمه دختر حضرت امیر مومنان

[illegible] زینب [illegible] حسن

[illegible] زینب خواهر

[illegible] از [illegible] از [illegible]

[illegible] انکه بعضی از زیورها [illegible] فاطمه [illegible] بود

[illegible] دختر [illegible]

کلبی احمد نشاندیم در نعام دلکویم این جایزه دولت انشاءالله بعد از این
از خدمات تو برنخواهیم که این همه جواب دادگو نبودیم اگر چه در
دنیا خدمت شما را کم بود بیم با جرئت کمتر از این تا نع بعد بیم بیلک
بدانید که از برای رضای خدا و خوشنودی شما و رسول خدا خدمت
کرده ام بر درگاهی حق کل علا همین بس است در خدمات بر ادبی
کردم اینه قدرای دیات حق حقوق را از شما خواهم گرفت لا
حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بسم الله الرحمن الرحیم
حکایت اویس قرنی در زمین یمن بود که خدمت پیغمبر خدا مشرف نشده
بود حضرت را ندیده بود و از جمله بزرگان دین بود شبها تا صبح عبادت
خدای کرد و ... از سر شب تا صبح یکی رکوع می کرد و یک شب سجده تا
صبح میاورد ... در دنیا بود و ... محبتی به رسول خدا داشت از ...
و جهشی ... از خدا ... از حق ... بالای من ...
... در عوض ... ادب ... نبود ... خدمات ...
پای ما ... رفت ... آهسته ...

چرانی میکرد و مادر خود را می گذرانید روزی از مادر رخصت شد
که برود به مدینه رسول خدا رسول را زیارت کند مادرش گفت
تو را رخصت میدهم به شرطی که در مدینه توقف نکنی اما اگر
زیارت کنی حضرت رسول را در برگرد که به مدینه در خانه حضرت
پیغمبر رسید رسول خدا در خانه نیست با او گفتند بنشین ... دیگر
رسول خدا آید عرض کنید ... چرانی ... سلام ... بگوید
... را ... که مادرش ... نه آنچه ...
... که ... می شنوم ... رسول خدا
... که ... اویس ...
می آید و حضرت رسول خدا در مدینه ... پیغمبر ...
رائحة الرحمن من جانب الیمن یعنی بوی خدا را از یمن می شنوم
گفته اند ...
... بار تو ... ای ... در غلط ...
و یک ... دیگر ... از مادر رخصت گرفت از زیارت حضرت رسول

بیاید مادر او را رخصت و ابقی چنین بمنزله آنکه رسول خدا رحلت از دنیا
باخرت فرمودند امیرالمؤمنین (ع) هم در مدینه بودند عمر بن خطاب
علیه اللعنه آنکه در وقت خلافت ابن ملعون رسید ای خلیفه از یمن
برای صورت و قامت رسول خدا را از برای بیان کنم که کجا از
دافع الی الطین، شنید عمر در تعجب ماند چنانکه هر کرا روی به
بهم بنمود دیده است روی نبی نمی بنمود اویس منزله جمیع شنیده
صورت و سیرت پیغمبر را برای عمر حکایت کرد عمر روزیکه قرآن
شنیده است پیغمبر نفرمود اما دیده است اویس فی الفور از دست
افتاد بهانه ام از محبت پیغمبر را رک بینه از آنجا رگ مجنون
جمع بدست می آید در دو آن خبر با دو لحظه ای اویس دندان
پیغمبر را در جنگ احد شهید کردند جای بر بی محبت بشکند نیکو
جمیع دندانها نیکو را شکست نبی چگونه جز دندان داشته باشم
و مولای ما دندانش شکستند تا که جز دندانش اویس دندان نشکست
هر من از او نیز باری مقام و محبت اهلبیت جای که امام

ام است و محبت آل محمد در سینه اویس و محبت ما سازد هر چه
عرض کنم در روز عاشورا بتر کجا معجزات امام شهید نمود
السلام شی باری اویس بجای شهادت بنمود تا واقعه صفین
از مولای مقتضیات امیرالمؤمنان در صفین با معاویه در جنگ نمود
در دو انجمن کام اصبغ ابن ساسه بنمود که در خدمت بر اهل صفین
در نمود ده نفر آمدند با آن بزرگوار بیعت نمودند ثم قال ابن عباس
اما انه لی فی معرکه صد نفر تمام شد زیرا که رسول خدا ابن عباس گفت
در شد امروز یکصد نفر با من بیعت خواهند نمود از بیعت نمودند
دیدند مردی از دور پیدا شد قبای پشمینه پوشیده و دو شمشیر
از دو طرف حمایل کرده و کمانی بر دوش انداخته و کتاب با مهر
مومنان آمد عرض کرد یا امیرالمؤمنین جانت خود را در راه تو
با تو بیعت کنم فرمود ای چه بیعت میکنی عرض کرد برای
آنکه جان خود را در راه تو نثار کنم در همان روز در کوی تو بمیرم
حضرت فرمود انت اویس قرنی گفت اویس القرنی حضرت

فرمود الله اکبر خبر دلگداز آمد حبیب رحمت خدا هر دو رکعت خواندیم

یک نفر از امت او را هم ادراک اویس قرن گویند و او از جمله لشکر

خدا باشد و از جمله لشکر رحمت خدا هم باشد و شهید شد و در راه خدا

باری لشکر جنگ گرفت به میدان رفت و هشتاد نفر را با یک هلاک

از خدمت براران کفار را به مرتبه شهادت رسانید بعد از آن رحمت

درجات حضرت دیگر در شب عاشورا جمع حضرت سید الشهدا خطبه

خواند و بیعت خود را از گردن اصحاب برداشتند و لهذا و بنا

آنحضرت را گرامی دانسته بر بزرگوار علمدارش را عباس طلبید و فرمود

علمدار لشکر خیام ما تشنه با تو است زنگیر این طفلان شاید جوان

کنند و با شبیخون آورده حقی که سمعا و طاعة برای شب را با تو دهد

سحر با این خیام داشت وقت سحری دادند سکینه خاتون را

در آغوش گرفته نوازش میفرمود که سکینه خاتون عرض کرد

عمو جان العطش العطش جگرم سوخت از تشنگی فرمود نور دیده

غم مخور خود انشاء الله صبح علی الطلوع آب از بهر تو خواهم آورد و در آن

استغاث

استغاثات خیام و اهل بیت ما تشنه لبی را چه به روز آید عباس عرض کرد که در

امروز بیابان منظر است که گمان ندارم با ثبات احتی حضرت عباس گفت بعد

جانب ثمر بشد و فرمود که کیست که روز خیام می آید هنوز حسین بن علی عباس

گفت از عباس من بر دین الحرم امروز ما نور العین گفت گفت الحمد لله

زیارت نامه عرض دارد که هر کس از احسان و لعم در مکان بیسر زیاد است ذکر

در مکان بیسر زیاد و دربان زیر معرفت و بیک که آمد تو لا کرم که رحم کند زینب

صورت حضرت ماه و رحم کرد زینب که رعف و رحم کرد برای دلها زینب

که خود او را این همه ارزانی جدا گشت مقصود این است که اگر تو این را

حیات تو لبی و بکثرها مخفی گشت امر که وصیت دو همزه زنی خواهر تو

و جمیع دل تو را از جمله رفت و همه زینب اوم که آمد تو لا

گفت زینب که اگر خواهی تو دل را از راه گشته بگیر و الله خبر بجمع

ثم العینی زینب را سؤال می کند که آیا تم مفقود در کربلا و اولاد

و خواهرش حیات داده که خود اوخت بر ما خواهم

بعد عباس نظر از دین حضرت را داد و فرمود که ولد انسان نمی آید

عشق سکینه مخاطب که در نزد مادر [illegible] تحفه‌ام که در نزد فاطمه
روسفید باشم اگر عمو جان قربت از من سؤال کند چه جواب حسین جان را
نمودی چه جواب بگویم ثم گفت پس نوبت که در این میان
کشته شدن [illegible] صاحب [illegible] باد در وقت که عباس
با همه عصبت [illegible] در بحر بعد سکینه [illegible] بود چشم‌ها
[illegible] حسین [illegible] دست از یاری
حسین [illegible] از خیمه بیرون [illegible] در
بخیمه [illegible] عرض کرد با عمو جان عباس [illegible]
حضرت [illegible] در آغوش گرفته [illegible] عمو جان [illegible]
که در این وقت حضرت عباس وارد بخیمه شد حضرت فرمود بگو
[illegible] با تو چه گفت عباس سر در پیش انداخت عرق از چهره او
[illegible] جواب گفت [illegible] فرمود
[illegible] اگر تو هم می‌خواهی [illegible]
که [illegible] عرض کرد [illegible]

بعد ازان

بعد ازان
بعد که کار عباس [illegible] فرمود [illegible] در این لشکر باش
نمی‌گذاری چادر از سر زینب بکشند و [illegible] از
فاطمه بیرون کشند [illegible] که لله [illegible] گریست
عباس گریه کنان برخاست گفت برادر چون مرا جواب
فرمودی من هم می‌روم سر قبر پدرم شکایت می‌کنم پدر
[illegible] از خیمه بیرون [illegible]
[illegible] عرض [illegible] در کنف [illegible]
سر برهنه کنم و عرض کنم یا بابا آن وصیتی که درباره حسین بن
کردی [illegible] به وصیت تو عمل کنم حضرت
[illegible] از خیمه بیرون [illegible] پدرم چه وصیت
[illegible] عرض [illegible]
[illegible] حسین غریب است دست از یاری
[illegible] در آغوش گرفته [illegible]
[illegible] عطش [illegible]

چون روز عاشورا شد و وقت رسید عباس که تو کلور

عرض کرد حالا وقت جان نثار رسید حضرت دست عباس گرفته

لبی بن جنها دارد محمد رغیب فرمود خواهر ضرور

آنچه برزکو لسم را با در زینب ضرور الحاضر کوه ام

در ضمن ضرور الحکو ز نه حضرت مهر را بر دا احوال در

عباس کو ذحیلی تمهید الدر کم عباس بنت دمحان عباس مو

بر سر عباس بنار د نعره از ان زنه حضرت الدر در فوکو

داحیلی عمامه سا ر شد حال رئیس حوالو ل دام کلثوم

حوالی بار دب بیت المطلب به بقیه ان جا کلور

چه جی کسته دیند بیکر تبه ام جو کهنے برنے احوال کعتی

بکفے عباس د کعتی کهکے ضرور کہ حال کی بہ زینب دام بیتا

بجز زنه نیر حضرت تعفے عباس وعباس دست کعکے ام

شروع کعه کربلا نمیه ز تا کی ام جنازه در بهار را بعه ازان

رتیر الحوالے کعه در دنیا نیز عباس علم در تنها از خود

ام ازعقب که بکر نه ام حضرت عباس آن شه الحرث

پایش بسته بود نه فرمود حضرت عباس پا از عقب سر جو

داشته باشد از عقب سر خی جنبانی و حضور بکاه مانع

محزون و تو صاحب احکام بار هر لحظه صدای خدا به کرتا ام

دست بر زنیه حضرت کوه دلخه پس ام از جز

و عباس از تعاقب حمله کعه بر لشکر دغا

الا لعنة الله علی القوم الظالمین

در حالتی که رکهانه اب جاری و کاغذ با جمع کمانه غلطی رفته روضه

همی کرد بیان کیه مخلص شده که ملا بوسنی و در حقیقه ام که این حکایات را

بیان کعه جمیع مومنین و لے بچلو و نا دانی بچه است در حین حالت کط

زشت نالایق لیوی تو سبقی حفظ می کنند تو را با خیال ما طرا کیه دیر

لے دعا قلم بر دست و کتاب را

کاغذ بر کنار هر جا که باشد کم دست قاید

تیت و السلام و الاکرام قدم

مرویست که در ایام محرم دعبل خزاعی بخدمت حضرت امام رضا ع رسید در وقتیکه آنحضرت

نشسته بود و اصحاب آنحضرت را اطراف حلقه ماتم زده و حضرت بسیار محزون و شکسته خاطر

چون دعبل را دیدند او را عزت و احترام بسیار نمودند بعد فرمودند مرحبا بناصرنا بیده

ولسانه یعنی خوش آمدی ای یاری کننده ما بدست و زبان خود پس فرمودند ای دعبل میخواهم شعری

در ماتم جدم امام حسین ع بخوانی از دعبل بن الحکم که هر که در مصیبت ما گریه کند و بگریاند یکی

را اجر او با خدا است و هر که چشم او در مصیبت جدم حسین ع تر شود او را

در قیامت با ما باشد پس آنحضرت فرمودند تا پرده را انداختند و اهل حرم را

امر نمودند که در پس پرده نشینند ای دعبل بخوان اشعاری را در مصیبت جدم حسین ع

پس دعبل شروع کرد بگریه کردن و این اشعار را شروع کرد بخواندن قریب اهل عالم

که بگوید که از اشعار این بود فرمودند أفاطم لو خلت الحسین مجدلا

وقد مات عطشانا بشط فرات یعنی ای فاطمه اگر گمان میکردی

حسین را با لب تشنه در کنار شط فرات شهید و آن اولاد را در کربلا

پیوند از هم جدا میکردی اذا للطمت الخد فاطم عنده واجریت دمع

العین فی الوجنات در اینجا لطمه بر روی خود میزدی و صورت خود را بناخن خراشیدی
و اشکهای خونین بر رخساره خود جاری میکردی مخفی نماند که در حساب بر امام حسین
اگر بدیدی فاطمه در روضه کربلا اجماع [illegible] که گریه‌های زار [illegible]
بر کشته‌ای افاطم قومی یا ابنة الخیر واندبی نجوم سماوات
بارض فلاة ای فاطمه ای دختر بهترین خلق خدا برخیز و نوحه کن بر ستارگان
درخشان ولی شکسته و ریخته شده در صحرا و بیابان خونهای ایشان
قبور بکوفان واخری بطیبة واخری بفخ نالها صلوات
ای فاطمه بعضی قبوری چند در کوفه است و قبوری چند در فخ است
در قبرستان مدینه و آن [illegible] در رود [illegible] بر قبور میرسد قبور
ببطن النهر من جنب کربلا معرسهم فیها بشط فرات
قبوری چند از اهل بیت رسول در حوالی نهری است در جنب کربلا واقع است
و بار انداز ایشان در کنار شط فرات بود توفوا عطاشا بالعراء
فلیتنی توفیت فیهم قبل حین وفاتی
ای کاش

یکی که در حالت تشنگی [illegible] در [illegible] ایشان بودم پیش از آنکه
اجل من برسد [illegible] میرسید وقبر ببغداد لنفس زکیة
تضمنها الرحمن بالغرفات و قبر دیگر در بغداد است و آن از نفس
پاک [illegible] پروردگار [illegible] الرحمه حق تعالی او را در
درجات بهشت جای داد سید حضرت امام رضا علیه السلام فرمود در این شعر را
نیز در حق [illegible] وقبر بطوس یا لها من مصیبة
الحت علی الاحشاء بالزفرات و قبری دیگر در طوس است
[illegible] مصیبت [illegible] آتش را در دلها [illegible]
[illegible] حضرت فرمودند [illegible]
غریبان [illegible] در آنجا [illegible] التماس دعا
مطالعه کننده [illegible] دارم [illegible] مطالعه [illegible] باشد
[illegible] بفاتحه [illegible] والسلام

مرحمت و بیگم همراه گفته که به عبدالله را حضرت نامه نوشته بحبیب بن مظاهر ای

حبیب اگر سر یاری ما داری بسم الله بیا بکربلا بر نامه را بسته و لحظه

بیکار از هم است حضرت فرمودند که نامه را همراهی ببری در کوفه در خانه حبیب ابن مظاهر برسانید

وی آن نامه را گرفته بر بزرگوار را گرفته روانه جانب کوفه گردید تا آنکه

رسید بر در خانه حبیب از این طرف حبیب با زوجه اش نشسته بطعام خوردن

لقمه را ناگاه لقمه از دست افتاد زن گفت تو چه شد گفت ای

حبیب الحال خبری از جانب ما میرسد و باید رسید در همین

بین که در را زدند زن گفت حبیب این چه خبر است در را گشود دید که نامه

الحضرت بدست حبیب داده حبیب گرفته بوسید و بر چشم خود گذاشت چون

سر نامه را گشود دید مولانا نوشته است ای حبیب در کربلا هستم

اگر سر یاری ما داری بیا بکربلا حبیب چونکه مضمون نامه مطلع گردید ناچار

اظهار مطلب کرد تا آنکه زن خود شنید و گفت حبیب بیخواهی بکربلا روی

نه تا آنکه اقوام او خبردار شوند حبیب گفت خواهم بکربلا روم از آنکه سید الشهدا

ای کاش بکربلا رفته و از حالات و ... آگاه باشم کشته خواهم

شد و جنت و حلیب ... که حبیب نیستم ... نخواهم بکربلا روی

لا نخواهی قبله خود را به ... انداز ... پادشاه ... است

مارا چکار ... داخله در امر پادشاهان نمایم حبیب گفت آنکه سید الشهدا

در کربلا نخواهم بکربلا روم ... گشتند ... گفت خبر بکربلا

میروم ... حقیقه ... رفته شد ... آنکه

حبیب نخواهی ... بیماری ... نه حبیب نخواهد

خود را ... نا ... حبیب را ... کرد و دید

در ... غلامی داشت ... گفت

اسب ... بردی ... موضع ... آنکه

ای غلام اسب را ... در بازار ... علف ... اسب

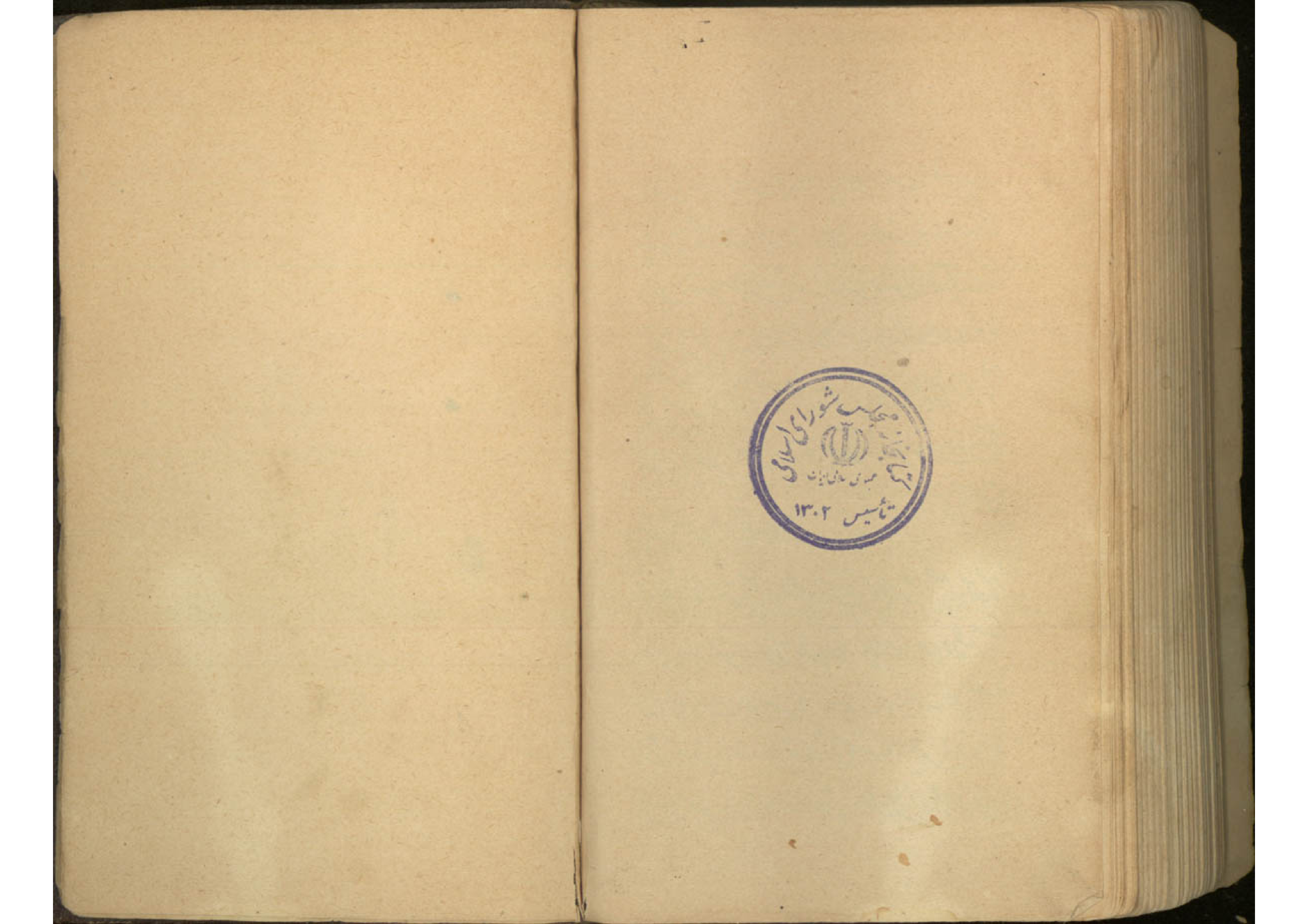
... کرد روانه شد تا آنکه رسید ... موضع حبیب گفته

علف را ... اسب ... خود ... آنکه

علقمه نام غلام دیگر که نامش حر بود گفت شاه ارزانی بستان
شهادت بخواست و دست حضرت را بر سر دهان بست گشته می
کنی اگر آب نباشد دلخوش دارم حضرت سوارت بنشینم ببرم
بکربلا از آن طرف صحرا آن حضرت را وداع کرده از کوفه بیرون
آمده تا رسیدند به موضع نینوا غلام با اسب چنین گفتگو می کند
گفت ای غلام نمی برم بکربلا دانست که موضع [illegible] در راه
آنحضرت انگشتری غلام چاره نه بخواهید از امر [illegible] شهید
دیگر غلام سیاه بخواهم [illegible] در کربلا زخم حضرت را در رکاب حضرت
ابن سعد [illegible] بریزیم حیله گفت تو انگشتری و غلامان اختیار تو
دارد [illegible] بخواهی بیایی با حبیب غلام کشی روانه
کربلا شدند آمدند تا رسیدند بکربلا [illegible]
عمر سعد [illegible] حبیب ابن مظاهر بیاری سید الشهدا آمد آمد آمد
رسید [illegible] حضرت را [illegible]

از جنت

از جنت در خبر که جناب زینب خاتون رسید از حبیب ابن مظاهر بیاری
کربلا رفته است فضه را طلبیده و قدری [illegible] از زینب برد و گفت حبیب دیگر
در زینب خاتون سلامت رسانیده و [illegible] خویش که آمدی حبیب
شنیدن این کلام گشت زمین و خاک بر سر خود ریخت و گفت
که زینب خاتون دختر فاطمه که بما سلام رسانیده آه آه
شنیده [illegible] حبیب خاک بر سر خود کرد از اینکه جناب زینب خاتون
بما سلام بود آخر انصاف دهید [illegible] آخر ای اهل
خاتون را چه بسر [illegible] برهنه سوار کنند شهر بشهر
[illegible] ببرند و بگویند اینها [illegible] روم و [illegible]
خدا شاهد است [illegible] تا قیام قیامت [illegible] مطلب
[illegible] روز اسلام [illegible] و لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم الا لعنة الله علی القوم الظالمین والسلام خیر ختام


کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تأسیس ۱۳۰۲

